

انتشارات انصار امام مهدی ✨ خدواند در زمین تکینش دهد ✨

# روشنگری از دعوت فرستادگان

(جلد سوم / ق ۱)

روشنگری از دعوت یوسف علیه السلام

نویسنده

وصی و فرستاده امام مهدی علیه السلام

سید احمد الحسن علیه السلام

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

والحمد لله رب العالمين وصلى الله على محمد وآل محمد الأئمة والمهدين  
يوسف عليه السلام نبي مرسل برای بنی اسرائیل و غیر بود و این را اهل مصر و برخی از کسانی  
که سبه رسالتش ایمان آوردن اقرار کرده اند و از آنها می توان بعضی از خاندان سلطنت  
را نام برد مانند مومن الا فرعون وقتی فرعون و درباریانش را در زمان رسالت حضرت  
موسی ع آنها را به یوسف عليه السلام و رسالتش متذکر می کند.

﴿وَلَقَدْ جَاءَكُمْ يُوسُفُ مِنْ قَبْلُ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا زِلْتُمْ فِي شَكٍّ مِمَّا جَاءَكُمْ بِهِ حَتَّى إِذَا هَلَكَ  
قُلُوبُكُمْ لَنْ يَبْعَثَ اللَّهُ مِنْ بَعْدِهِ رَسُولًا كَذَلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ مُرْتَابٌ﴾<sup>(۱)</sup>.

(یوسف قبل از این با رو روشنگری از طرف خداوند آمد و شما در شک بودید تا وقتی  
که از دنیا رفت گفتید که دیگر خداوند بعد از او رسولی را مبعوث نمی کند و این گونه  
خداوند اسراف کاران را گمراه می کند)

و این یوسف عليه السلام در بدترین شرایط از دعوت به حق باز نمی ماند ان هم در زندان.

﴿يَا صَاحِبِي السَّجْنِ أَرَأَبٌ مُتَّفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمْ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ﴾<sup>(۲)</sup>.

(ای رفیقان من که در زندان با من هستید آیا خدایان متفرق بی حقیقت موثرتر اند یا  
خداوند یکتای قهار)

---

(۱) غافر: ۳۴.

(۲) یوسف: ۳۹.

وبر دین سلطان با شدت اعتراض می کند بدون ترس از کارگزاران سلطنتی و یا اینکه به انها کوچکترین نرمشی نشان دهد یا در دلش ترسی از انها داشته باشد تیشه خود را بلند می کند و بت های بشری ساخته مصریان را خراب می کند همانگونه که جدش ابراهیم انکار را کرد.

﴿ مَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا أَسْمَاءَ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ مِمَّا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ﴾<sup>(۱)</sup>

(انچه غیر از خدا می برستید اسماء بی حقیقت و الفاظ بی معنی هستند که شما و بدرانتان ساخته اید خدا هیچ نشانه الهیت و کمترین اثر خالقیت در ان خدایان باطل نهاده و تنها حاکم فرمای عالم خداست و امر فرموده که جز ان ذات باک یکتا کسی را نبرستید این توحید ائین محکم است لیکن اکثر مردم از جهالت بر این حقیقت آگاه نیستند)

در حقیقت خداوند سبحان یوسف را مانند انبیاء مرسل دیگر که داعی توحید بودند نفرستاد که به او ایمان آورند همانگونه که دیگر انبیاء اینگونه بودند و این جهت از حرکت در مسیر یوسف ملاحظه نمی شود الا قدر کمی. را که نشان می دهد که دعوتش از خداوند است و رسالتش ابراهیمی است. و در قران نمی یابیم که چگونه قومش را بر این امر دعوت کرد. و چگونه با انها مجادله کرد. و چه جوابی به او دادند و حال مومنین به او چگونه است و غیره... سوالات زیادی که شاید جوابی برای انها در قران خواهی یافت و اگر امر متعلق به انبیاء مذکور غیر از یوسف باشد این در حالی است که سوره بلندی متعلق به مسیره حرکت یوسف نبی مرسل است چرا قران

تفصیل رسالت یوسف را ترک کرده در حالی که تفصیل حرکت انبیاء دیگر را کاملاً نشان می دهد؟

و جواب ان این است که قران می خواهد به ما نشان دهد که ان آیات موعظه برای انسانها باشد و دو باره کارهای گذشته گان را تکرار نکنند. و موسی عَلَيْهِ السَّلَام داستانش در قران چند بار آمده است و در هر مرتبه به خواننده چیز جدیدی را نشان می دهد که با اولی فرق می کند و با این طریق صورت کامل داستان موسی برایش آشکار می شود و حتی موسی ع را می شناسد اگر او را از جلو یا عقب یا هر طرفی که باشد ببیند می شناسد و هدف در قران خود موسی نیست بلکه چیزی که آورده و موسی در ان نقش دارد را نشان می دهد.

و در داستان یوسف هدف نبوت او و به خصوص روئیت (خواب صادق) چون طریقی برای وحی خداوند است و التفات و توجه ان و علاقه نزدیک به یوسف ای که خواهد آمد را نشان می دهد. یوسف ال محمد (مهدی عَلَيْهِ السَّلَام) و جوابی که قومش (علمای غیر عامل) به ان می دهند می گویند اضغاث احلام (خوابی بریشان) است همانگونه که علمای ال فرعون گفتند :

﴿قَالُوا أَضْغَاثُ أَحْلَامٍ وَمَا نَحْنُ بِتَأْوِيلِ الْأَحْلَامِ بِعَالَمِينَ﴾<sup>(۱)</sup>

(این خواب بریشان است و ما تعبیر خواب بریشان را نمی دانیم)

و این روشنگری برای اهل ذکر است ..

## روشنگری از روایت یوسف علیه السلام

﴿ إِذْ قَالَ يُوسُفُ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ ﴾<sup>(۱)</sup>.

(اکنون به یاد از خواب یوسف را که به پدرش گفت ای بدر من در عالم خواب دیدم که یازده ستاره و خورشید و ماه مرا سجده می کردند)

یازده ستاره برادران یوسف بودند و خورشید یعقوب و ماه مادر یوسف راحیل میباشد... که یوسف دید برایش سجده کرده اند و این سجود یعنی چه و چگونه اتفاق افتاد و آیا برای غیر خدا می شود سجده کرد. و اگر نمی شود معنی سجود برای کعبه چیست و ان از سنگ است و معنی سجود ملائکه بر آدم انسان مخلوق چه بود و معنی سجود برادران یوسف و پدر آنها و مادرش بر یوسف یعنی چه؟

چیزی که در اذهان است سجود یعنی قرار دادن بیشانی بر زمین و یا انحنا و قرار دادن ان بر چیزی و مراد از ان خضوع و تذلل و طاعت برای کسی که برایش سجده کردیم است و این سجود می تواند با اشاره یا حتی حرکت با بلک زدن می باشد مانند کسی که نمی تواند نماز بخواند.

و این حقیقت حال انسان متذلل و خاشع و مطیع برای خداوند است یعنی در تمام احوال و اعمالش ایستاده و نشسته و در حال راه رفتن برای خداوند ساجد است.

(۱) یوسف : ۴.

وانسانی که مطیع و خاشع و ذلیل امر خدا نباشد ساجد نیست حتی اگر بیشانیش بر زمین باشد بس سجود حقیقی طاعت و تحقیق امر خداوند است شاید تمام شدنش بدون گذاشتن سر سجود بر زمین باشد و یا با گذاشتن بیشانی بر زمین.

واین ابلیس ملعون سجود برای خداوند را منکر نیست و سجده ی دارد که در نهج البلاغه امام علی می فرمایند که شش هزار سال طول کشید<sup>(۱)</sup> ولی منکر سجود بر قبله ای خدا که ادم عَلَيْهِ السَّلَام است شد و او در حقیقت بر خدا تکبر کرد و مطیع و خاشع و ذلیل امر خداوند نبود و او از ساجدین خداوند است که عذاب بر آنها حق است. چون قبله ای که به ان امر شده بود قبول نکرد

﴿ أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَسْجُدُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَالنُّجُومُ وَالْجِبَالُ وَالشَّجَرُ وَالْدَّوَابُّ وَكَثِيرٌ مِّنَ النَّاسِ وَكَثِيرٌ حَقَّ عَلَيْهِ الْعَذَابُ وَمَنْ يُهِنِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ مُّكْرِمٍ إِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ ﴾<sup>(۲)</sup>.

---

(۱) من خطبة لأمير المؤمنين (ع) : ( از فعل خداوند با ابلیس عبرت بگیرد که چگونه عمل زیاد و جهد فراوانش را نازل کرد و خداوند را به مدت شش هزار سال سجده کرد که مشخص نیست از سالهی دنیوی است یا اخروی و چه کسی بعد از این مانند ابلیس بعد از این معصیت بر خداوند سلام می کند هرگز. خداوند بشری را وارد بهشت نمی کند که از ان ملکى رابا امری اخراج کرده است. و حکمت خدا برای اهل زمین و آسمانها یکی است ) نهج البلاغه ج ۲ خطب الإمام علي عليه السلام ص ۱۳۸.

(۲) حج : ۱۸.

(ایا مبینی که همه انهایی که در آسمان وزمین و خورشید و ماه و ستارگان و کوهها درختان و دامها که بسمت خدا سجده میکنند و اکثر مردم عذاب بر آنها حق است و هر کس خدا را اهانت کند کرامتی برای او نیست و خدا هر آنچه بخواهد انجام میدهد)

و اینهای که عذاب بر آنها حق است و صفشان این است که بر خدا سجده می کنند ولی سجودشان حقیقی نیست. زیرا خداوند را انگونه که او می خواهد سجده نمی کنند و به قبله ای که امر کرده است سجود نمی کنند. و به اختصار اگر مطیع امر مطلق شخصی باشیم یعنی آن شخص را عبادت کردیم و بنده او ایم و خداوند می فرمایند.

﴿ اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهَبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِّن دُونِ اللَّهِ ﴾<sup>(۱)</sup>.

(احبار و رهبان را بجای خدا برستش می کردند). یعنی علماء غیر عامل را عبادت کردند چون حلال خدا را حرام و حرام او را حلال کردند و آنها را عبادت کردند. از امام تفسیر این آیه را که آنها (یهودیان) احبار و رهبان را بجای خدا برستش میکردند چیست و امام جواب دادند به خدا قسم از مردم نخواستند که بزرگان دینیشان را برستش کنند و اگر از مردم در خواست میکردند مردم آنها را برستش نمیکردن ولی حلال خدا را حرام و حرام خدا را حلال کردن و مردم آنها را عبادت میکردند بدون اینکه خود بدانند.<sup>(۲)</sup>

و از امام صادق نقل شده : هر کس شخصی را در معصیت اطاعت کند او را عبادت کرده است.<sup>(۳)</sup>

(۱) توبه : ۳۱.

(۲) کافی : ج ۲ ص ۳۹۸.

(۳) کافی : ج ۲ ص ۳۹۸.

وهر کس خدا را معصیت کند به اندازه همان معصیت خدا را عابد و ساجد نیست. و اگر این گناه و معصیت متعلق به قبله ی است که به سمت ان سجود کند (یعنی قبله ی غیر از آنکه به او گفته شده است را قبول کرده است)؟ در این صورت هر عملش عاصی و گناه بار امر خداوند سبحان می باشد و نه عابد و نه ساجد خداوند است (وسرعت سیر در این مسیر غیر از دوری چیزی نسبش نمی کند) و خداوند می فرماید:

﴿ وَمَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَىٰ وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّىٰ وَنُصَلِّهِ جَهَنَّمَ وَسَاءَتْ مَصِيرًا ﴾<sup>(۱)</sup>.

(وهر کس بعد از روشن شدن مسیر و راه حق بر او با رسول خدا به مخالفت برخیزد و راهی غیر از طریق اهل ایمان پیش گیرد وی را به همان طریق و راه ضلالت که بر گزیده و گذاریم و عاقبت او را به جهنم در افکنیم که بد منزلگاهی است) و اینگونه انسان از ظلمت و شر و شیطان بیروی می کند و بر راهی که او را به هدف می رساند نیست بلکه بشت به قبله ی که او را به خدا می رساند کرده (و ادعای سجود و عبادت و طاعتش) سبب رساندنش به درکات جهنم می شود چون اعمال وی او را به قبلی می رساند که خلاف امر خداوند است و خداوند او را از ان نهی کرده است و سجود و طاعت و عبادت او بر معصیت و گناه ساحتی شده و گناه و معصیت خواهد بود. و نه نمازی خوانده و نه روزه ای گرفته بلکه گناهی است که انجام داده است



﴿فَلَا صَدَقَ وَلَا صَلَّى \* وَلَكِنْ كَذَّبَ وَتَوَلَّى \* ثُمَّ ذَهَبَ إِلَىٰ أَهْلِهِ يَتَمَطَّى \* أَوْلَىٰ لَكَ فَأَوْلَىٰ \* ثُمَّ أَوْلَىٰ لَكَ فَأَوْلَىٰ﴾<sup>(۱)</sup>.

(حق را تصدیق نکرد و نماز و طاعتش بجا نیاورد بلکه خدا را تکذیب کرد و از حکمش رو بر گرداند انگاه با تکبر و نخوت به سوی اهل خویش روی آورد و وای و صد وای بر مرگ تو و وای بر برزخ و محشر تو)

و حق اولاتر ان است که امر ولی خدا و حجت و خلیفه او را تصدیق بکنیم (چه نبی و یا وصی او) و نماز با او و ولایت امر خداست و ولایت او سجود برای ولی خداست و طاعت او طاعت خداوند است و خضوع و طاعت غیر ولی خلیفه خدا نفعی به جز تظاهر ندارد.

از فضیل نقل از امام صادق ع می فرمایند : اینگونه در جاهلیت طواف می کردند. ولی امر شده اند که بعد از طواف به سمت ما متفرق شوند تا ولایت و نصرتشان و محبتشان را به ما نشان دهند سپس این ایه را خواند که... و تمنا و هوای قلبهای بعضی از انسانها را برای آنها قرار بده.<sup>(۲)</sup>

و کفار قریش (احناف منحرفین) حج خانه خدا برای آنها نفعی نداشت با وجود اینکه خدا را لبیک<sup>(۳)</sup> می گفتند. چون لبیک گفتن آنها چیزی جز تهلیل و سوت زدن نبود نزد خداوند نبود و ملائکه ان را اینگونه می شنیدند

(۱) قیامه : ۳۵.

(۲) کافی : ج ۱ ص ۳۹۲.

(۳) در جاهلیت و قبل از اسلام لبیک گفته قریش اینگونه بود لبیک ، اللهم ، لبیک ! لبیک لا شریک لك ، تملکة ، وما ملک . و کانت تلبیة کنانة : لبیک اللهم لبیک ! الیوم یوم التعریف ، یوم

﴿وَمَا كَانَ صَلَاتُهُمْ عِنْدَ الْبَيْتِ إِلَّا مُكَاءً وَتَصَدِيَةً فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ﴾<sup>(۱)</sup>.

(ونماز آنها در خانه کعبه جز صفیر (سوت) و کف زدن که خلق را از خانه خدا منع می کند چیز دیگری نیست بس بچشید طعم عذاب را به کیفر آنکه به خدا کافر شدید) و اینگونه حال کسی که نماز بخواند و قبله خود را غیر از آنچه خدا برای او قرار داده است انتخاب کند. نمازش فقط دست زدن و سوت زدن است و حتی حج او نزد خداوند (در خانه خدا جز صفیر (سوت) و کف زدن چیزی نیست).

---

الدعاء والوقوف. وكانت تلبية بني أسد : لبيك اللهم لبيك ! يا رب أقبلت بنو أسد أهل التواني والوفاء والجلد إليك. وكانت تلبية بني تميم : لبيك اللهم لبيك ! لبيك لبيك عن تميم قد تراها قد أخلقت أثوابها وأثواب من وراءها ، وأخلصت لربها دعاءها. وكانت تلبية قيس عيلان : لبيك اللهم لبيك ! لبيك أنت الرحمن ، أتتك قيس عيلان راجلها والركبان. وكانت تلبية ثقيف : لبيك اللهم ! ان ثقيفا قد أتوك وأخلفوا المال ، وقد رجوك. وكانت تلبية هذيل : لبيك عن هذيل قد ادلجوا بليل في ابل وخيل. وكانت تلبية ربيعة : لبيك ربنا لبيك لبيك ! إن قصدنا إليك ، وبعضهم يقول : لبيك عن ربيعة ، سامعة لربها مطيعة. وكانت حمير وهمدان يقولون : لبيك عن حمير وهمدان ، والحليفين من حاشد وألهان. وكانت تلبية الازد : لبيك رب الارباب ! تعلم فصل الخطاب ، لملك كل مثاب. وكانت تلبية مذحج : لبيك رب الشعري ، ورب اللات والعزى وكانت تلبية كندة وحضرموت : لبيك لا شريك لك ! تملكه ، أو تهلكه ، أنت حكيم فاتركه. وكانت تلبية غسان : لبيك رب غسان راجلها والفرسان. وكانت تلبية بجيلة : لبيك عن بجيلة في بارق ومخيلة. وكانت تلبية قضاة : لبيك عن قضاة ، لربها دفاعة ، سمعاه وطاعة. وكانت تلبية جذام : لبيك عن جذام ذي النهى والأحلام) تاريخ اليعقوبي : ج ۱ ص ۲۵۵.

و اگر بدانیم که خداوند از ابتدا خلقت به اجسام نگاه نکرد<sup>(۱)</sup> و این سجود اجسام مرشد و راهنما بر حقیقت ان است و این حقیقت همان طاعت است و نشان دادن قبول امر صادر از خداوند است. و اگر سجود برای اجسام قبله ی است و ان کعبه می باشد. لابد برای ارواح هم قبله ی باشد و ان قبله ارواح ولی خدا (حجت خدا بر خلق) است که با اطاعت او خدا را طاعت کرده و با معصیت او خدا را معصیت کرده ایم و برای همین امر سجود ملائکه (ارواح) بر ادم انسان کامل است. و اسلام و سجود یکی است چون اسلام یعنی تسلیم و تسلیم یعنی طاعت مطلق و مسلمان یعنی تسلیم خداوند سبحان شدن است و این تسلیم (سجود) باید برای ان قبله باشد. و قبله ان ولی خدا (حجت خدا بر خلق) است و مسلمانی که از قبله تسلیم که همان حجت و ولی خدا که ما را به طاعت او امر کرده سر باز زند مسلمان حقیقی نیست.

شیخ ابو جعفر طوسی با سند از فضل ابن شاذان از داود بن کثیر گفت از امام صادق علیه السلام پرسیدم: شما نماز و حج و زکات در کتاب خدا هستید؟ فرمود:

(ما نماز و حج و زکات و روزه ی ماه حرام و شهر حرام در کتاب خدا هستیم و ما کعبه و قبله و وجه خداوند هستیم که خداوند فرموده ﴿ فَأَيْنَمَا تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللَّهِ ﴾ (هر کجا را روی اوری وجه (صورت) خداوند است). و ما ایات و روشنگری خداوند ایم و دشمن ما فحشا و منکر و بغی و خمر و میسر (قمار و شراب) و... و بتها و طاغوت و مرده و خون و گوشت خوک.. ای داود خداوند ما را خلق کرد و ما را تکریم داد و ما را امین و حافظین و خزانه دار خود بر آنچه در زمین و آسمانهاست قرار داد. و برای ما

---

(۱) فی تفسیر الفاتحة للملا صدرا: قال الرسول (ص): (إن الله لم ينظر إلى الأجسام منذ خلقها).

ضدو دشمنانی قرار داد. وما را در کتابش نام برده وما را با کنیه بهترین نامها و محبوبترین اسم نام برده است. و دشمنان ما را در کتابش با بدترین نامها وزشتترین مثالها برای خود و متقین یاد کرده است.<sup>(۱)</sup>

و خداوند می فرماید :

﴿ وَلِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ فَأَيْنَمَا تُولَّوْا فَثَمَّ وَجْهُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ وَاسِعٌ عَلِيمٌ ﴾<sup>(۲)</sup>.

(مشرق و مغرب از ان خداوند است بس به هر طرف روی کنی بسوی وجه (صورت) خدا روی آورده ای خداوند به همه جا محیط و به هر چیز داناست)

و خداوند وجه و صورتی مانند این وجه و صورت ندارد و هر که ان را مجسم کند کافر است همچون کفار قریش و حتی بیشتر.

و وجه و رو همان چیزی است که با ان با مواجه می شویم. و وجه حقیقت و کنه خداوند سبحان همان (هو) وجهی است که با ان با محمد ص ذات خداوند سبحان است مواجه شد. اما وجه ذات مقدس (الله) که با ان با مردم مواجه می شود همان حجت او و خلفای او هستند و انها دوجه خداوند و اسماء حسنی او هستند که با ان با خلق مواجه شد. و با معرفت انها می توان خداوند سبحان را شناخت. برای مثال شما مردم را از روی صورت و وجه انها می شناسید و می گوید این فلان و این فلانی است و با نگاه کردن به صورت و وجه انها را می شناسید.

همین گونه خداوند با نگاه کردن به صورت و وجه او که انبیاء هستند می توان او را شناخت.

---

(۱) بحار الانوار : ج ۲۴ ص ۳۰۳.

(۲) بقره : ۱۱۵.

﴿ إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَىٰ نَفْسِهِ وَمَنْ أَوْفَىٰ بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهِ اللَّهُ فَمَنَّا أَجْرًا عَظِيمًا ﴾<sup>(۱)</sup>.

(ای رسول کسانی که با تو بیعت کردند به حقیقت با خدا بیعت کردند دست خداست بالای دست آنها پس از آن هر که نقض بیعت کند بر زبان و هلاک خویش به حقیقت اقدام کرده و هر که به عهده که با خدا بسته است و وفا کند به زودی خدا به او پاداش بزرگ عطا خواهد کرد)

و این دست که بالای دست بیعت کنندگان در صلح حدیبیه ای گذاشته شد دست محمد ص است و با وجود آن خداوند می فرماید دست خدا چون محمد صلی الله علیه و آله خدای در خلق می باشد.

و به هر جا رو کنید قبله برای خداست و آن وجه خداوند و حجت او بر خلق می باشد چون روح او در جسد مقید نیست و موجود در همه جا و محیط بر شماست از هر طرف از شرق و غرب شمال و جنوب. و اگر این کلام را تدبر کنید حقیقت را خواهید شناخت. و ال محمد همان غذای هستند که می خورید و ابی که می نوشید و هوای که استنشاق می کنید.

عیسی علیه السلام می فرماید: من نان حیاتم. و ال محمد همان عیسی و موسی و هامان و ابراهیم و نمرود و واتش و سردی و سلامت آن هستند. و قلب انسان بین دو انگشت

از انگشتان رحمان<sup>(۱)</sup> هستند و ال محمد رحمان در خلق هستند و آنها صنعت خدایند و خلق صنعت آنهاست و خداوند آنها را خلق کرد و خلق از آنهاست.

﴿ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ ﴾<sup>(۲)</sup>.

(افرین بر قدرت کامل بهترین افریننده).

او بهترین افرینندگان است و غیر از او افریننده ای هستند. ولی او خالق مطلق است و به غیر نیازی ندارد و همه به او نیاز دارند و عیسی خلق می کند ولی فقیر و محتاج خداوند است.

﴿ وَرَسُولًا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنِّي قَدْ جِئْتُكُمْ بِآيَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ أَنِّي أَخْلُقُ لَكُمْ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَأَنْفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِ اللَّهِ وَأُبرئ الأكمه والأبرص وأحيي الموتى بإذن الله وَأُنَبِّئُكُمْ بِمَا تَأْكُلُونَ وَمَا تَدَّخِرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَةً لِّكُمْ إِن كُنتُمْ مُّؤْمِنِينَ ﴾<sup>(۳)</sup>.

(و او را به رسالت بنی اسرائیل فرستند که به آنان بگوید من از طرف خداوند معجزی آورده ام و آن معجزه این است که از گل مجسمه برنده ای ساخته و بر آن نفس قدسی بدمم تا به امر خدا برندای گردد و کور مادر زاد و مبتلا به بیسی را به امر خدا شفا دهم و مردگان را به امر خدا زنده کنم و به شما از غیب خبر دهم که در خانه هایتان چه می خورید و چه ذخیره می کنید این معجزات برای شما حجت و نشانه حقانیت من است اگر اهل ایمان هستید)

(۱) قال رسول الله (ص): ( قلب ابن آدم بين إصبعين من أصابع الرحمن ) قلب انسان بين دو

انگشت رحمان است.

(۲) مؤمنون : ۱۴ .

(۳) ال عمران : ۴۹ .

و محمد وال محمد نیز اینگونه هستند.

و دو انگشت رحمان شیطان و ملک هستند که قلب انسان بین آنهاست. و شیطان و سوسه و گمراه می کند و ملک هدایت و ارشاد می کند. و این شیاطین موجوداند و با ال محمد قوی هستند. و ال محمد موجود هستند و با محمد ص قوی و باقی می ماند و محمد ص موجود و قدرتش از خداوند است و همه موجودات باقی با قدرت خداوند هستند بس هر جا رو کنید صورت ال محمد علیه السلام می باشد چون آنها دوجه و صورت خداوند هستند ﴿فَأَيُّمَا تَوَلَّوْا فَتَمَّ وَجْهُ اللَّهِ...﴾

و بعد از روشن شدن این موضوع بر می گردیم به سجود یعقوب و مادر و برادران یوسف علیه السلام.

یوسف در خواب می بیند و بدرش گفت: ای بدر من در عالم خواب دیدم که یازده ستاره و خورشید و ماه مرا سجده می کردند. و این روئیت یا خواب صادقه در این عالم جسمانی تحقق می یابد.

﴿وَرَفَعَ أَبَوَيْهِ عَلَى الْعَرْشِ وَخَرُّوا لَهُ سُجَّدًا وَقَالَ يَا أَبَتِ هَذَا تَأْوِيلُ رُؤْيَايَ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَعَلَهَا رَبِّي حَقًّا وَقَدْ أَحْسَنَ بِي إِذْ أَخْرَجَنِي مِنَ السِّجْنِ وَجَاءَ بِكُمْ مِنَ الْبَدْوِ مِنْ بَعْدِ أَنْ نَزَغَ الشَّيْطَانُ بَيْنِي وَبَيْنَ إِخْوَتِي إِنَّ رَبِّي لَطِيفٌ لِّمَا يَشَاءُ إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ﴾<sup>(۱)</sup>.

(انگاه بدر و مادر را بر تخت بنشانند و آنها به شکرانه ان خدا را سجده کردند و یوسف در ان حال بدر را گفت که این بود تعبیر خوابی که از این بیش دیدم که خدای من ان را واقع و محقق گردانید و دربارہ من احسان فراوان فرمود که مرا از تاریکی زندان نجات داد و شما را از بیابان دور به اینجا آورد بس از انکه شیطان میان من و برادرانم فساد کرد

(۱) یوسف: ۱۰۰.

و مدتی جدائی افکند که خدا ی من لطف و کرمش به آنچه مشیتش تعلق گیرد شامل شود و هم او دانا به حقیقت امور و محکم کار در تدبیر افرینش است)

و یوسف بعد از آنکه دست بدر را بر عرش بلند کرد برای او سجده کردند و خواب او تحقیق یافت ، یعنی یوسف علیه السلام بعد از روشن ساختن مقام بدر و مادرش به اینکه آنها صاحب ملک الهی و عرش ربانی خداوند هستند برای او سجده کردند و اعتراف کردند به اینکه بعد از آنها یوسف علیه السلام خلیفه خدا و حجت خدا بر بنده ها ست ، و سجود بر یوسف برای این بود که او قبله ی برای خداوند است که با او می توان خدا را شناخت و سجود بر یوسف یعنی طاعت او و قبول امر اوست و ان طاعت خداوند است.

و امام صادق علیه السلام می فرمایند : سجود آنها بر یوسف عبادتی بر ای خدا است.

و باید ملتفت بود بر اینکه یعقوب نبی بود و سجود او بر یوسف امری بود از خداوند همانگونه که ملائکه به امر خداوند بر ادم علیه السلام سجده کردند و اطاعت امرش را طاعت امر خداوند می دانستند. همانگونه که ابو طالب علیه السلام طاعت امر محمد صلی الله علیه و آله را که فرزند برادرش و بزرگ شده خویش بود قبول کرد با وجود اینکه او وصی از اوصیاء ابراهیم بود و حجت خدا بر محمد صلی الله علیه و آله قبل از بعثت اش بود. و همانگونه که یحیی علیه السلام در شکم مادرش برای عیسی علیه السلام سجود کرد و در شکم مادرش بود. و این شرک نیست همانگونه که برای بعضی ها که حقیقت را منکر شده اند متوهم شده است. و ما بر کعبه که سنگ است سجود می کنیم چون خداوند به ما امر کرده است. بس می خواهید ملائکه چه کنند در باره امر خدا بر سجود بر ادم و او را قبله خود گردانند و ادم علیه السلام نبی بود ، و ان طریقی برای شناخت خدا و همانگونه از یعقوب ع



چه توقعی دارید وقتی که خداوند امر بر سجود برای یوسف را به او داد و او را قبله خود برای رسیدن به خدا گرداند. آیا از یعقوب که نبی است می خواهید امر خدا را معصیت کند و برای اعراب جاهل خضوع کند (وهایون و اشباه آنها) کسانی که هیچ ایه از آیات خداوند را تدبر نمی کنند و می گویند: این شرک است این شرک است؟! بس شما کجا بودید در باره تسلیم یاران رسول الله ص وقتی که دستور داد قبله را عوض کنند به مجرد آن که رسول اکرم سمت قبله خود را عوض کرد یارانش نیز این کار را انجام دادند.

وامام باقر ع می فرمایند:

(ووقتی رسول اکرم ص در مکه بودند خداوند به او امر کرد که متوجه بیت المقدس شود و اگر ممکن بود کعبه را بین خود و بیت المقدس قرار دهد و اگر نتوانست متوجه بیت المقدس شود. و رسول اکرم این کار را به مدت سیزده سال انجام می داد و وقتی وارد مدینه شد و به سمت بیت المقدس خدا را عبادت می کرد به مدت شانزده ماه یا هیفده ماه و در این هنگام قومی از اهل نفاق یهود گفتند: به خدا نمی دانیم چگونه محمد نماز خواند حتی متوجه قبله ما شد. و در نمازش هدایت و طریق ما را برده است.

واین امر بر رسول اکرم شدت گرفت و وقتی اینگونه شد و رسول از قبله آنها بیزار شد و قبله را خواست جبرائیل علیه السلام آمد و رسول اکرم صلی الله علیه و آله به او گفت: ای جبرائیل دوست دارم که خداوند مرا از بیت المقدس منصرف گرداند و به سمت کعبه عبادت کنیم و از گفته های یهود اذیت شدم، و جبرائیل علیه السلام گفت: از خدا بخواه زیرا که خداوند دعایت را بر نمی گرداند، و وقتی دعا کرد جبرائیل علیه السلام بالا رفت و برگشت و گفت

بخوان ای محمد ص صورت شما را می بینیم که به سمت آسمان دعا می کنی بس به تو قبله ای می دهیم که از آن راضی باشی بس از سمت بیت المقدس رو بر دار و به سمت قبله خود بر گردید...

و در این موقع یهودیان گفتند : چرا از قبله خود رو گرداندن؟ و خداوند با بهترین جواب آنها خاموش کرد : بگو مشرق و مغرب از آن خداوند است و او مالکشان است. و تکلیف او بر عوض کردن جانبی مانند تکلیف شما بر جانب اول است ، و هر کس را بخواهد بر راه راست هدایت می کند و آن مصلحتشان است که با طاعت آن ما را وارد بهشت نعیم خداوند می گرداند

و ابو محمد علیه السلام فرمود :

قومی از یهود آمدند و از رسول اکرم صلی الله علیه و آله پرسیدند : این قبله بیت المقدس بر آن چهارده سال نماز خواندی بس از آن آن را ترک کردی آیا حق بود آنچه را که بر آن بودی سبب آن را بر باطل کنار گذاشتی زیرا حق مخالف باطل است؟ و یا باطل بوده که بر آن بودی و چه چیزی ما را امان دهد اگر الان بر باطل باشی؟

و رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود :

این حق است و آن نیز حق این را خداوند می گوید : مشرق و مغرب از آن خداوند است و او مالکشان است و هر که را بخواهد به صراط مستقیم هدایت می کند اگر دانست امر و صلاح شما در استقبال مشرق است امر می کند به سمت مشرق ، و اگر دانست صلاح شما در مغرب است امر می کند به مغرب. و منکر نشوید تدبیر خدا را بر بندگانش و رساندنشان به مصلحت خود.

و رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود :

عمل در روز شنبه را کنار گذاشتید و در دیگر روزه ها کار کردید سپس کار شنبه را انجام دادید و بعد آن را ترک کردید آیا حق را ترک کردید و به باطل رفتید ، یا باطل بودید و به حق آمدید ، یا از باطل به باطل آمدید ، یا از حق به حق؟

هرچه می خواهید بگویید و این کلام محمد صلی الله علیه و آله است و جواب بر شماست و جواب آنها این است : که ترک عمل در شنبه حق و عمل بعد در آن حق است و رسول صلی الله علیه و آله فرمود اینگونه است قبله بیت المقدس حق است در زمان خود و قبله کعبه در زمانش حق است ، و آنها گفتند آیا خداوند در این کار برای شما بدا کرد که قبله را از بیت المقدس به سمت کعبه قرار داد؟ و رسول اکرم فرمود : بدا نبود ولی او عالم به عواقب امور است و قادر بر مصلحت هاست و بر خود اشتباهی را راه نمی دهد و او را نمی دهد که مخالف قبل از آن باشد باک و منزه است از آن. و مانعی بر انجام دادن امری از او نیست و عملی را نمی انجامد الا وصف آن را داده است ، و او بالاتر از این صفات است.

سبب رسول اکرم فرمود :

ای برادر یهودی به من خبر بده آیا خدا بیمار نمی کند سبب شفا می دهد و شفا می دهد سبب می میراند؟ آیا این بدا است آیا او نمی میراند و زنده می کند؟ آیا برای آن بدا کرده؟ گفتند : خیر ، و خدا اینگونه است بنده اش محمد را عبادت کن و او به سمت کعبه نماز می خواند بعد از اینکه او را عبادت می کردی و به سمت بیت المقدس نماز می خواند ، و در اولی بدا نبود.

ایا خداوند بایز را بعد از تابستان و تابستان را بعد از سرما نمی آورد آیا در هر یک از اینها بدائی است؟ گفتند : خیر ، فرمود : در قبله نیز چنین است.

سبب فرمود :

ایا شما را ملزم نکرد که در زمستان از لباس گرم استفاده و در تابستان از لباس خنک استفاده کنید ایا در تابستان بدائی بود و شما را به خلاف ان در زمستان امر کرده است؟ گفتند : خیر ، و رسول اکرم ﷺ فرمود : اینگونه عبادت شما در زمانی به مصلحت است اینگونه باشد و در زمان دیگر مصلحتی دیگر ، و اگر در دو حالت خدا را عبادت کنید مستحق ثواب خواهید بود و خداوند ایه (مشرق و مغرب از ان خداوند است بس به هر طرف روی کنی بسوی وجه (صورت) خدا روی آورده ، ای خداوند به همه جا محیط و به هر چیز داناست) یعنی اگر متوجه امر خداوند باشید همان وجه خداوند است که ارزوی ثواب ان را دارید.

و رسول اکرم ﷺ فرمود :

ای بندگان خدا شما مانند بیمارید و خداوند طبیب شما و مصلحت مریض بدست طبیب او و تدبیرش می باشد نه به آنچه مریض دوست دارد و تمنا استفاد از ان را می کند. بس تسلیم امر خدا باشید تا از نجات یافتگان گردید.

سبب گفتند :

ای فرزند رسول چرا امر به قبله اول شد؟ فرمود : فرموده خداوند است که می فرماید قبله اول که بر ان بودی را قرا ندادیم (بیت المقدس) تا بدانیم چه کسی از محمد بیروی می کند و چه کسی بر می گردد. و ما از او بدانیم که بوده بعد از اینکه بر ان خواهد بود. و به این خاطر بود که اهل مکه هوای ان را دارند و خداوند خواست نشان دهد چه کسی از محمد تبعیت خواهد کرد. و مخالفین او که از قبله که او نمی خواست بیروی خواهند کرد. و محمد به ان امر می کرد و وقتی اهل مدینه بیت المقدس

را می خواستند امر به مخالفت آن کرد و آنها را به کعبه متوجه نمود تا نشان دهد هر که موافق مخالفت محمد ص است با اوست و او را تصدیق کرده است.

و سبب فرمود : و این سنگین است الا بر کسانی که خداوند آنها را هدایت کرده است همانگونه که توجه به بیت المقدس سنگین بود الا بر کسانی که خداوند آنها را هدایت کرده است ، و دانست که عبادت خداوند خلاف آنچه ما می خواهیم می باشد ، تا عبادت او امتحانی باشد بر خلاف هوای نفس خود.<sup>(۱)</sup>

## روشنگری از شروع سوره یوسف

﴿ إِذْ قَالَ يُوسُفُ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ \* قَالَ يَا بَنِيَّ لَا تَقْضُصْ رُؤْيَاكَ عَلَىٰ إِخْوَتِكَ فَيَكِيدُوا لَكَ كَيْدًا إِنَّ الشَّيْطَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوٌّ مُّبِينٌ \* وَكَذَلِكَ يَجْتَبِيكَ رَبُّكَ وَيُعَلِّمُكَ مِن تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ وَيُتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَعَلَىٰ آلِ يَعْقُوبَ كَمَا أَتَمَّهَا عَلَىٰ أَبَوَيْكَ مِن قَبْلُ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ إِنَّ رَبَّكَ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴾<sup>(۲)</sup>.

(به یاد ار خواب یوسف را که به بدرش گفت : ای بدر من در عالم خواب دیدم که یازده ستاره و خورشید و ماه مرا سجده می کردند ، و یعقوب گفت : ای فرزند عزیز خواب خود را بر برادرانت حکایت مکن که بر تو مکر و حسد خواهند ورزید زیرا دشمنی شیطان بر ادمیان بسیار اشکار است.

(۱) بحار الانوار : ج ۴ ص ۱۰۵ - ۱۰۷ .

(۲) یوسف : ۴ - ۶ .

و این تعبیر خواب تست که خدا ترا بر گزیند و علم تاویل خوابها را بیاموزد و نعمت لطفش را در حق تو وال یعقوب مانند بدرانت ابراهیم و اسحاق تمام گرداند و خداوند دانا و حکیم است)

در این آیات حرکت مسیر یوسف علیه السلام به سمت خداوند شروع می شود و انها یادآوری هستند برای یوسف بر حقیقتی که در ان ارتقاء داشته ، وان عالم ذر است و از ان غافل شد به سبب حجاب جسمانی جسد او که وقتی خداوند او را افرید و او را در این عالم ظلمانی نازل کرد (عالم اجسام) ، و خداوند می فرماید :

﴿وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ النَّشْأَةَ الْأُولَىٰ فَلَوْلَا تَذَكَّرُونَ﴾<sup>(۱)</sup>.

(و شما از نشاءت اول خود آگاهید بس چرا متذکر عالم آخرت نمی شوید)

یعنی شما در عالم ذر خلق شده بودید و انجا خداوند شما را امتحان کرده است :  
(بیاد آر هنگامی که خدای تو از بشت فرزند ادم ذریه انها را گرفت و انها را بر خود گواه ساخت که من پروردگار شما نیستم؟ همه گفتند : بلی ما به خدایی تو گواهی می دهیم که دیگر در روز قیامت نگوئید ما از ان غافل بودیم یا انکه بگوئید که چون منحصرأ بدران ما بدین شرک بودند و ما هم فرزندان بعد از انها بودیم ، بس بیروی بدران خود کردیم ایا به عمل زشت اهل باطل ما را به هلاکت خواهی رساند<sup>(۲)</sup>؟

(۱) واقعه : ۶۲ .

(۲) در این ایه رد سخن انهای که می گویند گناه کسی که مثلا در جای زندگی می کرده که رسالت اسلام را اصلا نشنیده باشد چه می باشد؟ در ایه اول ثابت می کند همه ما امتحان شدیم و هرکس مقام خود را گرفت و در ایه دوم نشان می دهد که انها ملزم به بیروی از گمراهی بدرانشان نیستند حتی اگر در جای زندگی می کنند که در انجا پیامبری نازل نشده است و از حق

﴿وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ شَهِدْنَا أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ \* أَوْ تَقُولُوا إِنَّمَا أَشْرَكَ آبَاؤُنَا مِنْ قَبْلُ وَكُنَّا ذُرِّيَّةً مِنْ بَعْدِهِمْ أَفَتُهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ الْمُبْطِلُونَ﴾<sup>(۱)</sup>

خبری ندارند زیرا که خداوند فرموده است من در عالم ذر همه شما را امتحان کرده ام و حالتان را دانستم بس نگوید : ( بدران ما بدین شرک بودند و ما هم فرزندان بعد از آنها بودیم بس بیروی بدران خود کردیم ایا به عمل زشت اهل باطل ما را به هلاکت خواهی رساند ) یعنی خداوند به آنها می گوید من می دانم اگر پیامبر برای شما می امد. و ابلاغ رسالت می کرد به او ایمان نمی آوردید ( و اگر خداوند می دانست در آنها خیری بود به آنها خبر ( رسالت ) را می رساند و حتی اگر می شنیدند بر می گشتند و اعتراض می کردند ) انفال 23 ، و هرکس بگوید چرا با کفار یکی نیستند در هنگام ارسال رسالت و چرا آنها تبلیغ نمی شوند و جواب اینکه تبلیغ آنها فضلی است بر کسانی که ان فضل را قبول نمی کنند و استحقاق ان را ندارد و از قبل می دانی که قبول نمی کند و رساندن خبر به آنها تحصیل حاصل است و ضرری ندارد اگر ان را به گوش آنها برسانی و قبول نکنند. تا به انهای که نشنیدن بگوی شما نیز مانند اینها هستید و اتمام حجت باشد و عذی برای انهای که می گویند : ( بدران ما بدین شرک بودند و ما هم فرزندان بعد از آنها بودیم بس بیروی بدران خود کردیم ایا به عمل زشت اهل باطل ما را به هلاکت خواهی رساند ) نباشد زیرا نظیر آنها حق بر آنها گفته شد ولی ظلمت بدرانشان را طلبیدن ( و ما هیچ رسولی بیش از تو در هیچ شهری و دیاری نفرستادیم جز آنکه اهل ثروت و مال ان دیار به رسولان گفتند که ما بدران خود بر این ایین و عقاید یافتیم و از آنها البته بیروی خواهیم کرد ) زخرف 23 ، بلکه گمراهی بدرانشان را راهنمای خود در ظلمات یافتند. بدران خود بر این ایین و عقاید یافتیم و از آنها البته بیروی خواهیم کرد ).

و در دعای روز غدیر نقل از امام صادق علیه السلام آمده : (هر کس دو رکعت نماز بخواند و سجده شکر بعد از آن آورد و صد مرتبه شکر خدا گوید و بیشانی خود را از سجده بلند کند و این دعا را بخواند :

خدایا من از تو خواهم با اینکه سباس از توست و تو تنهای و شریک نداری و تو یگانه بی نیازی نه فرزندی داشتی و نه فرزند بودی و همتای برای تو نیست و محمد بنده تو و فرستاده تومی باشد و رحمت تو بر او و آلش ای که هر روز در کارها هستی چنانچه مقام و شان توست و تفضل کردی بر من باینکه از اهل اجابت خود و از اهل دینت و اهل دعوتت و توفیقم دادی برای آن در آغاز افرینش من به تفضل و کرم و جودت سبب دنبال کردی فضل را فضلی دیگری وجود را وجودی دیگری و کرم را به کرمی به مهرورزی و رحمتت تا آنکه تازه کردی این عهد را برای من به وضعی خوب بس از تجدید خلقم با اینکه بودم در فراموشی و فراموش کار بی توجه و غافل. و تو تمام کردی نعمت خود را با اینکه مرا یاد آور آن کردی و منت نهادی بر من و راهنمایی کردی مرا بس باید لطف این باشد.

ای خدا و اقا و مولایم که آن را به بایان رسانی برایم و از من سلب نکنی تا جانم بگیری بر این طریق و تو از من راضی باشی زیرا تو سزاوارتر نعمت بخشی که نعمت را به بایان رسانی نه به من خدایا شنیدم و طاعت کردم و باسخ دادم بداعی از طرف تو به من تو برای توست حمد و پروردگار امرزش تو را خواهم و به سوی توست بازگشت ایمان داریم به خدای یگانه و بی شریک و به رسولش محمد ص و باور کردیم و اجابت کردیم داعی خدا را و پیروی کردیم از رسول در موالات اقای ما و اقای مومنان امیر المومنین علی ابن ابیطالب علیه السلام بنده خدا و برادر رسول او و صدیق بزرگ و



حجت خدا بر خلقش یار و موید بیغمبرش و دین حق مبین او علم و نشانه دین خدا و خازن علمش و گنجینه غیب خدا و موضع سر خدا و امین خدا بر خلقش و گواه بروردگارش.

خدایا بروردگارا ما شنیدیم منادی که جار ایمان داد که ایمان اورید به بروردگار خود ما گرویدیم بروردگارا بیامرز گناهان ما را و در گذر از ما بد کرداری های ما را و بمیران ما را با نیکان بروردگارا بده بما آنچه وعده کرده ای به عهد رسولانت و رسوا مکن ما را در روز قیامت زیرا تو خلف و عده نکنی به ما.

ای بروردگارا به من و لطف تو اجابت کردیم داعیت را و بیروی کردیم رسول تو را و تصدیق کردیم و تصدیق نمودیم مولای مومنان و کافر شدیم به جبت و طاغوت بس او را والی ما کن که به ولایت بر گزیدیم و محشور کن ما را با اقایان ما که به عقیده و ایمان و یقین داریم و تسلیم انهایم ایمان آوردیم به نهانبه انها عیانشانو حاضرشان و غایبشانوزنده انهاوراضی به انها که امام باشند و پیشوا واقاو انها ما را کافی هستند بین ما و خدا در برابر خلقش بجویم بدانها بدی و نگیریم جز انهابناهی بیزارم به سوی خدا ازهرکه برابر انهاجنگ بربا کند از جن و انس از اولین و آخرین و کافر به جبت و طاغوت و بت های چهارگانه و همراهان و بیروان انها و هرکس انها را دوست دارد از جن و انس و از اول روزگار تا خرش...<sup>(۱)</sup>.

وانجا که فرمود علیه السلام بس از تجدید خلقم یعنی مرا در این دنیا خلق کردی بعد از اینکه در عالم ذر خلق کرده بودی و فرموده ایشان علیه السلام تازه کردی این عهد را برای من مرا

(۱) اقبال - السید ابن طاوس الحسنی : ج ۲ ص ۲۷۷.

یادآوری کردی و وانمودم ساختی اقرار کنم به ولایت ولی امر خود (انبیاء و اوصیاء علیهم السلام) در دنیا همانگونه که در عالم ذر بفضلت به انها اقرار کرده ام.

ولی چرا بیاد نمی اورید و چرا سعی نمی کنید و از خدا نمی خواهید تا شما را به یاد آورد. و بیاد می اورید وقتی برده حجاب دریده شود و عالم ملکوت مکشوف شده همانگونه که برای انبیاء و اوصیاء دریده می شود ﴿ وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ ﴾<sup>(۱)</sup>.

(و اینگونه ملکوت اسمانها را به ابراهیم نشان می دهیم تا از اهل یقین گرد)

و نیز کلام اول سوره یوسف که برای پیامبر است و او بهترین خلق خداست

﴿ نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ بِمَا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ هَذَا الْقُرْآنَ وَإِنْ كُنْتَ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الْغَافِلِينَ ﴾<sup>(۲)</sup>.

(ما بهترین حکایات را به وحی این قرآن بر تو می گویم و هر چند پیش از این وحی از ان آگاه نبودی)

یعنی تو ای محمد ص به این عالم جسمانی امدی و از حقیقت خود محجوب شدی و خداوند تو را امتحان کرد در این امتحان دوم در این دنیای و این عالم در حالی که در سباق اول شدی بعد از اینکه در عالم اول (عالم ذر) اول بودی و خداوند می فرماید:

﴿ وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِّنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ وَلَكِنْ جَعَلْنَاهُ نُورًا نَّهْدِي بِهِ مَنْ نَّشَاءُ مِنْ عِبَادِنَا وَإِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ﴾<sup>(۳)</sup>.

(۱) انعام: ۷۵.

(۲) یوسف: ۳.

(۳) شورا: ۵۲.

(و همین گونه ما روح خود را به فرمان خویش برای وحی به تو فرستادیم و از آن بیش که وحی بر تو رسد نه دانستی کتاب خدا چیست و نه فهم کردی که راه ایمان و شروع کدام است ولیکن ما آن کتاب و شرع را نور گردانیدیم که هر که از بندگان خود را بخواهیم به آن هدایت می کنیم و اینک تو خلق را هدایت خواهی کرد به راه راست) و رسول اکرم (ص) می فرمایند: نمی دانستم آن چیسن تا اینکه جبرائیل علیه السلام به من یاد داد و نمی دانستم چیزی از کتاب را تا اینکه خداوند به من یاد داد و خداوند فرمود: (ما روح خود را به فرمان خویش برای وحی به تو فرستادیم و از آن بیش که وحی بر تو رسد نه دانستی کتاب خدا چیست و نه فهم کردی که راه ایمان و شروع کدام است) در تفسیر امام عسکری علیه السلام: از ابی حمزه نقل است که امام صادق علیه السلام در باره علم که شما دارید ایا از عالم خود یاد می گیرید یا از کتابی که شما دارید و بعد از خواندن آن همه چیز را یاد می گیرید؟ فرمود علیه السلام: علم از این بالاتر و عظیمتر واجبتر است ایا نخواندی کلام خدا را که می فرمایند ما روح خود را به فرمان خویش برای وحی به تو فرستادیم و از آن بیش که وحی بر تو رسد نه دانستی کتاب خدا چیست و نه فهم کردی که راه ایمان و شروع کدام است.<sup>(۱)</sup>

سبب فرمود: دوستان شما در باره این ایه چه می گویند ایا می خوانند که نمی دانست کتاب و ایمان چیست؟ گفتم نمی دانم فدایت شوم، سبب فرمود: بلی اینچنین بود تا اینکه خداوند روحی را که در کتاب ذکر شده بود برایش مبعوث کرد و وقتی براو

(۱) تفسیر امام عسکری (ع) ص ۶۴۱.

وحی کرد علم را عالم و فهمیم شد و ان همان روحی است که خداوند به هر که بخواهد می دهد و اگر ان را به بنده ای دهد عالم و فهمیم می گردد.<sup>(۱)</sup>

بس انبیاء و اوصیاء در این عالم ممتحن هستند و همانگونه که برای دیگر خلق خدا امتحان اول و ایمان اول در عالم ذر محجوب بوده برای اینها هم عالم ذر محجوب بوده است تا اینجا امتحان دوم باشد. عادل است و همه با حجاب جسمانی از عالم ذر غافل شدند و آنچه مطلوبی است اینکه انسان مجرد شود از عالم جسم و روح به مرتبه برسد تا به معرفت حقیقت و عالم ملکوت دست یابد. و انبیاء و اوصیاء به این تجرد دست یافته اند و همه باید به این کمال به رسند تا در این امتحان سربلند شوند و همانگونه که خداوند تمام بنی ادم را در فطرت مساوات کرده است تا کلمه تامه باشد در عدل و حکمت او و همه فطرت خداوند را دارند که به معرفت اسماء خداوند سبحان برسند تا خود وجه خدا و اسماء حسنی باشند و هر که نرسید حق خود را بیمال کرده است.

بس این خواب صادق یاد اوری بود برای یوسف علیه السلام و حتی برای یعقوب برای اشناى به اینکه این فرزند وصی و حجت بعد از اوست. مانند خواب صادق امام موسی بن جعفر علیه السلام که دلیل بر نصب امامت امیر رضا علیه السلام شد، بن سلیط الزیدی گفته که امام ابی عبد الله علیه السلام را در مسیر مکه دیدیم و ما جماعتی بودیم و به او گفتیم: بدرم و مادرم فدایت شوند شما ائمه اطهار هستید و مرگ را فراری نیست به من سخنس بیاموز تا به کسی که بعد از من بیاید بگویم؟ و ایشان به من فرمودند: بله اینها فرزندان من هستند و این سید آنها است و به فرزندش موسی علیه السلام اشاره می کرد، و در او علم

(۱) کافی: ج ۱ ص ۲۷۴.

و حکمت و سخا و معرفتی است که مردم در امر دین به هنگام اختلاف به آن نیاز دارند و در او حسن خلق و حسن جوار می باشد و او دربی از دربهای خداوند است که در آخرت خیرش بهتر از اینجاست به او گفتند ان چیست بدر و مادرم فدایت شوند فرمود : خداوند از او خارج می کند همکار و مساعد و علم و نور و فهم و حکمش او بهترین مولود و ظهورش است که حق را روشن و صلح میدارد بین شما... و نیز عریان را لباس میدهد و گرسنه را سیر می کند و ترس دیده را امان میدهد و با اوباران رحمت نازل میشود... و قولش حکمت و سکوتش علم است که حق خود را بین مردم نمایان میکند آنچه که در آن اختلاف پیدا کرده اند و به او گفتم : بدرم و مادرم فدایت شوند آیا برای او فرزندی است که بعد او می آید؟ فرمود : بله ، سبب کلامش را قطع کرد.

و یزید گفت : بعد از او ابو الحسن یعنی موسی ابن جعفر علیه السلام را دیدم و به او گفتم : بدر و مادرم فدایت شوند می خواهم به من چیزی را بگوی همانگونه که بدرت به من فرمودند ، امام فرمود : بدرم در زمانی غیر زمان حالا زندگی می کرد ، و یزید گفت : این را چه کسی از من قبول می کند و کسی که اینرا قبول کند لعنت خدا بر او باد ، و امام علیه السلام لبخند می زند و فرمود : به تو خبر می دهم ای ابا عماره من از منزل خارج شدم و در بشت ام وصیت کردم به فرزندانم و آنها را با فرزندم علی ع مشترک گردانیدم و سبب او را به کناری خواندم و وصیت رسول اکرم را در باطن به او وصیت کردم و رسول اکرم و امیر المومنین علیه السلام را در خواب دیدم که با او انگشتر و شمشیر و عصا و کتاب و عمامه بودند و به او گفتم : اینها چیست؟ فرمود علیه السلام : اما این عمامه سلطنت خداوند است و شمشیر عزت خداوند عز وجل و کتاب نور خداوند عز وجل و عصا

قوت خداوند عز وجل وانگشتر جامع این امور می باشد و سبب پیامبر ﷺ فرمودند و این امر به این فرزندت علی علیه السلام می رسد.

و سبب امام علیه السلام فرمودند: ای یزید این ودیعه و امانت پیش تو باشد و به کس این خبر را مگو الا عاقل یا مومنی که خداوند قلبش را برای ایمان امتحان کرده است یا صادق باشد و نعمت خداوند را تکفیر مکن و اگر از شهادت سوال شد ان را اداکن که خداوند می فرماید: (خدا امر کرد شما را که امانات را به اهلشان برگردانید) و نیز می فرماید: (و کس که امانت خدا را کتمان کند ضالم است) و به ایشان گفتم: به خدا قسم اینکار را انجام نمی دهم (سرشان را فاش نمی کند).

سبب امام فرمود: رسول اکرم او را برایم وصف کرد و فرمود علی فرزندت می باشد که با نور خدا می بیند و با فهمش می شنود و با حکمتش سخن می گوید و هدف را می رساند و خطا نمی کند و چیزی را جاهل نیست و بر از علم و حکمت است و چه مقامت پیش او کم می باشد و آنچه چیزی است که قبلا نبوده و اگر از سفر بازگشتی امرت را اصلاح کن و از همه چیز فارغ شو چون از جوار او منتقل می شوی و فرزندان را جمع کن و خدا را بر آنها شاهد قرار بده و خدا را شاهد بر آنها کافیست.

سبب فرمود: ای یزید من امسال از این جا خواهم رفت و علی فرزندم همانم علی ابن ابی طالب علیه السلام و همانم علی ابن حسین علیه السلام به او فهم و علم اولین را دار است و فهم و نصرت را و او تا چهار سال بعد از هارون حق کلام را ندارد و اگر این چهار سال تمام شد از او هر چه می خواهی سوال کن انشاء الله جوابت را خواهد داد.<sup>(۱)</sup>

(۱) عیون اخبار الرضاع: ج ۱ ص ۲۴ - ۲۶.

﴿ قَالَ يَا بُنَيَّ لَا تَقْصُصْ رُؤْيَاكَ عَلَىٰ إِخْوَتِكَ فَيَكِيدُوا لَكَ كَيْدًا إِنَّ الشَّيْطَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوٌّ مُّبِينٌ ﴾<sup>(۱)</sup>

(ويعقوب گفت ای فرزند عزیز خواب خود را بر برادرانت حکایت مکن که بر تو مکر و حسد خواهند ورزید زیرا دشمنی شیطان بر آدمیان بسیار اشکار است).

در این خواب صادق صادق روشن می شود که انسان فطرتش معذب به عالم ملکوت است و روئیت یا خواب صادق از این عالم قدسی می باشد و فطرت انسان بگونه ای است که این روئیت را قبول می کند و با آن انفعال می یابد حتی این روئیت در بیشتر موارد عبارتی از اخبار غیبی می باشد که در آینده اتفاق خواهد افتاد را نشان می دهد و این را در واقع زندگی دیده ایم و حتی در قرآن و انجیل و تورات ذکر شده است و هرچه در عالم ملکوت اتفاق بیفتد در عالم دنیا اتفاق خواهد افتاد. و اگر برادران یوسف از روئیا و خواب صادق او مطلع شوند خواهند فهمید که او خلیفه خدا و وصی یعقوب است و او از همه آنها کوچکتر است.

و شاید داستان فرزندان آدم علیهم السلام تکرار شود برای همین یعقوب یوسف را بر حذر داشت که مبادا این خواب را برای برادرانش بازگو کند، چون آنها بعد از شنیدن خبر آمده از ملکوت آسمانها حال یوسف را می فهمند و حسد در نفوس آنها شعله ور گردد و آنها را طعمه شیطان گردانند، و آنها را با ندای خود بیدار کند و به مرض خود آنها را مریض گرداند.

ولکن یعقوب که خود یوسف را از فاش کردن خواب نهی کرد خود شدیداً به امر یوسف مشغول شد و این اشتغال تغرب او به خداوند بود چون او ولی از اولیای

خداست و وصی یعقوب علیه السلام ولی این اشتغال سببی شد تا یوسف در طعمه برا درانش بیفتد.

﴿إِذْ قَالُوا لِيُوسُفُ وَأَخُوهُ أَحَبُّ إِلَيْنَا مِنََّا وَنَحْنُ عُصْبَةٌ إِنَّ أَبَانَا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ﴾<sup>(۱)</sup>

(هنگامی که برادران یوسف گفتند ما با انکه چندین برادریم بدر چنان دل بسته یوسف و برادر اوست که او تنها بیش از همه ما برادران دوست میدارد و ضلالت او بیدار است)

و انها میدیدند یعقوب باید بیشتر مشغول انها باشد چون حق انها بیش از حق و خلافت یوسف علیه السلام است و اعتماد یعقوب بر خواب صادقه گمراهی بیدار است و خواب صادقه را قبول نمی کنند چون بر خلاف هوای نفس انها ست و برای همین تصمیم گرفتند که.

﴿إِذْ قَالُوا لِيُوسُفُ وَأَخُوهُ أَحَبُّ إِلَيْنَا مِنََّا وَنَحْنُ عُصْبَةٌ إِنَّ أَبَانَا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ \* اقْتُلُوا يُوسُفَ أَوْ اطْرَحُوهُ أَرْضًا يَخْلُ لَكُمْ وَجْهُ أَبِيكُمْ وَتَكُونُوا مِنْ بَعْدِهِ قَوْمًا صَالِحِينَ﴾<sup>(۲)</sup>

(باید یوسف را یا در دیاری دور از بدر بیفکنید و روی بدر را یک جهت به طرف خود کنید انگاه بعد از این عمل مردمی صالح و درستکار شوید)

می خواستند مردمی صالح شوند می خواستند وصی یعقوب ع و خلیفه خدا در زمین شوند. و در این جا داستان اولین حسد در دنیا تکرار شد داستان حسد فرزندان آدم

علیه السلام

(۱) یوسف : ۸.

(۲) یوسف : ۹.



و نیز یوسف وصی امام مهدی علیه السلام است و فرزندش، و برادرانش علمای دین هستند. نقل از سدیر از امام صادق علیه السلام فرموده: در قائم سنتی از یوسف است گفتم گوی خبر می دهی که او غیبتی دارد؟ فرمود: از انکار این امت خوک نما، برادران یوسف اسباط و فرزند نبی بودند و یوسف را معامله کردند و آنها برادرانش بودند و او را نشناختن تا اینکه گفت: من یوسفم و این برادرم است، و چه انکار می کنند این امت اگر خدا بخواهد حجتش را از آنها مستور گرداند. یوسف روزی بادشاه مصر بود و بین او تا والدینش مسیری هیجده روزه بود و اگر خداوند می خواست مکان او را به آنها معرفی گرداند می توانست این کار را بکند و به خدا قسم به هنگام دادن بشارت این خبر به یعقوب این مسیر برای او نه روزه شد. پس چه انکار می کند این امت اگر خدا بخواهد حجت را مانند یوسف از آنها مخفی گرداند و در خیابانها و بازارهایشان می گردد. و آنها او را نمی شناسند تا اینکه خدا به او اذن دهد تا خود را به آنها بشناساند همانگونه که به یوسف این اجازه را داد و به برادرانش گفت ایا می دانید با یوسف و برادرش چه کردید یا شما جاهلید گفتند تو یوسف هستی؟ فرمود: من یوسف و این برادرم است.<sup>(۱)</sup>

و امام باقر علیه السلام می فرمایند: برای صاحب این امر سنتی از یوسف است و ان فرزند کنیزی سیه چرده است. و خداوند امرش را در یک شب درست می کند.<sup>(۲)</sup> و هر چه بر یوسف گذشت بر مهدی اول وصی امام مهدی علیه السلام و یمانی موعود خواهد گذشت.

(۱) کمال دین و تمام نعمت - شیخ صدوق: ص ۱۴۴.

(۲) کمال دین و تمام نعمت - شیخ صدوق: ص ۳۲۹.

﴿ قَالَ قَائِلٌ مِّنْهُمْ لَا تَقْتُلُوا يُوسُفَ وَأَلْقُوهُ فِي غِيَابَةِ الْجُبِّ يَلْتَقِطُهُ بَعْضُ السَّيَّارَةِ إِن كُنْتُمْ فَاعِلِينَ ﴾<sup>(۱)</sup>.

(این رای که مطرح شد یکی از برادران یوسف اظهار داشت که اگر ناچار سوء قصدی دارید البته باید از کشتن وی صرف نظر کنید ولی او را بر سر راه کاروانیان به چاهی در افکنید تا کاروانی او را یابد)

و این آیات با حضرت عیسی علیه السلام تکرار شد وقتی علمای بنی اسرائیل می خواستند او را بکشند یک نفر از آنها اعتراض کرد و گفت عیسی را نکشید...

و این کار علمای غیر عامل است در هر زمان می خواهند انبیاء و اوصیاء را بکشند تا مردم آنها را تبعیت نکنند و از آتش درون قلب این علمای بی عمل نجات یابند. و مردم متوهم بمانند که آنها (علمای بی عمل) طریق رسیدن به خداوند است در حالی که آنها راه رسیدن به شیطان و درکات جهنم هستند بلکه خود آنها جهنم اند

﴿ وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ لَا يُنصَرُونَ ﴾<sup>(۲)</sup>.

(و آنها را امامانی قرار دادیم که مردم را به آتش دعوت می کنند و در قیامت بیروز نیستند) و این امر همانگونه که با امام علی علیه السلام وصی رسول اکرم تکرار شد با وصی امام مهدی علیه السلام برشت و تکرار شد بس ای اهل دلان عبرت بگیرید زیرا در داستان آنها عبرتی است بس از ان عبرت بگیرید و از ان بند گیرید

﴿ لَقَدْ كَانَ فِي قَصصِهِمْ عِبْرَةٌ لِأُولِي الْأَلْبَابِ مَا كَانَ حَدِيثًا يُفْتَرَى وَلَكِن تَصْدِيقَ الَّذِي

(۱) یوسف : ۱۰.

(۲) قصص : ۴۱.

بَيْنَ يَدَيْهِ وَتَفْصِيلَ كُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ﴿١١﴾.

(همانا در داستان آنها برای صاحبان عقل عبرت کامل خواهد بود این سخنی است که افترای دران نیست لیکن کتاب اسمانی بیش از خود را هم تصدیق کرده و هر چیزی را که راجع سعادت دنیا و آخرت خلق است مفضل بیان می کند و برای اهل ایمان هدایت و سعادت و رحمت خواهد بود)

بس امتحان هر بار تکرار می شود ولی باز خواهید ماند و بین دو نقل قول خواهید بود (او را بکشید... یا در چاله چاهی افکنید) و در هر بار اینگونه خواهد بود

﴿ أَفَكُلَّمَا جَاءَكُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَىٰ أَنفُسُكُمْ اسْتَكْبَرْتُمْ فَفَرِيقًا كَذَّبْتُمْ وَفَرِيقًا تَقْتُلُونَ ﴾ (١٢).

(هر گاه فرستادی برای شما فرستادیم و چون باهوای نفسانی شما نمی آید تکبر کرده یا او را کشته یا تکذیب میکنید)

کی متوجه آیات خدا خواهید بود

﴿ لَقَدْ كَانَ فِي يُوسُفَ وَإِخْوَتِهِ آيَاتٍ لِّلسَّائِلِينَ ﴾ (١٣).

(در داستان یوسف و برادرانش عبرت و حکمت بسیار آمده است).

حالا ملتفت شوید زیرا در داستان یوسف آیاتی برای عبرت خواهان است. و از خدا عقل کامل را خواهانند، در داستان سوره یوسف نبوت یاد شده نه رسالت همانگونه که روشن کردم. و سوره یوسف مقام مواجه شدن بنده با خدا را نشان می دهد، و بین

(۱) یوسف : ۱۱۱.

(۲) بقره : ۸۷.

(۳) یوسف : ۷.

رسول و پروردگارش، و نه به مقام نشان دادن مواجه رسول با مردم را. وان در بیان نبوت است نه در بیان و نشان دادن رسالت و برای همین است که در ان آیات و عبرت برای خواهان خداوند برای عقل کامل است. ایاتی برای اولیاء خدا. ایاتی برای یاران قائم علیهم السلام ایاتی برای کسانی که در راه خدا در حال سیر می باشند. ایاتی برای طریق رسیدن به خداوند برای انهای که هدایت خدا را می خواهند و خداوند در اول سوره یوسف روشن می کند ﴿إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ﴾<sup>(۱)</sup>

(این قران را به زبان عربی فرستادیم باشد که شما به تعلیمات انم تعقل کنید)

یعنی ارتقاء کنید به سمت اسمان هفتم اسمان عقل کامل و عقلتان کامل شود. و خداوند هیچ نبی را ارسال نمی کند تا عقل او کامل گردد و نیز قائم علیهم السلام (واو دست خداوند است) دست بر سر یارانش می کشد و عقل و انها کامل می شود. یعنی بر سر انها می کشد انهم با علم و عقل انها کامل می شود اگر به ان عمل کنند و به ملکوت اسمانها در اسمان هفتم ارتقاء یابند.

﴿هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ ثُمَّ يُخْرِجُكُمْ طِفْلًا ثُمَّ لِتَبْلُغُوا أَشُدَّكُمْ ثُمَّ لِتَكُونُوا شُيُوخًا وَمِنْكُمْ مَنْ يُتَوَفَّى مِنْ قَبْلُ وَلِتَبْلُغُوا أَجْلاً مُّسَمًّى وَلَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ﴾<sup>(۲)</sup>

(او همان کسی است که شما را از خاک بیافرید و سپس از قطره اب نطفه و انگاه از خون بسته علقه بس شما را از رحم بیرون آورد تا انکه به سن رشد و کمال برسید و

(۱) یوسف : ۲.

(۲) غافر : ۶۷.

سالخورده می شوید و برخی از شما بیش از آنکه به سن بیری رسند وفات می کنند و همه به اجل خود می رسید مگر قدرت خدا را تعقل کنید)

## روشنگری

### از داستان فرزندان آدم و برادران یوسف علیه السلام

﴿ وَاتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ ابْنَيْ آدَمَ بِالْحَقِّ إِذْ قَرَّبَا قُرْبَانًا فَتُقُبِّلَ مِنْ أَحَدِهِمَا وَلَمْ يُتَقَبَّلْ مِنَ الْآخَرِ قَالَ لَأَقْتُلَنَّكَ قَالَ إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ \* لئن بَسَطْتَ إِلَيَّ يَدَكَ لِتَقْتُلَنِي مَا أَنَا بِبَاسٍ يَدِي إِلَيْكَ لَأَقْتُلَنَّكَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ \* إِنِّي أُرِيدُ أَنْ تَبُوءَ بِإِثْمِي وَإِثْمِكَ فَتَكُونَ مِنْ أَصْحَابِ النَّارِ وَذَلِكَ جَزَاءُ الظَّالِمِينَ \* فَطَوَّعَتْ لَهُ نَفْسُهُ قَتْلَ أَخِيهِ فَقَتَلَهُ فَأَصْبَحَ مِنَ الْخَاسِرِينَ \* فَبَعَثَ اللَّهُ غُرَابًا يَبْحَثُ فِي الْأَرْضِ لِيُرِيَهُ كَيْفَ يُوَارِي سَوْءَةَ أَخِيهِ قَالَ يَا وَيْلَتَا أَعَجَزْتُ أَنْ أَكُونَ مِثْلَ هَذَا الْغُرَابِ فَأُوَارِيَ سَوْءَةَ أَخِي فَأَصْبَحَ مِنَ النَّادِمِينَ \* مِنْ أَجْلِ ذَلِكَ كَتَبْنَا عَلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنَّهُ مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا وَلَقَدْ جَاءَتْهُمْ رُسُلُنَا بِالْبَيِّنَاتِ ثُمَّ إِنَّ كَثِيرًا مِّنْهُمْ بَعَدَ ذَلِكَ فِي الْأَرْضِ لَمُسْرِفُونَ ﴾<sup>(۱)</sup>.

(وبخوان بر آنها به حقیقت و راستی حکایت فرزندان ادم را که تقرب به قربانی جستند از یکی بذیرفته شد و از دیگری بذیرفته نشد گفت من تو را البته خواهم کشت گفت که خدا قربانی متقیان را خواهد بذیرفت اگر تو به کشتن من دست بر اوری من هرگز

به کشتن تو دست دراز نخواهم کرد که من از خدای جهانیان می ترسم من می خواهم که گناه کشتن من و گناه مخالفت تو هر دو به تو باز گردد تا تو اهل آتش جهنم شوی که ان آتش جزای ستمکاران عالم است بس از این گفتگو هوای نفس او را به کشتن برادرش ترغیب نمود تا او را به قتل رساند و بدین سبب از زیانکاران گردید انگاه خدا کلاغی را برانگیخت که زمین را با چنگال گود نماید تا به او بنماید که چگونه بدن مرده برادر را زیر خاک بنهان سازد با خود گفت ای وای بر من ایا من از ان کلاغ عاجزم تا مانند او جسد برادرم را زیر خاک بنهان کنم و از این کار بسیار بشیمان شد بدین سبب بر بنی اسرائیل چنین حکم نمودیم که هر که نفسی را بدون حق قصاص و یا بی انکه فتنه و فساد در روی زمین کند به قتل رساند مثل ان باشد که همه مردم را کشته و هر کس نفسی را حیات بخشد مثل ان است که تمام مردم را حیات داده و هر اینه رسولان ما بسوی خلق با ادله و معجزات آمدند برای اصلاح خلق و بسیاری از مردم بعد از فرستادن رسول باز روی زمین بنای افساد و سرکشی گذاشتند)

هابیل قربانی از او قبول شد و وصی آدم علیه السلام شد و قربانی قابیل قبول نشد. و قابیل حسادت هابیل را کرد و او را تهدید به قتل کرد و جواب هابیل : (اگر تو به کشتن من دست بر اوری من هرگز به کشتن تو دست دراز نخواهم کرد که من از خدای جهانیان می ترسم) و قابیل هابیل را به قتل رساند و بدین سبب از زیانکاران گردید ، و ندامتی که دنیا و آخرت او را تباه کرد، بله اوصیاء هرگز به دنیا نگاه نمی کنند زیرا در نزد خداوند به مقدار بال مگسی ارزش ندارد و انها را به ملکی که باقی نمی ماند و ذکری که در دنیا فانی می شود چکار.

واین حالت در بنی ادم چقدر تکرار شد و برای همین خداوند فرموده (بخوان بر انها) و روشن نما بر انها و به انها یاد ده چون این حالتی است که در هر زمان و با هر وصی تکرار می شود. و این داستان سامری بسر خاله موسی علیه السلام و فرمانده جنگی او وقتی حسادت موسی را کرد قضیه او را کشت و بنی اسرائیل را گمراه کرد. بلکه حتی او و کسانی که با او بودند می خواستند هارون علیه السلام وصی موسی را بکشند

﴿وَلَمَّا رَجَعَ مُوسَىٰ إِلَىٰ قَوْمِهِ غَضْبَانَ أَسِفًا قَالَ بِئْسَمَا خَلَفْتُمُونِي مِنْ بَعْدِي أَعَجِلْتُمْ أَمْرَ رَبِّكُمْ وَأَلْقَى الْأَلْوَاحَ وَأَخَذَ بِرَأْسِ أَخِيهِ يَجُرُّهُ إِلَيْهِ قَالَ ابْنَ أُمَّ إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضَعُّفُونِي وَكَادُوا يَقْتُلُونَنِي فَلَا تُشْمِتْ بِيَ الْأَعْدَاءَ وَلَا تَجْعَلْنِي مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ \* قَالَ رَبِّ اغْفِرْ لِي وَلَاخِي وَأَدْخِلْنَا فِي رَحْمَتِكَ وَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ﴾<sup>(۱)</sup>.

(وقتی موسی به سوی قوم خود بازگشت با حالت خشم و تاسف به قوم گفت شما بس از من بسیار بد حافظ غیب من بودید ایا در امر خدای خود عجله کردید و الواح را به زمین انداخت و از فرط غضب سر برادرش را به سوی خود کشید گفت ای فرزند مادرم بر من خشمگین مباش که من در کار هدایت قوم بودم انها مرا خوار و زبون داشتند تا انجا که بس با خصومت و ممانعت کردم نزدیک بود مرا بکشند بس تو با خشم دشمنان را بر من شاد مگردان و مرادر عداد ستمکاران مشمار)

و با وجود این موسی علیه السلام در هنگام برگشت سامری را نکشت بلکه

﴿قَالَ فَادْهَبْ فَإِنَّ لَكَ فِي الْحَيَاةِ أَنْ تَقُولَ لَا مِسَاسَ وَإِنَّ لَكَ مَوْعِدًا لَنْ تُخْلَفَهُ وَانظُرْ إِلَى إِلٰهِكَ الَّذِي ظَلْتَ عَلَيْهِ عَاكِفًا لَنُْحَرِّقَنَّهُ ثُمَّ لَنَنْسِفَنَّهُ فِي الْيَمِّ نَسْفًا﴾<sup>(۲)</sup>.

(۱) اعراف: ۱۵۰.

(۲) طه: ۹۷.

(گفت از میان ما بیرون شو تو در زندگانی دنیا به مرضی دچار می شوی که دائم گوئی کسی مرا نزدیک نشود)

و انگار هابیل و قابیل بودند... حالت تکرار شد و با هر وصی اینگونه است و این حال یهوذا سخریوطی که می خواست عیسی علیه السلام را به قتل برساند انهم با تسلیم او به علمای بنی اسرائیل و با هر وصی قابیل و سامری و یهوذا تکرار می شوند. و با علی علیه السلام عمر و حسد او تکرار می شود و قتل او را با قتل قضیه امام و غضب خلافت او انجام می دهد. و اوصیاء علیهم السلام به هدایت مردم و شناخت آنها به بروردگار نظر می کنند و قابیل و سامری و یهوذا و عمر به ملک و ذکر در این دنیای فانی که با اهل خویش زایل می شود نظر دارند

(و بخوان بر آنها به حقیقت و راستی حکایت فرزندان ادم..). در هر زمان بخوان یعنی در هر زمان فرزند ان ادم وصی خواهی یافت مظلوم مهضوم حق او غضب شده و یا به قتل رسیده یا شخصیت او را کشته اند و در طرفی قاتلی ملعون که حق وصی را غضب کرده، در هر زمان این ایه در زندگی روز مره خواند می شود ولی کسی توجه نمی کند و موعظه گری نیست که بند گیرد و حتی به یاد نمی آورند و این غفلت و جهل استمرار می یابد

﴿يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِّنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ﴾<sup>(۱)</sup>

(از دنیا ظاهران را می شناسند و از آخرت غافلند)

و اینگونه حال یوسف ع و برادرانش



﴿قَالَ إِنِّي لَيَحْزُنُنِي أَنْ تَذْهَبُوا بِهِ وَأَخَافُ أَنْ يَأْكُلَهُ الذِّبُّ وَأَنْتُمْ عَنْهُ غَافِلُونَ﴾<sup>(۱)</sup>.

(و یعقوب گفت ای فرزندان من ازان ترسان و بریشان خاطر م که از او در بیابان غفلت کنید و طعمه گرگان شود)

و بدین سبب بر بنی اسرائیل چنین حکم نمودیم. بنی اسرائیل فرزندان یعقوب علیه السلام هستند، و آنها اسباط بودند و مراد از این ایه اوصیاء می باشد و در این امت ال محمد صلی الله علیه و آله هستند که بر تمام عوالم افضل هستند.

﴿يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَأَنِّي فَضَّلْتُكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ﴾<sup>(۲)</sup>.

(ای بنی اسرائیل بیاد اورید نعمتی که با ان شما را منعم ساختم و شما را افضل مخلوقات عالم کردم)

بر بنی اسرائیل چنین حکم نمودیم یعنی بر اوصیاء (هر که نفسی را بدون حق قصاص و یا بی انکه فتنه و فساد در روی زمین کند به قتل رساند مثل ان باشد که همه مردم را کشته) یعنی هر کس نبی یا وصی را به قتل برساند مثل ان است که تمام مردم را کشته چون وصی و نبی بدر ان و فرمانده و امام انهاست و هر کس شخص یا شخصیت امام را به قتل برساند امت را کاملاً به قتل رسانده است چون او سبب گمراهی و انحراف انهاست. و هر کس وصی یا نبی را یاری کند و یا امر او را ظاهر گرداند و ان را برای مردم تایید (و هر کس نفسی را حیات بخشد مثل ان است که تمام مردم را حیات داده) و رسولان با روشنگری برای مردم امدند ولی باز مردم انها را به قتل رساندن، شخصیت های انها و خود اشخاص را به قتل رساندن و هر متکبر ملعون اسرافگری را

(۱) یوسف: ۱۳.

(۲) بقره: ۴۷.

تبعیت کردند که مقام اوصیا را به خود می دهد مانند سامری و امثال ان (ورسولان ما با روشنگری آمدند ولی بیشتر انها ی که در زمین بودند اسرف کار بودند).  
و اینگونه حال وصی امام مهدی علیه السلام است (هرکس نفسی را حیات بخشد مثل ان است که تمام مردم را حیات داده) برای تمام اهل زمین چون او برای هدایت اهل زمین مبعوث شد

﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا﴾<sup>(۱)</sup>.

(او خدایست که رسول خود را با قران و دین حق به عالم فرستاد تا او را بر همه ادیان دنیا غالب گرداند و بر حقیقت این سخن گواهی خدا کافیت)  
و هرکس وصی امام مهدی را به قتل بر ساند انگار تمام مردم را به قتل رسانده و انگار محمد و علی و فاطمه و ائمه و انبیاء و اوصیاء و مرسلین را به قتل رسانده.

## روشنگری از چاه

﴿قَالَ إِنِّي لَيَحْزُنُنِي أَنْ تَذْهَبُوا بِهِ وَأَخَافُ أَنْ يَأْكُلَهُ الذُّبُّ وَأَنْتُمْ عَنْهُ غَافِلُونَ﴾<sup>(۲)</sup>.

(گفت ای فرزندان من ازان ترسان و بریشان خاطر م که از او در بیابان غفلت کنید و طعمه گرگان شود)

یعقوب علیه السلام می خواست بگوید که گرگ نفس اماره است (که از ان غفلت کردید) و ان یاد خدا است و حال خود را در عالم ذر بیاد آرید و در ابتدای سوره یوسف :

(۱) فتح: ۲۸.

(۲) یوسف: ۱۳.

﴿نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ بِمَا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ هَذَا الْقُرْآنَ وَإِنْ كُنْتَ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الْغَافِلِينَ﴾<sup>(۱)</sup>.

(ما بهترین حکایت را به وحی این قرآن بر تو می گویم و هر چند پیش از این وحی از ان آگاه نبودی)

و شما از این گرگ شعله ور در باطن خود آگاه نیستید و ان نفس اماره شماست همانگونه که از عالم ذراول آگاه نیستید

﴿وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ النَّشْأَةَ الْأُولَىٰ فَلَوْلَا تَذَكَّرُونَ﴾<sup>(۲)</sup>

(شما از نشاء اول خود آگاه شدید بس چرا متذکر عالم آخرت نمی شوید...).

و وقتی او را به چاه افکندن یعقوب ان گرگی را که یوسف را خورد به انها نشان داد و گفت

﴿قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْرًا فَصَبْرٌ جَمِيلٌ وَاللَّهُ الْمُسْتَعَانُ عَلَىٰ مَا تَصِفُونَ﴾<sup>(۳)</sup>

(بلکه این امر قبیح و زشت را نفس مکار در نظر شما زیبا جلوه داده در این مصیبت صبر جمیل کنم بر رفع این بلیه بس خداست که ما را یاری تواند کرد).

و در ان چاه یوسف دید که چگونه گرسنگی این گرگ ها را رام می کند و به سوی او خواهند آمد

(۱) یوسف : ۳.

(۲) واقعه : ۶۲.

(۳) یوسف : ۱۸.

﴿وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ﴾<sup>(۱)</sup>

(والبته شما را به سختیها چون ترس و گرسنگی و نقصان اموال و نفوس و افات زراعت بیازمائیم و بشارت اسایش از آن سختیها برای صابران است).

و یوسف در خواب صادقانه دید این گرگان بین دستان او خضوع می کنند

﴿فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَيْهِ قَالُوا يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ مَسَّنَا وَأَهْلَنَا الضُّرُّ وَجِئْنَا بِبِضَاعَةٍ مُّزْجَاةٍ فَأَوْفِ لَنَا الْكَيْلَ وَتَصَدَّقْ عَلَيْنَا إِنَّ اللَّهَ يَجْزِي الْمُتَصَدِّقِينَ﴾<sup>(۲)</sup>

(برادران او وقتی وارد مصر شدند بر شاه وارد شدند و گفتند ای عزیز مصر ما با همه اهل بیت خود به فقر و قحطی و بیچارگی گرفتار شدیم و با متاعی ناچیز و بی قدر حضور تو امیدیم محبت فرما و بر قدر و احسانت نسبت به ما بیفزا و از ما به صدقه دستگیری کن که خدا صدقه بخشندهگان را نیکو باداش می دهد).

و او آنها را می شناسد همان گرگ های بودند که قبلا او را خورده بودند

﴿وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ﴾<sup>(۳)</sup> (و آنها درک نمی کردند).

﴿قَالَ هَلْ عَلِمْتُمْ مَا فَعَلْتُمْ بِيُوسُفَ وَأَخِيهِ إِذْ أَنْتُمْ جَاهِلُونَ﴾<sup>(۴)</sup>.

(در این حال گفت شما برادران یوسف فهمیدید که با یوسف چه کردید و شما در جهل و نادانی بودید)

(۱) بقره: ۱۵۵.

(۲) یوسف: ۸۸.

(۳) یوسف: ۱۵.

(۴) یوسف: ۸۹.

خدا را یاد نمی کنید ، از یاد خدا غافلید و این ایتی برای خواهان خداست. واگر جهل و غفلت با هم جمع شوند انسان گرگی وحشی می شود که رحمت را نمی شناسد، و یعقوب انها را مخاطب قرار می دهد و می فرماید

﴿وَأَنْتُمْ عَنْهُ غَافِلُونَ﴾<sup>(۱)</sup> (شما از ان غافلید).

و یوسف به انها می فرماید

﴿إِذْ أَنْتُمْ جَاهِلُونَ﴾<sup>(۲)</sup> (شما در جهل و نادانی بودید).

و یوسف وصی و نبی مرسل در برابر برادرنی که حسد کردند و می خواستند او را به قتل برسانند چه عکس العملی خواهد داشت

﴿قَالَ لَا تَثْرِبَ عَلَيْكُمْ الْيَوْمَ يَغْفِرُ اللَّهُ لَكُمْ وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ﴾<sup>(۳)</sup>

(گفت امروز هیچ خجل و متاثر نباشید که من عفو کردم خدا هم گناه شما ببخشد که او مهربانترین مهر باناست).

و این مانند جواب هابیل فرزند آدم اولین وصی مقتول بر قاتل خود می باشد :

﴿لَئِنْ بَسَطْتَ إِلَيَّ يَدَكَ لِتَقْتُلَنِي مَا أَنَا بِبَاسِطٍ يَدِيَ إِلَيْكَ لِأَقْتُلَكَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ﴾<sup>(۴)</sup>

(۱) یوسف : ۱۳ .

(۲) یوسف : ۸۹ .

(۳) یوسف : ۹۲ .

(۴) مائدة : ۲۸ .

(پذیرفت اگر تو به کشتن من دست بر اوری من هرگز به کشتن تو دست دراز نخواهم کرد که من از خدای جهانیان می ترسم) و مانند جواب موسی عَلَيْهِ السَّلَام بر سامری وقتی خواست موسی و هارون را به قتل برساند :

﴿قَالَ فَاذْهَبْ فَإِنَّ لَكَ فِي الْحَيَاةِ أَنْ تَقُولَ لَا مِسَاسَ﴾<sup>(۱)</sup>

(گفت از میان ما بیرون شو تو در زندگانی دنیا به مرضی دچار می شوی که دائم گوئی کسی مرا نزدیک نشود).

داستان هر بار تکرار می شود ایا موعظه گیرنده و بند گیرنده ای هست

﴿فِي قَصصِهِمْ عِبْرَةٌ لِأُولِي الْأَلْبَابِ﴾<sup>(۲)</sup>

(در حکایت آنان برای صاحبان عقل عبرت کامل خواهد بود).

و بعد از قتل اعلام کار خود را می کند تا حقایق را عوض کند و حتی کار به جای رسد که قاتل را مقتول جلوه دهد و مقتول را قاتل

﴿وَجَاءُوا أَبَاهُمْ عِشَاءً يَبْكُونَ﴾<sup>(۳)</sup> (شبانگاه با چشم گریان نزد پدر بازگشتند).

و این گرگ بشری به انداختن یوسف در چاه و تکذیب حقایق اکتفاء نمی کند، بلکه برای تنزیل شخصیت بیشتر او وقتی ان قافله او را از چاه بیرون آوردند و خوشحال شدند، ان گرگ آمد و گفت این بنده ماست و چرا گفتند بنده چون می خواستند به هر شکل ممکن از او را حت شوند. و او را با کمترین بهائی فروختند. و در قیمت او زاهد بودند تا او را به هر شکلی به بردگی در آورند و شخصیت او را خرد کنند.

(۱) طه : ۹۷.

(۲) یوسف : ۱۱۱.

(۳) یوسف : ۱۶.

﴿وَشَرَوْهُ بِثَمَنٍ بَخْسٍ دَرَاهِمَ مَعْدُودَةٍ وَكَانُوا فِيهِ مِنَ الزَّاهِدِينَ﴾<sup>(۱)</sup>

(فروختند یوسف را به بهائی اندک و درهمی ناچیز و در او زاهد و اعراض نمودند بد گوئی کردند تا کاروان نیز بی علاقه شد).

## روشنگری

### از ابتلاء واقع در مسیر رسیدن به خداوند

در مسیر حرکت یوسف علیه السلام به خداوند، و در مسیر حرکت سیر تکاملی انسان که یوسف علیه السلام ان را در زمین تجربه کرد، برای بلاها مکان وسیعی بود، بلکه خداوند سبحان تمکین را در شدیدترین ابتلا قرار داد، و بعد از اینکه یوسف علیه السلام برده ای مملوک در مصر شد انهم در خانه عزیز مصر

﴿وَقَالَ الَّذِي اشْتَرَاهُ مِنْ مِصْرَ لِامْرَأَتِهِ أَكْرِمِي مَثْوَاهُ عَسَىٰ أَنْ يَنْفَعَنَا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَدًا...﴾<sup>(۲)</sup>

(وانکه او را خریداری کرد به زن خویش سفارش غلام را نمود که مقامش بسیار گرامی دار که این غلام امید من است یا او را به فرزندی بر گیریم...).

و خداوند می فرماید

﴿وَكَذَلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ﴾<sup>(۳)</sup>

(و ما اینچنین یوسف را به تمکین و اقتدار رساندیم).

(۱) یوسف : ۲۰.

(۲) یوسف : ۲۱.

(۳) یوسف : ۲۱.

و تمکین اینگونه آمده از قید عبودیت، و شیطان مکر می کند و برای یوسف حيله گری می کند و لی

﴿... مَكْرُ أَوْلِيكَ هُوَ يَبُورُ﴾<sup>(۱)</sup>

(... و مکر و فکر آنها بکلی نابود خواهد شد).

و خداوند سیئات را به حسنات تبدیل می کند و ذیلی عبودیت را به عزت ملکیت

﴿وَمَكْرُوا مَكْرًا وَمَكْرَنَا مَكْرًا وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ﴾<sup>(۲)</sup> (و مکر و حيله به کار بردند و ما آنها

را از جایی که هیچکس نفهمید به کیفر مکرشان رساندیم).

بس هر بار شیطان مکر و حيله ی برای یوسف بکار برد، یعنی یک بار برادرانش او را در چاه انداختن و باری در بردگی و یکبار با همسر عزیز مصر و باری با زندان، در هر مرتبه این امور در مسیر ملکیت یوسف عليه السلام منقلب میشود. و تمام مکر شیطان و قایعی شد تا ملک مصر را برای یوسف نزدیک و نزدیکتر کند. و با وجود اینکه شیطان قصد اذیت و ضرر رساندن به یوسف را داشت. به اعتبار اینکه دشمن اوست. ولی مکر شیطان نقشه ای محکم برای تمکین یوسف عليه السلام بر مملکت مصر شد.

﴿وَكَذَلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ وَلِنُعَلِّمَهُ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ وَاللَّهُ غَالِبٌ عَلَى أَمْرِهِ

وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾<sup>(۳)</sup>

(۱) فاطر: ۱۰.

(۲) نمل: ۵۰.

(۳) یوسف: ۲۱.



(وما اینچنین یوسف را به تمکین و اقتدار رساند یم و به او علم خوابها بیاموزیم. که خدا بر کار خود غالب است ولی بسیاری مردم بر این حقیقت آگاه نیستند).

و تمنای این را دارم که من و شما فرصت نوارانی شدن از این ایه را از دست ندهیم

﴿وَاللَّهُ غَالِبٌ عَلَىٰ أَمْرِهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾<sup>(۱)</sup>

(که خدا بر کار خود غالب است ولی بسیاری مردم بر این حقیقت آگاه نیستند) و از همین الان قرار درست و صحیح را انتخاب کنیم، و یا از غافلین جاهل که چیزی نمی دانند باشیم. یا از اهل ذکر یاد شده که خداوند به آنها یاد می دهد باشیم.

## روشنگری از زندان

در زندان نبی مرسل یوسف ع دعوت به خدا را ترک نمی کند. حتماً در آنجا بر نفس زندانیان تاثیر دارد مانند دیگر مجتمع مردم. در مواجه شدن با رسالتهای آسمانی و این مواجه منجر به انقسام این مجتمع به دو گروه یا دو جهت خواهد شد جهتی که ایمان بیاورد و دیگری کفر کند، اینگونه حال مجتمعی که در آن رسولی مبعوث شود است.

﴿وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَىٰ ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ فَإِذَا هُمْ فَرِيقَانِ يَخْتَصِمُونَ﴾<sup>(۲)</sup>

(و ما قوم ثمود برادرشان صالح را به رسالت فرستادیم که به آنها بگویند خدایکتا را بپرستید. قوم به دو فرقه شدند و با هم به مخاصمه و جدال پرداختند).

(۱) یوسف: ۲۱.

(۲) نمل: ۴۵.

﴿وَدَخَلَ مَعَهُ السَّجْنَ فَتَيَانِ﴾<sup>(۱)</sup>

(و با یوسف دو زندانی دیگر بود) و این دو جوان نیز اینگونه بودند یکی ایمانش به رسالت یوسف نزدیک بود و دیگری رسالت را تکذیب کرده بود، و با هم در مورد رسالت اختلاف داشتند و بین تصدیق و تکذیب آن بر یوسف داخل شدند یکی خوابی دیده بود و گفت

﴿قَالَ أَحَدُهُمَا إِنِّي أَرَانِي أَعْصِرُ خَمْرًا﴾<sup>(۲)</sup>

(من در خواب دیدم که انگور می افشردم).

و دیگری رسالت یوسف را تکذیب کرده بود گفت :

﴿وَقَالَ الْآخَرُ إِنِّي أَرَانِي أَحْمِلُ فَوْقَ رَأْسِي خُبْزًا تَأْكُلُ الطَّيْرُ مِنْهُ﴾<sup>(۳)</sup>

(دیدم که بر بالای سر خود طبق نانی می برم و مرغان هوا از آن به منقار خود می خورند).

ومی خواست تفسیر خواب یوسف را تکذیب کند تا به رسالت یوسف ضربه بزند.

و حالا به یوسف رسیدند تا خلاف خود را در مورد رسالتش حل کند

﴿نَبَّأْنَا بِتَأْوِيلِهِ إِنَّا نَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ﴾<sup>(۴)</sup>

(ما را از تعبیر آن آگاه کن که تو را از نیکوکاران می بینیم).

---

(۱) یوسف : ۳۶.

(۲) یوسف : ۳۶.

(۳) یوسف : ۳۶.

(۴) یوسف : ۳۶.

ومی بینیم یوسف در آخر به انها می گوید امر بین شما ﴿قُضِيَ الْأَمْرُ الَّذِي فِيهِ تَسْتَفْتِيَانِ﴾<sup>(۱)</sup> (در قضای الهی راجع به امری که سوال کردید چنین حکم شد).

و حاصل شدن آنچه که به انها خبر داد، باعث شد تا برای انها ثابت شود خواب صادق از خداوند است و جز قومی کافر کسی دیگر ان را منکر نمی شود و در آخر نبوت یوسف علیه السلام را که حول خواب صادق است برای انها ثابت شد.

ومی بینیم که مگوید ای دو رفیق هم زندانی و این ترغیبی برای انهاست

﴿أَمَّا أَحَدُكُمَا فَيَسْقِي رَبَّهُ خَمْرًا وَأَمَّا الْآخَرُ فَيُصَلِّبُ فَتَأْكُلُ الطَّيْرُ مِنْ رَأْسِهِ﴾<sup>(۲)</sup>

(اما یکی از شما ساقی شراب خواهد شد و دیگری به دار اویخته شود تا مرغان مغز سر او را بخورند)

و در این نزاع انها را تمام می کند در قضای الهی راجع به امری که سوال کردید چنین حکم شد.

و عاقبت ایمان داشتن خیر دنیا و آخرت است، و عاقبت کفر خسارت دنیا و آخرت. و این نتیجه عمل انهاست و با اختلاف به رسالت یوسف علیه السلام آمدند. با وجود این یوسف در ابتدای کلام خود روئیت یا خواب صادق انها را تفسیر نمی کند بلکه رسالت خود را برای انها روشن می کند و به انها نشان داد که اوتائید شده در ملکوت اسمانهاست

(۱) یوسف: ۴۱.

(۲) یوسف: ۴۱.

﴿قَالَ لَا يَأْتِيكُمَا طَعَامٌ تُرْزَقَانِهِ إِلَّا نَبَأْتُكُمَا بِتَأْوِيلِهِ قَبْلَ أَنْ يَأْتِيَكُمَا ذَلِكَمَا مِمَّا عَلَّمَنِي رَبِّي إِنْ تَرَكْتُ مِلَّةَ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ﴾<sup>(۱)</sup>

(یوسف گفت من شمارا بیش از آنکه طعام اید و تناول کنید به تعبیر خوابتان آگاه سازم که این علم را خدای به من آموخته است زیرا که من ایین گروهی که به خدا بی ایمان و به آخرت کافرند ترک گفتم).

و او ابتدا آنها را به توحید خداوند دعوت می کند. و ترک عبادت بندگان از بندگان را.

﴿يَا صَاحِبِي السَّجْنِ أَرْبَابٌ مُتَفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمْ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ \* مَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا أَسْمَاءٌ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ إِنْ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾<sup>(۲)</sup>

(ای دو رفیق زندان من ایا خدایان متفرق بی حقیقت بهتر است یا خدای واحد یکتا قاهر آنچه غیر از خدا می برستید اسماء بی حقیقت و الفاظ بی معنی است که شما و بدرانتان ساخته اید خدا هیچ نشانه الهیت و کمترین اثر خالقیت در ان خدایان باطل نهاده و تنها حکمفرمای عالم خداست و امر فرموده که جز ان ذات باک یکتا کسی را نبرستید این توحید ایین محکم است لیکن اکثر مردم از جهالت بر این حقیقت آگاه نیستند).

(۱) یوسف : ۳۷.

(۲) یوسف : ۴۰.

سبب یوسف به تفسیر خواب صادق صادق برداخت و تفسیر رموز مرتب کرده ان شخص کاذب را گفت، و صادق با صدق خویش بیروز می گردد و کاذب با دروغ خود به خداوند و رسالت یوسف علیه السلام هلاک شد.

﴿وَقَالَ لِلَّذِي ظَنَّ أَنَّهُ نَاجٍ مِّنْهُمَا...﴾<sup>(۱)</sup>

(یوسف علیه السلام با ظن خویش به رفیقی که نجات یافت یافت گفت).

و ظن اینجا به معنی یقین است ، و خداوند می فرماید :

﴿... قَالَ الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلَاقُوا اللَّهِ كَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللَّهِ وَاللَّهُ مَعَ

الصَّابِرِينَ﴾<sup>(۲)</sup>

(و انان که ظن و فکر و عقیده انها ملاقات و اطاعت امر خداست گفتند چه بسیار شده که به یاری خدا گروهی اندک بر سباهی بسیار غالب آمده اند خدا یار و معین صابران است).

یعنی اعتقاد و ظن انها یقین بر دیدن و ملاقات خداوند است

﴿وَذَا النُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا فَظَنَّ أَن لَّنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ أَن لَّا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ

سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ﴾<sup>(۳)</sup>

(ویاد اور صاحب نون (یونس) را که از میان قوم خود غضبناک بیرون رفت و چنین بنداشت (مظنون بود) ما هرگز او را در مضیقه و سختی نمی افکنیم انگاه در ان ظلمتها

(۱) یوسف : ۴۲ .

(۲) بقره : ۲۴۹ .

(۳) انبیاء : ۸۷ .

فریاد کرد که الها خدای به جز ذات یکتای تو نیست تو باک و منزهی و من از ستمکارانم).

وظن او یقینی بود بر اینکه خدا رزقش را در مضیقه قرار نمی دهد.

و خداوند به یوسف وحی کرد این زندانی نجات می یابد و از نزدیکان سلطان می شود انهم با خواب صادق زندانی. و خداوند به یوسف وحی کرد که سلطان او را از زندان بیرون می کند و این زندانی سبب خارج شدن ان خواهد شد.

و برای همین یوسف ع به او گفت مرا نزد خدای خود (سلطان) بیاد آور. و با این کار می خواست علم غیبش را به زندانی نشان دهد و در آینده اگر کاری برای او پیش آمد و به ان نیاز داشته باشد او را نزد سلطان بیاد آورد و می خواست زندانی را به حال خود ملتفت کند که در آینده و قتی سلطان خواب دید و ان سبب خروجش از زندان خواهد بود. در اینجا یوسف علیه السلام به اسباب ملتفت شد با وجود اینکه از مسبب اسباب غافل نشده بود و برای بعضی متوهم شده که یوسف از زندانی و سلطان درخواست کمک کرد و از یاد خداوند غافل شد. ولی با وجود این یوسف شرک کرد و قتی که برای اسباب قیمت و منزلتی در میزان خود قرار داد و او ایات خداوند و معجزات را لمس کرد و دید چگونه خداوند او را با انها در گذشته نجات داد. و این شرک خفی در اخر سوره یوسف آمده است ﴿وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ﴾<sup>(۱)</sup>

(و اکثر خلق به خدا ایمان نمی اورند مگر انکه مشرک شوند).

(۱) یوسف: ۱۰۶.

از شعیب عقرقوفی نقل از امام صادق علیه السلام فرمود : (جبرائیل بر یوسف نازل شد و گفت خداوند بر تو سلام می فرستد و می فرماید چه کسی تو را بهترین خلق قرار داد؟ و فرمود یوسف فریاد زد و گونه خود را بر خاک نهاد و گفت تو ای بروردگار و بعد به او گفت و خداوند می فرماید چه کسی تو را عزیز بدرت گردانید به غیر از برادرانت؟ یوسف فریاد زد و گونه خود را بر خاک نهاد و گفت تو ای خدای متعال. جبرائیل گفت چه کسی تو را از چاه بیرون آورد بعد از اینکه یقین کردی هلاک شدی؟ یوسف فریاد کنان گونه خود را بر خاک گذاشت و گفت تو ای بروردگار من.

و جبرائیل گفت : خداوند بر این استغاثه و کمک خواستن از غیر او عقوبتی در این زندان برایت قرار نهاد. و در زندان ماند ، تا اینکه مدت او تمام شد و خداوند اجازه خواندن دعای فرج را به او داد یوسف گونه خود را بر زمین گذاشت و گفت : خدایا اگر گناهانم صورتم را کامل کرده است نزد تو بس من متوجه تو گشتم به بدران صالحم ابراهیم و اسحاق و یعقوب ، و خداوند او را نجات داد. و عقرونی گفت : ای فرزند رسول ما نیز این دعا را بخوانیم و امام فرمود به دعای مانند او دعا کنید بگویند : خداوندا اگر گناهانم صورتم را کامل بر کرده در نزد تو بس من به نبی رحمت خود محمد ص و علی و فاطمه و حسن و حسین و ائمه علیهم السلام متوسل می شوم<sup>(۱)</sup>.

و یوسف گفت : مرا در نزد سلطان یاد کن و سبب التفات یوسف به این اسباب شیطان بود ﴿فَأَنسَأُ الشَّيْطَانَ ذِكْرَ رَبِّهِ﴾ (شیطان یاد خدا را از نظرش ببرد) و نتیجه این بود که

(۱) تفسیر قمی : ج ۱ ص ۳۴۴.

﴿فَلَبِثَ فِي السَّجْنِ بِضْعَ سِنِينَ﴾<sup>(۱)</sup>

(در زندان چندین سال محبوس بماند).

و این شیطان (شر) همان ظلمتی است که در تمام مخلوقات وجود دارد و هیچکس از آن خالی نیست. و مقابل آن نوری که ظلمتی در آن نیست خداوند متعال است. و این ظلمت در کیان انبیاء مقدس و نورانی خیلی کم می باشد ولی موجود است و اثر خود را در حرکت انهدارد و برای همین است که آنها نیاز به عصمت از خداوند دارند.

﴿إِلَّا مَنِ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ فَإِنَّهُ يَسْأَلُكَ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمَنْ خَلْفَهُ رَصْدًا \* لِيَعْلَمَ أَنْ قَدْ

أَبْلَغُوا رِسَالَاتِ رَبِّهِمْ وَأَحَاطَ بِمَا لَدَيْهِمْ وَأَخْصَىٰ كُلَّ شَيْءٍ عَدَدًا﴾<sup>(۲)</sup>

(او دانای غیب عالم است و هیچکس از غیب او آگاه نیست مگر آنکس به وحی آگاه است که از رسولان خود برگزیده شده است که بر محافظت او از بشت سر و بیش رو آن را حفظ می کند تا بداند آن رسولان بیگامهای پروردگار خود را به خلق رسانیده اند و البته خدا به آنچه از اسرار نزد رسولان است احاطه کامل دارد و به شماره هر چیز به خوبی آگاه است).

و اگر این ظلمت نبود به عصمت نیازی نداشتند، و هر که غیر از این اعتقاد داشته باشد آنها را در منزلت خداوند قرارداده است. و باک منزله است خداوند از مشرکین، و این مقاله و اعتقاد به باکی انبیاء و رساندن بعضی از کسانی که از حقیقت غافلند آنها را به مقام و مرتبه نوری که ظلمتی در آن نیست شرک است و هر که چنین اعتقادی دارد

(۱) یوسف : ۴۲ .

(۲) جن : ۲۷-۲۸ .



خطا است. همانگونه اگر کسی عصمت و مقام و مرتبه آنها را سبک شمارد در حق آنها کفر و خطا کرده است. و قرآن این اثر ظلمت در انبیاء را در بسیاری از مسیر آنها روشن کرده است ، و می فرماید :

﴿قَالَ أَرَأَيْتَ إِذْ أَوَيْنَا إِلَى الصَّخْرَةِ فَإِنِّي نَسِيتُ الْحُوتَ وَمَا أَنسَانِيهِ إِلَّا الشَّيْطَانُ أَنْ أَذْكُرَهُ  
وَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ عَجَبًا﴾<sup>(۱)</sup>

گفت در نظر داری انجا که بر سر سنگی منزل گرفتیم و من انجا ماهی را فراموش کردم و شیطان از یادم برد و شگفت انکه ماهی بریان راه دریا گرفت و برفت).

و کسی گذاست فراموش کرد و شیطان باعث این کار شد او جوانی از جوانان موسی علیه السلام بود و ان یوشع بن نون نبی از انبیاء بنی اسرائیل و وصی موسی ع است که سرزمین مقدس را فتح کرد. و باید متوجه بود که خداوند سبحان انبیاء را محل نزول فیض الهی قرار داده است و حتی این ظلمت سببی برای رساندن آنها ست

﴿وَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ عَجَبًا﴾ (شگفت انکه ماهی بریان راه دریا گرفت و برفت) و

فراموش کردن ماهی سببی برای رساندن آنها به عالم شد

﴿قَالَ ذَلِكَ مَا كُنَّا نَبْغُ فَازْتَدَا عَلَى آثَارِهِمَا قَصَصًا﴾<sup>(۲)</sup>

(و موسی گفت انجا همان مقصدی است که ما در طلب انیم و از ان راهی که آمدند به انجا برگشتند).

و یا علم آنها را زیادتر کند

(۱) کهف : ۶۳.

(۲) کهف : ۶۴.

﴿قَالَ لَقَدْ ظَلَمَكَ بِسُؤَالِ نَعَجْتِكَ إِلَىٰ نِعَاجِهِ وَإِنَّ كَثِيرًا مِّنَ الْخُلَطَاءِ لَيَبْغِي بَعْضُهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَقَلِيلٌ مَّا هُمْ وَظَنَّ دَاوُدُ أَنَّمَا فَتَنَّاهُ فَاسْتَغْفَرَ رَبَّهُ وَخَرَّ رَاكِعًا وَأَنَابَ﴾<sup>(۱)</sup>

(البته بر تو ظلم کرده که خواسته است یک میش ترا به نود میش خود اضافه کند و بسیار معاشران و شریکان در حق یک دیگر ظلم و تعدی می کنند مگر آنان که اهل ایمان و عمل صالح هستند که آنها هم بسیار کمند داود دانست که ما او را سخت امتحان کرده ایم در آن حال از خدا عفو و امرزش طلبید و با تواضع و فروتنی به درگاه خدا باز گشت).

و بعد از این داود از خداوند فهمید باید بعد از شنیدن کلام هر دو نزاعگر سخن بگوید خداوند به او فرمود :

﴿يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَىٰ فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنَّ الَّذِينَ يَضِلُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا نَسُوا يَوْمَ الْحِسَابِ﴾<sup>(۲)</sup>

(ای داود ما تو را در زمین مقام خلافت دادیم تا میان خلق خدا به حق حکم کنی و هرگز هوای نفس را بیروی نکنی که تو را از راه خدا گمراه سازد و آنان که از راه خدا گمراه شوند چون روز حساب را فراموش کرده اند به عذاب سخت معذب خواهند شد).

(۱) ص : ۲۴.

(۲) ص : ۲۶.

و یوسف از این حادثه در داخل و خارج از زندان برای رسیدن در سیر تکاملی خداوند از ان استفاده کرد

﴿وَرَفَعَ أَبَوَيْهِ عَلَى الْعَرْشِ وَخَرُّوا لَهُ سُجَّدًا وَقَالَ يَا أَبْتِ هَذَا تَأْوِيلُ رُؤْيَايَ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَعَلَهَا رَبِّي حَقًّا وَقَدْ أَحْسَنَ بِي إِذْ أَخْرَجَنِي مِنَ السِّجْنِ وَجَاءَ بِكُمْ مِنَ الْبَدْوِ مِنْ بَعْدِ أَنْ نَزَغَ الشَّيْطَانُ بَيْنِي وَبَيْنَ إِخْوَتِي إِنَّ رَبِّي لَطِيفٌ لِمَا يَشَاءُ إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ﴾<sup>(۱)</sup>

(انگاه بدر و مادر را بر تخت بنشانند و آنها به شکرانه ان خدا را سجده کردند و یوسف در ان حال بدر را گفت که این بود تعبیر خوابی که از این بیش دیدم که خدای من ان را واقع و محقق گردانید و دربارہ من احسان فراوان فرمود که مرا از تاریکی زندان نجات داد و شما را از بیابان دور به اینجا او رد بس از انکه شیطان میان من و برادرانم فساد کرد و مدتی جدائی افکند که خدای من لطف و کرمش به آنچه مشیتش تعلق گیرد شامل شود و هم او دانا به حقیقت امور و محکم کار در تدبیر افرینش است).

بس یوسف در ان حال بدر را گفت که این بود تعبیر خوابی که از این بیش دیدم که خدای من ان را واقع و محقق گردانید و در باره من احسان فراوان فرمود که مرا از تاریکی زندان نجات داد و شما را از بیابان دور به اینجا آورد. و کسی که او را از زندان بیرون آورد خداوند بود نه غیر از او. و کسی که خانواده او را برایش به مصر آورد خداوند است نه غیر. یوسف از اسباب چشم بست و فقط مسبب اسباب را می دید و این (مرا بیش سلطان یاد کن از کیست) و خداوند کسی جز اهل

(۱) یوسف: ۱۰۰.

﴿يَا أَبَتِ هَذَا تَأْوِيلُ رُؤْيَايَ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَعَلَهَا رَبِّي حَقًّا وَقَدْ أَحْسَنَ بِي إِذْ أَخْرَجَنِي مِنَ السَّبْجِ وَجَاءَ بِكُمْ مِنَ الْبَدْوِ﴾<sup>(۱)</sup> (احسان فراوان فرمود، و کسی که از تاریکی زندان نجات داد، و شما را از بیابان دور به اینجا آورد) نیست.

ویوسف غیر از خدا کسی را نمی بیند و اما ان ملکی که سببی یرای خروج یوسف از زندان شد یوسف الان او را نمی بیند. او همان کسی بود که خانواده اش را از به مصر آورد و نفس خود را نمی دید، و یوسف به مرتبه اعلا از ملکوت اسمانها انتقال یافت و یوسف حال به وضوح کامل می بیند که خیر کاملاً از خداوند است و هیچکس جز خدا ان را از او نمی گیرد. و یوسف حقیقت را شناخت و کسی که حقیقت را بشناسد همچون کبوتر اصیلی می ماند که تمام هم و غم او برگشت به جای است که از ان بیرون آمده است. و اینگونه دعای یوسف در اخر بعد از اینکه سلطنت را خداوند به او داد چیزی نبود جز ﴿رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي مِنَ الْمُلْكِ وَعَلَّمْتَنِي مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَنْتَ وَلِيِّ فِی الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ تَوَفَّنِي مُسْلِمًا وَالْحَقْنِي الصَّالِحِينَ﴾<sup>(۲)</sup> (... بمیران... بار الها مرا سلطنت و عزت بخشیدی و علم روئیا و تعبیر خواب ها بیاموختی و توئی افریننده زمین و اسمان توئی ولی نعمت و محبوب من در دنیا و اخرت مرا به تسلیم و رضای خود بمیران و با صالحانم محشور فرما).

حال یوسف حقیقت را شناخت و می خواهد به حقیقتی که شناخت و از ان خارج شده بر گردد، و اینگونه حسین ع در روز عرفه دعا می کند روز معرفت خداوند :

(۱) یوسف : ۱۰۰.

(۲) یوسف : ۱۰۱.

(خدایا دستور دادی به آثار مراجعه کنم بس مرا به خود بطلب از تجلی انوار و راهنمایی بینش دل با بصیرت تا مراجعه کنم بدر گاهت از آنها چنانچه از همانها بدرگاه تو راه یافتم و نهاد از نگاه به آنها برداختم و همت خود را از اعتماد بدانها برداشتم زیرا تو بر هر چیز توانائی)

﴿فَفَرُّوا إِلَى اللَّهِ إِنِّي لَكُمْ مِنْهُ نَذِيرٌ مُّبِينٌ﴾<sup>(۱)</sup>

(باری ای بندگان خدا به درگاه خدا گریزید که من شما را با بیابانی روشن می ترسانم...)

## روشنگری از خواب عزیز مصر

﴿وَقَالَ الْمَلِكُ إِنِّي أَرَى سَبْعَ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ يَأْكُلُهُنَّ سَبْعٌ عِجَافٌ وَسَبْعٌ سُنبُلَاتٍ خُضْرٍ وَأُخَرَ يَابِسَاتٍ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَفْتُونِي فِي رُؤْيَايَ إِنْ كُنْتُمْ لِلرُّؤْيَا تَعْبُرُونَ﴾<sup>(۲)</sup>

(و عزیز مصر (سلطان) گفت من خوابی دیدم که هفت گاو فربه را هفت گاو لاغر خوردند و هفت خوشه سبز را هفت خوشه خشک نابود کردند ای بزرگان ملک مرا به تعبیر ان اگر علم خواب می دانید آگاه گردانید).

(۱) ذریات: ۵۰.

(۲) یوسف: ۴۳.

خواب صادقه از خداوند است چه ان را نبی چون یوسف عليه السلام ببیند یا هرکس طالب حقیقت باشد مانند زندانی اول یا کافر غافل از یاد خدا مانند فرعون عزیز مصر، و سوره یوسف حول این نقطه متمرکز شده است.

روئیت (خواب صادقه) حق و از خداوند است و منکرین ان از کفار به خداوند هستند مانند علمای عزیز مصر، و مومنین به ان ایمان دارند مانند زندانی اول که با یوسف ع زندانی بود، و هرکس خواب صادقه را ببیند بر نفس او اثر می گذارد چه کافر باشد و چه مومن، و عزیز مصر مومن نبود و این را قبول نمی کرد که این خواب بریشان بود همانگونه که علمای بی عمل و کارگزارانش به او گفتند. و مرحله بحث و جستجوی از حقیقت خواب شروع شد. و از علماء و درباریان گذشت ولی ان را بی ارزش و سبک شمردند، و اینگون جاهلان امروز از انها تبعیت می کنند.

و سبس ان زندانی اول که به خوابهای صادقه ایمان داشت و با ان نجات یافته بود و به یوسف اعتقاد داشت رسید و برای زندان کسی را فرستاد و چگونه یوسف را مخاطب قرار می دهد. خطاب مومنی که او را تصدیق کرده است. و اگر به خطاب اول او با دوستش در زندان برگردیم می بینیم به یوسف می گوید :

﴿... نَبِّئْنَا بِتَأْوِيلِهِ إِنَّا نَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ﴾<sup>(۱)</sup>

(... از تعبیر ان آگاه کن من تو را از نیکوکاران عالم می بینم).

و این عبارت دلیل بر ایمان قطعی به صدق یوسف نیست. ولی الان می گوید :

﴿يُوسُفُ أَيُّهَا الصِّدِّيقُ أَفْتِنَا...﴾<sup>(۱)</sup>

(یوسف که هرچه گوئی راست است ما را به تعبیر خواب).

یعنی برای ما با راستی حق را روشن کن آنچه را که اتفاق خواهد افتاد تو راست گو و حتی بهترین راستگویانی، (هرچه گوئی راست است) و این شخص همان زندانی اول است که الان به خواب صادق ایمان دارد حتی اگر شخص بیننده فرعون عزیز مصر باشد بلکه کلام یوسف را بر اینکه هرچه اتفاق خواهد افتاد با یقین قبول می کند (تعبیر ان آگاه کن) الا آنچه را که خداوند عالم بخواهد.

و نتیجه این خوابی که فرعون کافر مصر دید، باعث شد که یوسف با ان کار کند و بر اساس ان از انها این را طلب کرد که.

﴿قَالَ اجْعَلْنِي عَلَى خَزَائِنِ الْأَرْضِ إِنِّي حَفِيظٌ عَلِيمٌ﴾<sup>(۲)</sup>

(در این صورت مرا به خزانه داری مملکت منصوب دار که من در حفظ دارائی و مصارف ان دانا و بصیرم).

و بر ان اقتصاد مصر را بر اساس خواب صادق بنا کرد. و فرعون کافر مصر نیز بر اساس ان کار کرد و یوسف را از زندان خارج ساخت و به او گفت :

﴿إِنَّكَ الْيَوْمَ لَدَيْنَا مَكِينٌ أَمِينٌ﴾<sup>(۳)</sup>

(تو امروز که مقامت معلوم شد نزد ما امین و صاحب منزلت خواهی بود).

(۱) یوسف : ۴۶.

(۲) یوسف : ۵۵.

(۳) یوسف : ۵۴.

و نتیجه این خواب :

﴿وَكَذَلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ يَتَّبِعُوا مِنْهَا حَيْثُ يَشَاءُ نُصِيبُ بِرَحْمَتِنَا مَنْ نَشَاءُ وَلَا نُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ﴾<sup>(۱)</sup>

(و اینگونه ما به یوسف در سرزمین قدرت دادیم ، که هر جا می خواست در آن منزل می گزید ما رحمت خود را به هر کس بخواهیم می بخشیم و پاداش نیکوکاران را ضایع نمی کنیم).

و این خواب صادق دران نبی یا وصی نبود ولی ان حق است از خداوند وان را صاحبش فرعون کافر وزندانی مومن ویوسف ع تصدیق کردند، وامروزه نیز آنچه حاصل شده نتیجه علمای غیر عامل است. وانسان مومن خواب رسول اکرم ﷺ وفاطمه علیها السلام و امامان علیهم السلام را می بیند و میگوید این حق است ولی علمای غیر عامل مانند کلام علمای فرعون جواب انها را می دهند و می گویند. اینها خوابی بریشان است و حتی کلامی بدتر را می گویند و طغیانتر از ان علما را، و می گویند شیطان می تواند به صورت بهترین خلق خدا محمد و ال محمد و انبیاء و مرسلین درآید.

## روشنگری

### از نبوت یوسف علیہ السلام

والان متمرکز می شویم بر ذکر یوسف در قران بعنوان نبی نه بعنوان رسول یعنی علاقه او را به خداوند و ارتباط او با قضیه الهی نه بر ارتباط او با مردم و تبلیغ انها، و قبل از

(۱) یوسف : ۵۶.



بیان حکمت ان (با وجود اینکه قبلاً روشن شد) باید توجه داشت که نبوت یوسف محور اساسی ان خواب صادق و مکاشفه است و خواب می بیند و زندانی خواب می بیند و فرعون مصر خواب میبیند و همه در آخر نتیجه همه تأیید حق یوسف و رسالت او را نشان می دهد.

بس خواب صادقه طریقی برای وحی خداوند است برای یوسف و خواب صادقه طریقی برای اثبات نبوت یوسف علیه السلام و رسالت اوست

﴿وَلَقَدْ جَاءَكُمْ يُوسُفُ مِنْ قَبْلُ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا زِلْتُمْ فِي شَكٍّ مِمَّا جَاءَكُمْ بِهِ حَتَّى إِذَا هَلَكَ قُلْتُمْ لَنْ يَبْعَثَ اللَّهُ مِنْ بَعْدِهِ رَسُولًا كَذَلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ مُرْتَابٌ﴾<sup>(۱)</sup>

(یوسف قبل از این با روروشنگری از طرف خداوند آمد و شما در شک بودید تا وقتی که از دنیا رفت گفتید که دیگر خداوند بعد از او رسولی را مبعوث نمی کند و این گونه خداوند اسراف کاران را گمراه می کند).

و از روشنگری خواب صادقه که دیدن بیشتر برای تأیید نبوت یوسف ع است. و اگر بدانیم که یوسف زمان ظهور امام مهدی علیه السلام وصی او (یمانی) است، و گفته اهل بیت علیهم السلام که در او سنتی از یوسف است و ان زندانی شدن است. قطعاً امام مهدی علیه السلام نیست چون او زندانی نمی شود همانگونه که معروف است، بلکه این بر مهدی اول (یمانی) است و باید داستان یوسف با مهدی اول تکرار شود و حتی داستان ائمه و انبیاء علیهم السلام و محور اساسی برای اثبات حق او خواب صادقه است. همانگونه که محور اساسی برای اثبات حق یوسف علیه السلام بود.

از عبد الله بن عجلان گفت ذکر قائم العلیه و خروج او را نزد امام صادق ع نقل شد و گفتم چگونه ان را بدانیم و فرمود: صبح میشود و در زیر سرتان صحیفه (نوشته) است که بر ان نوشته شده طاعت معروف (گوش دهید و اطاعت کنید).<sup>(۱)</sup> ، و این نوشته خوابی است که انسان قبل بیداری می بیند.

وقتی بیزنطی از امام در مورد مسئله خوابهای صادقه سوال کرد؟ امام ساکت شد و بعد از مدتی فرمود اگر هر آنچه میخواهید به شما بگویم برایتان شر میشد و سر صاحب امر العلیه را خواهند برد.<sup>(۲)</sup>

یعنی خواب صادقه به سربریدن صاحب امر ارتباط دارد (یعنی خواب صادقه دلیلی است برای رساندن مردم به مهدی اول).

از امام صادق العلیه در باره درفشهای سیاه که ان زمان از خراسان خارج شداند سوال شد و امام فرمود هرگاه دیدید که ما بر سر یک نفر جمع شدیم بسوی او بشتابید انهم با سلاح. و جمع شدن انها العلیه بر سر یک نفر در زمان ظهور امکان ندارد الا از طریق خواب صادقه.

بس حکمت از ذکر نبوت یوسف العلیه و علاقه ان به وحی خداوند و بخصوص خواب صادقه، تا از ان مردم و بخصوص مومنین استفاده کنند چون سنت خداوند تبدیل نمی شود

﴿سُنَّةَ اللَّهِ الَّتِي قَدْ حَلَّتْ مِنْ قَبْلُ وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا﴾<sup>(۳)</sup>

(۱) منتخب الأنوار المضيئة - السيد بهاء الدين النجفي ص ۳۱۱، کمال الدین ص ۶۵۴.

(۲) قرب الإسناد: ص ۳۸۰.

(۳) فتح: ۲۳.

(سنت الهی بر این بوده و دائماً در این سنت خدا تغییری نخواهی یافت).

و این دو زندانی که با یوسف بودند یکی ایمان آورد و نجات یافت و از بیروزشدگان در دنیا و آخرت گردید. و دومی کافر شد و به صلیب کشیده شد و برندگان از سر او خوردند. و همانگونه با شبیه عیسی علیه السلام (مصلوب شده) داستان آن دو زندانی تکرار شد یکی از آنها به او ایمان آورد و از شراب بهشتی سیراب گشت بعد از به صلیب کشیدن و کشته شدنش، و دیگری کافر و برندگان از سر او خوردند، و اینگونه این داستان در این زمین تکرار میشود و همان مقدمات و همان نتیجه داده شده تکرار می شود و لکن

﴿يَا حَسْرَةً عَلَى الْعِبَادِ مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ﴾<sup>(۱)</sup>

(وای بر حال این بندگان که هیچ رسولی برای هدایت آنها نیامده جز آنکه او را به تمسخر و استهزاء گرفتند).



## فهرست

۳	.....مقدمه
۶	..... روشنگری از روئیت یوسف <small>عليه السلام</small>
۲۳	..... روشنگری از شروع سوره یوسف <small>عليه السلام</small>
۳۹	..... روشنگری از داستان فرزندان آدم و برادران یوسف <small>عليه السلام</small>
۴۵	..... روشنگری از چاه
۵۰	..... روشنگری از ابتلاء واقع در مسیر رسیدن به خداوند
۵۲	..... روشنگری از زندان
۶۴	..... روشنگری از خواب عزیز مصر
۶۷	..... روشنگری از نبوت یوسف <small>عليه السلام</small>
۷۱	..... فهرست

\*\*\* \*\*

سایت انصار امام مهدی خداوند در زمین تمکینش دهد

[www.almahdyoon.org](http://www.almahdyoon.org)

<http://www.almahdyoon.info/farsy/>

روم انصار امام مهدی در بالتوك

**middle east >> islam >> ansar imam almahdy**

انتشارات انصار امام مهدی (خدواند در زمین تمکینش دهد)

# روشنگری از دعوت فرستادگان

( جلد سوم / ق ۲ )  
روشنگری از دعوت یوسف علیه السلام

وصی و فرستاده امام مهدی علیه السلام  
سید احمد الحسن علیه السلام



## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

### روشنگری چرا زندان؟

﴿قَالَتْ فَذَلِكُنَّ الَّذِي لُمْتُنِّي فِيهِ وَلَقَدْ رَاودْنُهُ عَنْ نَفْسِهِ فَاسْتَعْصَمَ وَلَئِن لَّمْ يَفْعَلْ مَا آمُرُهُ لَيُسْجَنَنَّ وَلَيَكُونًا مِنَ الصَّاغِرِينَ \* قَالَ رَبِّ السِّجْنُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونِي إِلَيْهِ وَإِلَّا تَصْرَفْ عَنِّي كَيْدَهُنَّ أَصْبُ إِلَيْهِنَّ وَأَكُنَّ مِنَ الْجَاهِلِينَ \* فَاسْتَجَابَ لَهُ رَبُّهُ فَصَرَفَ عَنْهُ كَيْدَهُنَّ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ \* ثُمَّ بَدَأَ لَهُمْ مِنْ بَعْدِ مَا رَأَوُا آيَاتِ لَيَسْجُنُنَّهُ حَتَّى حِينٍ﴾ (۱)

(چون زلیخا زنان را حیران دید گفت این غلامی است که مرا در محبتش ملامت می کردید؛ دیدید چگونه شما را با یک نظر شیفته و بی خود ساخت؛ اری من خود از وی تقاضای مراد کرده و او عفت ورزید و اگر از این بس هم خواهش مرا رد کند البته زندانی و خوار گردد \* یوسف دست به دعا برداشت و گفت ای خدا مرا رنج زندان خوشتر از این کار زشتی است که زنان از من تقاضا دارند بار الها اگر تو حيله اینان به لطف و عنایت خود از من دفع نفرمائی به آنها میل کرده و از اهل جهل و شقاوت گردم \* خدا دعای او را استجابت کرد و مکر و دسیسه انرا از او برگردانید و دامن عصمتش را باک داشت که خداوند به احوال خلق آگاهست \* و با آنان که دلائل باکدامنیوسف را دیدند باز صلاح دانستند یوسف را چندی زندانی کنند).

حالا یوسف از طرف دشمنان خدا محاصره شده از طرفی زندان و در طرف دیگر فاحشه. و این دو طریق را آنها در اختیارش قرار داده بودند و یوسف علیه السلام از این دو باید یکی را انتخاب می کرد و نمی توانست از این دو خارج شود. و در این زمان یوسف از خداوند چیزی را طلب و اختیار میکند. که به دنیا و مادیات او ضرر رساند و آن زندان است. تا چیزی را انتخاب کند که ضرر روحی و اخروی در آن باشد و آن فاحشه بود.



انتخابی روشن و طبیعی است و آن را جز از کسی که وصی یعقوب علیه السلام است نمی توان توقع داشت.

امام علی علیه السلام می فرمایند: (.... مرا از یوسف سنتی است . وقتی که فرمود ای خدا مرا رنج زندان خوشتر از این کار زشت است که مرا در آن می خواهند. بس اگر گفتید یوسف از خداوند خواست و طلب کرد که زندان رود امرش را معصیت کرده است کفر گفته اید و اگر گفتید از خداوند طلب زندان کرد تا امر خدا را معصیت نکند بس وصی را صاحب عذر است .....)<sup>(۱)</sup>.

سوالی که اینجا پیش می آید آیا نجات یوسف از دست حيله و نیرنگ تنها محصور به زندانی شدن اوست؛ یا راهی دیگر و حتی راهی دیگری وجود نداشت؛ تا او را از حيله و نیرنگ آنها نجات دهد بدون اینکه زندانی اذیت گردد؟؟؟

به اعتقاد من جواب این سوال برای کس که اعتقاد دارد اگر تمام اسمانها و زمینی و هر آنچه که در آنهاست اگر بر بندهای جمع شوند تا به او آسیبی رسانند اگر تقوای خدا کند؛ خداوند راه خروجی برایش قرار خواهد گذاشت؛ اسان باشد.

و اگر یوسف از این حقیقت غافل بود: ﴿... وَإِنْ كُنْتَ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الْغَافِلِينَ﴾<sup>(۲)</sup>

(... هر چند پیش از این وحی از آن آگاه نبودی )، و ملتفت نشد که خداوند راهی دیگر و یا راه های دیگری برای نجات او از زندان و مکر و نیرنگ آنها دارد.

امام رضا علیه السلام فرمود: (... زندانبان به یوسف گفت من تو را دوست دارم . یوسف گفت هر بلای را که تحمل می کنم از این دوست داشتن است وقتی عمه من مرادوست داشت به من تهمت دزدی داد، وقتی بدرم دوستم داشت برادرانم بر من حسد کرده، و وقتی زن عزیز مرا وست داشت مرا به زندان افکندند ... سپس به درگاه خداوند شکایت کرد و گفت خداوندا به چه چیزی مستوجب زندان شدم، خداوند به او وحی کرد تو خود ان را طلب کردی وقتی که گفتم: ای خدا مرا رنج زندان خوشتر از این کار زشتی است که

(۱) بحار الانوار: ج ۲۹ ص ۴۳۸.

(۲) یوسف: ۳.

زنان از من تقاضا دارند... ایا به جای ان. گفتی عافیت خوشتر از این کار زشتی است که زنان از من تقاضا دارند) (۱).

ایا خداوند قادر نبود یوسف را به این حقیقت یادآوری کند. و او را یاد می داد که این دعا را بگوید: (عافیت خوشتر از این کار زشتی است که زنان از من تقاضا دارند) بجای آنچه قبلا گفته یعنی (... ای خدا مرا رنج زندان خوشتر از این کار زشت است...).

و ایا کسی هست که اعتقاد داشته باشد یوسف این حقیقت را نمی دانست. و او همان کسی است که امر خود را وقتی که در چاه بود به خدای ابراهیم داده است و بر او توکل داشت. و خود خارج شدن یا ماندن را انتخاب نکرد.

از امام صادق عليه السلام نقل شده: ( که وقتی برادران یوسف یوسف را در چاه انداختن جبرائیل بر او وارد شد و او در چاه بود گفت چه کسی تو را در این چاه افکنده است یوسف جواب داد برادرانم به علت دوست داشتن بدرم به من بر من حسد کردند و مرا در این چاه افکندن. جبرائیل گفت: ایا دوست داری خارج شوی، یوسف گفت ان را به دست خدای ابراهیم و اسحاق و یعقوب می سپارم. جبرائیل گفت: خدای ابراهیم و اسحاق و یعقوب می فرمایند بگو: **(اللهم انی اسئلك بان لك الحمد كله لا اله الا انت الحنان المنان بدیع السماوات والارض ذو جلال والاكرام صل علی محمد وال محمد واجعل لی من امری فرجا و مخرجا وارزقنی من حیث احتسب ومن حیث لا احتسب)**، و با این دعا خدای خویش را خواند و خداوند او را از چاه فرج داد و از نیرنگ ان زن خارج ساخت و ملک و سلطنت مصر را از جای که حساب نمی کرد به او داد) (۱).

چرا حال در این حيله و نیرنگ از این دعا غافل شد و نگفت ان را به دست خدای ابراهیم و اسحاق و یعقوب می سپارم.

کسی هست به این معتقد باشد که یوسف مستحق این نیست که خدا او را به یاد آورد این دعا را بخواند. یا اهل این نیست که او را یادآوری کنند. یا اینکه در ساحت سبحان و تعالی بخلی هست که یوسف را یاد دهد اینگونه دعا کند. تا از مکر و حيله ان فاحشه و زندان

(۱) تفسیر قمی: ج ۱ ص ۳۵۴ - بحار الانوار: ج ۱۲ ص ۲۴۷.

(۲) بحار الانوار: ج ۱۲ ص ۲۴۷.

نجات یابد. مگر خداوند جبرائیل را برای او ارسال نکرد و به او یادآوری کرد تا خدا را یاد کند و ازان چاه نجاتش داد.

چرا حالا خداوند سبحان کریم رؤف، یوسف را در حیرت خویش ترک کرد، و او را یادآوری نمی کند که جهت نجاتش از زندان و فاحشه دعای بخواند یا خود دعای به او یاد دهد. چرا خود یوسف در این حال راه نجاتی را پیدا نمی کند و تنها راه نجات را در رفتن به زندان می داند. و دعای چنین می خواند که خدایا زندان و مشقت ان بر من خوشتر از چیزی که مرا دران می خواهند و می خوانند.

جواب این سوالات را خداوند در مسیر حرکت یوسف در آیات عظیم سوره یوسف روشن می کند. و به ما نشان می دهد که هر حرکت، سکون غفلت و یادآوری، علم و جهالت در حرکت تمکین و تعلیم یوسف یک امر ضروری است. و خداوند در این آیات به ما می گوید من دست یوسف را در دست دارم و او را به جهت تمکین و تعلیم معرفت حرکت می دهم.

﴿كَذَلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ وَلِنُعَلِّمَهُ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ وَاللَّهُ غَالِبٌ عَلَى أَمْرِهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾ (۱)

(... و ما اینچنین یوسف را تمکین و اقتدار دادیم و برای اینکه او را علم خوابها بیاموزیم که خدا بر کار خود غالب است ولی بسیاری مردم بر این حقیقت آگاه نیستند).  
بس این ایه،

﴿وَاللَّهُ غَالِبٌ عَلَى أَمْرِهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾

(خدا بر کار خود غالب است ولی بسیاری مردم بر این حقیقت آگاه نیستند) از کیست .  
می دانیم رفتن به زندان یوسف یک حکمت الهی است و بطور اکید جهت تمکین او، و تعلیم و ادای رسالت الهی است. اما تعلق یوسف به زندان در تمکین دادن او در روشنگری قبل گفته شده. ولی تعلق ورود به زندان در ادای رسالت چیزی است که می خواهیم بگویم و ان در اموری چند خلاصه می شود. و از آنها ...

- رسالت یوسف در بیرون از زندان با شکست روبرو شده؛ و ایمان یک شخص را تحصیل نکرد. پس باید محیط دیگری را انتخاب می کرد تا در آن به تبلیغ رسالتش ادامه دهد.

- یوسف در خارج از زندان بنده (برده) در بند بود و این برده در زندان ازادی بیشتری داشت تا خارج از زندان. و در قید عبودیت و بردگی باشد. و این قید عبودیت بردگی بالاتر از زندانی جسدی است. و نیز زندان زمان و مکان بیشتری برای تبلیغ رسالت توحیدیوسف قرارداد داده بود.

- در زندان حال و روز همه یکسان بود چه برده و چه زندانی ازاده، و در زندان کسی به چشم برده به یوسف نگاه نمی کرد یا اینکه استحقاق آن را ندارد که صاحب رسالت الهی باشد.

- و نیز قبول دعوت و طاعت خداوند سبحان برای انسانی که در گرفتاری باشد بیشتر از انسان در راحتی و رفاه است و می بینیم که خداوند می فرماید.

﴿وَمَا نُرِيهِمْ مِنْ آيَةٍ إِلَّا هِيَ أَكْبَرُ مِنْ أُخْتِهَا وَأَخَذْنَاهُمْ بِالْعَذَابِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ﴾ (۱)

(ما معجزه و ایتی ننمودیم جز آنکه از ایات دیگر بزرگتر بود و ما هم آنها را به عذاب و بلا گرفتار کردیم تا مگر بسوی خدا باز آیند).

﴿وَلَنذِيقَنَّهُمْ مِنَ الْعَذَابِ الْأَلْوَنِ دُونَ الْعَذَابِ الْأَكْبَرِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ﴾ (۲)

(ما کافران را عذاب نزدیکتر بلای دنیوی بچشانیم غیر از آن عذاب بزرگتر و شدیدتر تا بسوی خدا باز گردند).

یعنی بسوی حق و خدای سبحان باز گردند. و شکی نیست که زندان در آن حالت گرفتاری و شدت تنگی بیشتری نسبت به کسیاست که بیرون زندان باشد. و می بینیم که دعوت توحیدیوسف و رسالت خداوندی او مسیر خود را از داخل زندان و قلوب کسانی که در زندان بودند و با یوسف به عطف رفتار می کردند آغاز شد.

و زندانی که نجات یافت به او ایمان آورد. همانگونه که قبلا خواندیم حتی اگر بگویم و رود به زندان یوسف برای ایمان همین شخص کافی است.

(۱) زخرف: ۴۸.

(۲) سجده: ۲۱.

- دعوت یوسف برای همه اشخاص داخل و خارج زندان است. و در آن زمان راهی برای ورود آن رسالت به داخل زندان نبود الا با داخل شدن یوسف به زندان. و در آخر دعوت یوسف برای توحید موقع خاص برای خود در مجتمع خارج از زندان پیدا نمی کند. و طریق خود را در قلب مردم بعد از ورود یوسف به زندان پیدا می کند و دعوت توحیدی از زندان آغاز حقیقی پیدا می کند و در آنجا کسی است که به او ایمان می آورد و نصرتش دهد.

و این شخص زندانی که ایمان آورد وقتی فرصت مناسبی پیدا کرد انهم با دیدن خواب صادقه آن بادشاه دعوت را نصرت داد و این مومن به حساب اهل مادیات خود را به خطر افکند زیرا مخالف رای علمای دربار سخن گفت و وقتی انها می گفتند:

﴿قَالُوا أَضْغَاثُ أَحْلَامٍ وَمَا نَحْنُ بِتَأْوِيلِ الْأَحْلَامِ بِعَالَمِينَ﴾ (۱)

(خواب بریشانی است و ما تعبیر خواب بریشانی نمی دانیم).

آن مومن یوسف را در دربار و نزد علماء یاد می کند ...

﴿وَقَالَ الَّذِي نَجَا مِنْهُمَا وَادَّكَرَ بَعْدَ أُمَّةٍ أَنَا أُنَبِّئُكُمْ بِتَأْوِيلِهِ فَأَرْسِلُونِ﴾ (۲)

(... زندانی که از زندان نجات یافته بود به یاد یوسف افتاد و گفت من شاه را به تعبیر این خواب آگاه می سازم مرا نزد یوسف فرستید که از او باز جویم) و به زندان می رود و خطاب به یوسف متهم از طرف عزیز مصر و زندانی شده او می گوید. انهم در محضر زندانبانان و زندانیان دیگر

﴿يُوسُفُ أَيُّهَا الصِّدِّيقُ أَفْتِنَا فِي سَبْعِ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ يَأْكُلُهُنَّ سَبْعُ عِجَافٍ وَسَبْعِ سُنبُلَاتٍ خُضْرٍ وَأُخْرَىٰ بَسَاتٍ لِّعَلِّيٰ أَرْجِعُ إِلَى النَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَعْلَمُونَ﴾ (۳)

(یوسف ای صدیق که هر چه می گوی راست است ما را به تعبیر این خواب آگاه ساز که هفت گاو فربه را هفت گاو لاغر خوردند و هفت خوشه سبز را هفت خوشه خشک نابود ساختند باشد که از پیش تو نزد مردم باز گردم و همه آن را بدانند). حال نه فقط به تعبیر

(۱) یوسف: ۴۴.

(۲) یوسف: ۴۵.

(۳) یوسف: ۴۶.

خوابت آگاه هستند بلکه به صدق تو و رسالتی که از خداوند داری آگاهند و می دانند چه ظلمی به تو شده است.

ایمان این زندانی باعث شد یوسف را دربار یاد کند انهم به رغم خطورات احتمالی. و در نتیجه زندان مکان. یا ظرفی بود که دعوت یوسف، مسیر توحیدی به قلوب مردم در مصر را باز کرده و به او ایمان بیاورند و موحد شوند. و کسانی از قصر بودند که به این دعوت ایمان آورده، و حتی ایمان آنها تا ظهور رسالت حضرت موسی علیه السلام استمرار داشت.

و این ایمان مومن ال فرعون در زمان موسی که یوسف را یاد می کند که رسولی از طرف خداوند است و به او رسالتش ایمان دارد ﴿وَلَقَدْ جَاءَكُمْ يُوسُفُ مِنْ قَبْلِ الْبَيِّنَاتِ فَمَا زُتُمْ فِي شَكٍّ مِمَّا جَاءَكُمْ بِهِ حَتَّى إِذَا هَلَكَ قَلْتُمْ لَنْ نُبْعَثَ اللَّهَ مِنْ بَعْدِهِ رَسُولًا كَذَلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ مُرْتَابٌ﴾ (۱)

(و یوسف قبل از این با روشنگری (ایات) از طرف خداوند آمد و شما در شک بودید تا وقتی که از دنیا رفت گفتید که دیگر خداوند بعد از او رسولی را مبعوث نمی کند و این گونه خداوند اسراف کاران را گمراه می کند).

## روشنگری ایات و بینات

﴿ثُمَّ بَدَأَ لَهُمْ مِنْ بَعْدِ مَا رَأَوْا الْآيَاتِ لَيْسُ جِنَّةً حَتَّى حِينٍ﴾ (۱)

(با آنکه ایاتی را بر باکدامنیوسف دیدند باز صلاح دانستند یوسف را چندی زندانی کنند).

﴿وَلَقَدْ جَاءَكُمْ يُوسُفُ مِنْ قَبْلِ الْبَيِّنَاتِ فَمَا زُتُمْ فِي شَكٍّ مِمَّا جَاءَكُمْ بِهِ حَتَّى إِذَا هَلَكَ قَلْتُمْ لَنْ نُبْعَثَ اللَّهَ مِنْ بَعْدِهِ رَسُولًا كَذَلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ مُرْتَابٌ﴾ (۱)

(۱) غافر: ۳۴.

(۲) یوسف: ۳۵.

(۳) غافر: ۳۴.

یوسف قبل از این با روشنگری (ایات) از طرف خداوند آمد و شما در شک بودید تا وقتی که از دنیا رفت گفتید که دیگر خداوند بعد از او رسولی را مبعوث نمی کند و این گونه خداوند اسراف کاران را گمراه می کند).

ایات و نشانه های که با یوسف به اذن خداوند آمدند عصای نبود که به مار تبدیل شود و دستی نبود که نور دهد یا دریای را بشکافد، بلکه بیراهنی بود که حق یوسف را ظاهر کرد. و این توفیق و تسدید الهی که در مسیر یوسف اتفاق افتاد و به ذات باره شدن بیراهن ایاتی بودند که همراه یوسف بود کجایند که ببینند ایات خداوند را و ببینند و بدانند که یوسف فرستاده خداست.

ولی انهای که این ایات را میدیدند و در کنار یوسف قرار داشتند اینها را بعنوان ایات و نشانه ای از خدا نمیدیدند و با آنکه ایاتی را بر باکدامنیوسف دیدند باز صلاح دانستند یوسف را چندی زندانی کنند...

نقل از امام صادق علیه السلام که می فرمایند: (تفسیر ایه: با آنکه ایاتی را بر باکدامنیوسف دیدند باز صلاح دانستند یوسف را چندی زندانی کنند. این ایاتی که دیدند شهادت ان نوزاد و بیراهن باره شده ازبشت. وبعد از ان حمله ان زن به سمت درب. هنگام حمله ان به یوسف و ممانعت کردن از طرف یوسف، بر شوهرش بافشاری کرد که او را به زندان افکند و دو نفر با او در زندان بودند یکی از انها نانوا و دیگری صاحب شراب و کسی که به دروغ ادعای خواب صادق را داشت نانوا است) (۱).

و این ایات تنها دلیل رسالت یوسف جهت ادعای رسالت خویش نبود بلکه دعوت او مانند سایر دعوت انبیاء که متکفل ان بودند می باشد و دلایل انها را جهت دعوت به توحید داشت. و ان دلیل واحد انها که با ان آمده اند

﴿قُلْ مَا كُنْتُ بِدُعَا مِنَ الرَّسُلِ﴾ (۱)

(بگو من از رسولانی نیستم که نمی دانم با من و شما چه می کنند).

و اما طریق روشن انبیاء (وصیت یا نص صریح، علم و حکمت و بیعت گرفتن برای خداوند یا صاحب ملک خداوند است و اینکه حاکمیت از ان اوست) و این ایات روشن

(۱) تفسیر قمی: ج ۲ ص ۳۴۴.

(۲) احقاف: ۹.

که انبیاء با ان می آمده اند یوسف علیه السلام نیز با این سه ایه روشن آمد (یوسف قبل از این با روشنگری (ایات) از طرف خداوند آمد).

اما قبل از اینکه ببینیم کی و چگونه و یا چه موقع یوسف با این نشانه ها آمد ، عموما باید این نشانه ها را در مسیر دعوت الهیوسف علیه السلام بشناسیم.

﴿أَلَمْ تَرَوْا أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعْمَهُ ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا هُدًى وَلَا كِتَابٍ مُنِيرٍ \* وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوْ لَوْ كَانَ الشَّيْطَانُ يَدْعُوهُمْ إِلَىٰ عَذَابِ السَّعِيرِ \* وَمَنْ يُسَلِّمْ وَجْهَهُ إِلَى اللَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ وَإِلَى اللَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ﴾ (۱)

(ایا شما مشاهده نمی کنید که خدا انواع مو جودات که در اسمانها وزمین است برای شما مسخر کرده و نعمتهای ظاهر وباطن خود را برای شما فراوان نموده. با وجود این برخی از مردم بی خبر از کتاب روشن حق از روی جهل و گمراهی در دین خدای متعال مجادله می کنندو چون به این مردم بگویند که بیاید از کتابی که خداوند برای هدایت خلق فرستاده بیروی کنید جواب دهند ما تنها از طریقی که بدران خودرا بر ان یافته ایم بیروی می کنیم ایا هرچند بدرانتان را شیطان به دوزخ بخواند باز بیرو انها می شوید؟ وهرکس روی تسلیم و رضا بسوی خدا آورد و نیکو کار باشد چنین کس به محکم ترین رشته الهی چنگ زده بدانید که بایان کارها بسوی خداست).

دعوت حق امکان ندارد تنها باشد. و همراه او دعوت به باطل و معارض هم هست ، و از روز اول که در ان نبی وصی خود را به امر خداوند انتخاب می کند. مدعی باطل هم خود را اشکار می کند و معارض دعوت حق می شود و می بینیم که ادم علیه السلام اولین نبی مبعوث شده وقتی وصی بعد از خود را به امر خدا انتخاب می کند و ان هابیل بود قابیل برادرش به دعوت حق خداوند اعتراض می کند و ادعای می کند که خلافت حق اوست. و حتی باوجود انکه قربانی را برای اتمام حجت خدا انتخاب می کنند که هرکس قربانی او را خدا قبول کند او خلیفه خداوند است باز هم قابیل اعتراض می کند و این ایه را نشانه از خداوند قبول نمی کند که هابیل وصی و خلیفه است بس جلو رفته و هابیل را که وصی



خداست تهدید به مرگ می کند سبب او را بدون هیچ شک و تردید و یا ترس از خداوند به قتل می رساند ...

﴿وَاتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ ابْنِي آدَمَ بِالْحَقِّ إِذْ قَرَّبَا قُرْبَانًا فَتُقْبِلُ مِنْ أَحَدِهِمَا وَلَمْ يُتَقَبَلْ مِنَ الْآخَرِ قَالَ لَأَقْتُلَنَّكَ قَالَ إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ \* لَنْ نُسْطِ إِلَيْكَ لَتَقْتُلَنِي مَا أَنَا بِبَاسِطِ يَدَيْ إِلَيْكَ لَأَقْتُلَنَّكَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ \* إِنِّي أُرِيدُ أَنْ تَبُوءَ بِإِثْمِي وَإِثْمِكَ فَتَكُونَ مِنْ أَصْحَابِ النَّارِ وَذَلِكَ جَزَاءُ الظَّالِمِينَ \* فَطَوَّعَتْ لَهُ نَفْسُهُ قَتْلَ أَخِيهِ فَقَتَلَهُ فَأَصْبَحَ مِنَ الخَاسِرِينَ﴾ (۱)

( و بخوان بر آنها به حقیقت و راستی حکایت فرزندان ادم را که تقرب به قربانی جستند از یکی پذیرفته شد و از دیگری پذیرفته نشد گفت من تو را البته خواهم کشت گفت که خدا قربانی متقیان را خواهد پذیرفت اگر تو به کشتن من دست بر اوری من هرگز به کشتن تو دست دراز نخواهم کرد که من از خدای جهانیان می ترسم من می خواهم که گناه کشتن من و گناه مخالفت هر دو به تو باز گردد تا اهل آتش جهنم شوی که ان آتش جزای ستمکاران عالم است بس از این گفتگو هوای نفس او را به کشتن برادرش ترغیب نمود تا او را به قتل رساند و بدین سبب از زیانکاران گردید نگاه خدا کلاغی را برانگیخت که زمین را با چنگال گود نماید تا به او بنماید که چگونه بدن مرده برادر را زیر خاک بنهان سازد با خود گفت ای وای بر من ایا من از ان کلاغ عاجزم تا مانند او جسد برادرم را زیر خاک بنهان کنم و از این کار بسیار بشیمان شد بدین سبب بر بنی اسرائیل چنین حکم نمودیم که هر که نفسی را بدون حق قصاص و یا بی انکه فتنه و فسادی در روی زمین کند به قتل رساند مثل ان باشد که همه مردم را کشته و هر کس نفسی را حیات بخشد مثل ان است که تمام مردم را حیات داده و هر اینه رسولان ما بسوی خلق با ادله و معجزات آمدند برای اصلاح خلق و بسیاری از مردم بعد از فرستادن رسول باز روی زمین بنای افساد و سرکشی گذاشتند).

و این داستان حسادت در داستان برادران یوسف علیه السلام تکرار شد.

بلکه در زمان کلیه انبیاء و اوصیاء خدا تکرار می شود. و همانگونه که خداوند سبحان وصی خویش را انتخاب می کند. ابلیس (لع) از سربازانش کسی را جهت معارض دعوت حق انتخاب می کند.

خداوند هابیل را انتخاب می کند و ابلیس ملعون قابیل را جهت اعتراض بر داعی خداوند انتخاب می کند. و خداوند محمد عليه السلام را انتخاب می کند و ابلیس مسیلمه و سجاج و اسود و غیرهم را انتخاب می کند تا معارض داعی به دعوت خدا محمد عليه السلام باشند ...

سوالی که بیش می آید اینکه آیا عذری برای کسانی که محمد عليه السلام را ترک گفته اند انهم بخاطر اینکه در زمان او بیشتر از یک دعوت حق بوده و نتوانستن حق را از باطل تشخیص دهند باقیمی ماند؟؟؟

حق اینکه عذر هیچکس قبول نیست و مسیر آنها جهنم است مانند ان مدعیان دروغین رسالت و نبوت باطل و زور.

سبس آیا خداوند قانونی را برای شناخت داعی حق وضع کرده است که با ان خلیفه و وصی را در هر زمان بشناسیم؟ زیرا او حجت خداوند در زمین بر بندگان می باشد. و طاعت او طاعت خداست و معصیت او معصیت خداوند است...

وایمان به او و تسلیم او همان ایمان به خدا و تسلیم خداوند است و کفر و روگردانی به او کفر و روگردانی از خداوند است.

یا اینکه خداوند بندگان را بی راهنما تنها گذاشته. مانند کسی که سکان کشتی را ازاد گذاشته باشد (حاشا لله سبحانه و تعالی) که او حکیم مطلق است و همه چیز را مقدر کرده است انهم با بهترین تقدیر ﴿وَكُلُّ شَيْءٍ عِنْدَهُ بِمِقْدَارٍ﴾<sup>(۱)</sup>... و همه چیز در علم ازلی خدا معین است).

﴿عَالِمِ الْغَيْبِ لَا يَعْزُبُ عَنْهُ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ وَلَا أَصْغَرُ مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْبَرُ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ﴾<sup>(۱)</sup>

(... و او بر غیب جهان آگاه است و مقدار ذره یا کمتر و بیشتر از ذره ای از موجودات عالم در همه اسمانها و زمین نیست جز آنکه در کتاب علم ازلی حق اشکار است).

و نتیجه که باید داشت این است که حکمت در ان است که باید یک قانونی جهت معرفت خلیفه خدا در زمین و در کل زمان باشد، و این قانون از ابتدای خلقت، خداوند ان را قرارداد داده است و از روز اول که خداوند خلیفه خود را در زمین قرار داده است ان قانون

(۱) رعد: ۸.

(۲) سبأ: ۳.

وضع شده است. و نمی توان گفت این قانون بصورت اضطراری در یکی از رسالتهای خود که بعد از انتخاب ادم خلیفه خویش اتفاق افتاده است. انهم به جهت وجود مکلفین در آن زمان برای مثال که برای همه به یقین ثابت شده است وجود ابلیس یکی از مکلفین در زمان خلقت اولین خلیفه خداوند در زمین.

و این مکلف به قانونی جهت شناخت صاحب حق الهی می باشد. و گرنه آن خلیفه صاحب حق را عذر می خواست زیرا وسیله ی برای شناخت آن نداشت یا قانونی نداشت که با آن بتواند این خلیفه منصب شده از خداوند را تشخیص و تمیز دهد.

به یقین می توان گفت و همانگونه که در تاریخ هم آمده است و برای همه روشن شده آنکه در اولین روزی که خداوند خلیفه خود را در زمین نصب می کند این است که - خداوند در محضر ملائکه و ابلیس نص صریح داشت که ادم خلیفه او در زمین است.

- بعد از خلق ادم کلیه اسماء را به او یاد داد.

- بعد از آن خداوند به تمام کسانی که آن موقع او را عبادت می کردند. ملائکه و ابلیس دستور داد بر ادم خلیفه خدا سجده کنند، و خداوند فرمود:

﴿وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَيَحْنُ نُسَبَّحُ بِحَمْدِكَ وَتُقَدَّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ \* وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾ (۱)

(بیادار نگاه که خداوند فرشتگان را فرمود من در زمین خلیفه ای خواهم گماشت گفتند بروردگارا ایا کس را خواهی گماشت که در زمین فساد کنند و خونها ریزند و حال آنکه ما خود تورا تسبیح و تقدیس می کنیم خداوند فرمود من چیزی را می دانم که شما نمی دانید \* و خداوند همه اسماء را به ادم داد نگاه حقایق آن اسماء را در نظر آن فرشتگان بدید آورد و فرمود اگر شما در دعوی خود صادقید اسماء اینان را بیان کنید \* فرشتگان عرضه داشتند ای خدای باک و منزّه ما نمی دانیم جز آنچه تو خود به ما تعلیم فرمودی توی دانا و حکیم).

﴿فَإِذَا سُوِّتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ﴾ (۱)

(بس چون انرا معتدل بیاریم و در ان روح خویش بدمم همه بر او سجده کنید).

﴿وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ كَانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ أَفَتَتَّخِذُونَهُ وَذُرِّيَّتَهُ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِي وَهُمْ لَكُمْ عَدُوٌّ بِئْسَ لِلظَّالِمِينَ بَدَلًا﴾ (۱)

(یاد ار وقتی را که به فرشتگان فرمان دادیم همه بر ادم سجده کنید و انها تمام سر بر سجده آوردند جز شیطان که از جن بود بدین جهت از اطاعت خدا سرپیچی کرد ایا مرا فراموش کرده و شیطان و فرزندانش را دوست خود گرفته اید در صورتیکه انها شما را دشمنند و ظالمان که به جای خدا شیطان را برگزیدند بد مبادلی کردند) (۱).

این سه مورد همان قانون خداوند سبحان برای معرفت حجت یا خلیفه خداوند در زمین است. و این سه امر سنت خداوند سبحان برای معرفت خلیفه از روز اول خلقت است. و ادامه دارد و باقی خواهد ماند تا اتمام دنیا و قیام ساعت.

﴿سُنَّةَ اللَّهِ فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا﴾ (۱)

(این سنت خداست که در همه ادوار امم گذشته بر قرار بوده و هرگز مبدل نخواهد گشت).

﴿سُنَّةَ اللَّهِ الَّتِي قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلُ وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا﴾ (۱)

(سنت الهی بر این بوده و ابدا در این سنت خدا تغییری نخواهی یافت).

(۱) حجر: ۲۹.

(۲) کهف: ۵۰.

(۳) در اینجا باید ملتفت شویم که این ایه کریمه نصی صریح و روشن بر حاکمیت خداوند است که روشن می کند هر که ان را قبول کرد و انها ملائکه بودند و کس که ان را رد کرد و قبول نداشت ابلیس است و بعد از این هر که این حاکمیت مطلق خداوند را قبول نداشته باشد اخر این ایه بر او مطابقت می کند یعنی ابلیس و فرزندانش را دنبال کرده و خدا را فراموش کردند ( شیطان و فرزندانش را دوست خود گرفته اید در صورتیکه انها شما را دشمنند و ظالمان که به جای خدا شیطان را برگزیدند بد مبادلی کردن).

(۴) احزاب: ۶۲.

(۵) فتح: ۲۳.

همگونه اگر شخصی شرکت تولیدیا مزرعه و یا کشتی دارد که در آن کارگرانی باشند که برای او کار می کنند باید کسی را از آنها انتخاب کند که مسئول و رئیس آنها باشد و باید این شخص را با اسم انتخاب کند و گرنه گرفتاری بیش می آید و این شخص باید اعلی تر و بهتر از همه باشد و آنها را امر به طاعت صاحب شان گرداند تا همه امر او را اطاعت کنند تا نتیجه مطلوب را بدست آورد و اگر این شخص در یکی از این اموری کارها کوتاهی کند حکمت او تبدیل به سفاهت می گردد. بس چگونه است که مردم جایز کرده اند خداوند در یکی از این سه امور کوتاهی کرده باشد، و او حکیم مطلق است.

اگر با اندکی تفصیل به این قانون الهی بنگریم می بینیم که این نص صریح الهی بر آدم تبدیل به وصیت شده است. چون وجود خلیفه قبل بر وصی بعد خود به امر خدا وصیت می کند. و این ضمن واجبات آن خلیفه خدا در زمین است.

﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا﴾ (۱)

(خداوند شما را امر کرده که امانات را به اهلشان باز گردانید).

اما تعلیم آن اسماء به آدم مراد معرفت حقیقت آن اسماء الهی و تحلی و متجلی شدن در آنها می باشد. تا خلیفه خداوند در زمین گردد. و وقتی به ملائکه حقیقت اسماء را گفت یه آنها معرفت آن را داد که آنها از این اسماء خلق شده اند. چون خداوند آنها را به آدم یاد داده و او به ملائکه یاد داد.

و اما امر سوم: در این قانون امر خداوند سبحان سجود ملائکه و ابلیس به آدم بود.

این امر ممارست عملی بود بر اینکه خلیفه در دور کسی باشد که به امر آن مستخلف قیام کرده است و ممارست عملی بر عمال خداوند سبحان (ملائکه) بر اینکه دور خود یعنی عامل و متعلم نزد این خلیفه (ادم) قرار گیرند و این امر ثابت میکند که حاکمیت و ملک خداوند با طاعت خلیفه او در زمین تحقق مییابد.

و اینگونه امر مرسلین و از آنها چون حضرت محمد صلی الله علیه و آله این پرچم را بالا می بردند که حاکمیت یا بیعت و ملک از آن خداست و با کسانی مواجه می شوند که حاکمیت را از آن مردم می دانند و حاکمیت خداوند را قبول نمیدانند و رسل همیشه متهم هستند به خاطر اینکه حق را خواستار هستند و با این مردم مواجه می شوند. مثلاً در مورد حضرت

عیسی علیه السلام گفتند که آمده تا ملک بنی اسرائیل را مطالبه کند، و در مورد حضرت محمد صلی الله علیه و آله گفتند که نه بهشت و نه آتش جهنم بلکه مملکت را می خواهد، یعنی محمد صلی الله علیه و آله ملک را برای خویش و خانواده اش می خواهد و در مورد حضرت علی علیه السلام گفتند او حریص بر ملک می باشد؛ ولی در حقیقت هر کس احوال حضرت عیسی و محمد صلی الله علیه و آله یا علی علیه السلام را تبعیت کرده می بیند که آنها از دنیا گذشته و آن را با هر چه در آن است از مال و جاه ترک کرده اند؛ ولی این امر خداوند است برای آنها، که ملک او را مطالبه کنند. و آنها می دانند که مردم این ملک را به آنها نمی دهند. و می دانند که مورد تمسخر و استهزاء و هتک حرمت و زندان و قتل قرار می گیرند. و این شبیه عیسی علیه السلام بر او تاجی از خار می گذارند و او را مورد تمسخر قرار می دهند و آن هم قبل از اینکه به صلیب کشیدنش و امام علی علیه السلام در ب حیاتش را می شکنند و پهلوی زوجه اش حضرت زهراء علیها السلام را می شکنند و او را از خانه اش به بیرون می کشند و شمشیرها را بطرفش گرفته اند.

و حضرت موسی ابن جعفر علیه السلام وقتی فدک را علامت گذاری می کند که این ملک و حاکمیت خداوند در زمین است تا هنگام وفاتش زندانی میشود و با وجود همه اینها بیشتر جهال امرشان را مشتبه کرده و می گویند مطالبه حق ملک خداوند شبهه است برای گرفتن حکومت و خلافت آنها. و خداوند عذر آنها را قبول نمی کند چون با صاحب حق خداوند مواجه شده اند و می گویند حيله اي است جهت گرفتن مملکت و حکومت است. و حق این است که اگر خلیفه ی خدا در زمین طالب دنیا یا مملکت است این امر را مطالبه نمی کرد چون می داند این مطالبه سبب هتک حرمت او مورد استهزاء قرار گرفتن اوست آنهم به جهت اینکه او طلب دنیا است یا طریقی دیگر را می گرفت که تمام مردم آن را بشناسند ولی از آن غافلند و آن طریق ای است که با آن آخرین به این ملکنیوی رسیده اند با خدعه و غش یا قتل و حشمت پس امام علی علیه السلام مطالب ملک می کند و می فرماید که من وصی حضرت محمد صلی الله علیه و آله و خلیفه خدا در زمینم و در قبال کسی که به ملک دنیوی می رسد مانند ابوبکر پسر ابی قحافه می گویند مرا رها کنید من بهتر از شما نیستم. آیا امام علی علیه السلام طالب دنیا بود یا ابن ابی قحافه زاهد به ملک دنیوی است و منکر حق وصی و منکر وصیت پیامبر شد آنهم بخاطر ملک دنیوی؟! شما را چه شد چگونه حکم می کنید؟؟؟

و این وصیت مخصوصاً کلیه اوصیا با آن آمده اند و بر آن تاکید داشته اند حتی در مشکل ترین مواقع.. امام حسین علیه السلام در کربلا می گوید در تمام دنیا بگردید آیا نزدیکتر از من به حضرت محمد صلی الله علیه و آله میابید من تنها فرزند محمد صلی الله علیه و آله در زمین هستم. و اینجا تاکید بر وصیت می کرد و نص الهی دارد که

﴿ذُرِّيَّةٌ بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾ (۱)

فرزندانی هستند برخی از نسل برخی دیگر و خدا به اقوال و احوال همه شنوا و داناست). کسانی که مفهوم این آیه را تدبر می کنند می دانند که حسین علیه السلام میگوید که وصایا محصور به من است چون او تنها ترین این ذریه است. حالا برمی گردیم به داستان یوسف علیه السلام می بینیم که...

### - وصیت: در قول یعقوب علیه السلام به یوسف :

﴿وَكَذَلِكَ يَجْتَبِيكَ رَبُّكَ وَيُعَلِّمُكَ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ وَيُتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَعَلَىٰ آلِ يَعْقُوبَ كَمَا أَتَمَّهَا عَلَىٰ أَبَوَيْكَ مِنْ قَبْلِ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ إِنَّ رَبَّكَ عَلِيمٌ حَكِيمٌ﴾ (۱)

و این تعبیر خواب توست که خدا تو را برگزیند و علم تاویل خوابها یاموزد و نعمت لطفش را در حق تو و آل یعقوب مانند بدرانت ابراهیم و اسحاق تمام گرداند و رسالت و سلطنت را هر دو به تو مرحمت فرماید که او دانا و حکیم است) پس یعقوب بر ایوسف روشن می کند که او وصیش میباشد و استمرار دعوت ابراهیم علیه السلام است.

و گفته یوسف علیه السلام

﴿وَاتَّبَعْتُ مِلَّةَ آبَائِي إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ مَا كَانَ لَنَا أَنْ نُشْرِكَ بِاللَّهِ مِنْ شَيْءٍ ذَلِكَ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ عَلَيْنَا وَعَلَى النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ﴾ (۱)

از این بدرانم ابراهیم خلیل و یعقوب بیروی کردم در این ما هرگز نباید چیزی با خدا شریک گردانیم و احدی را موثر در کار فرینش ندانیم و توحید فضل و عطای خداست بر

(۱) آل عمران: ۳۴.

(۲) یوسف: ۶.

(۳) یوسف: ۳۸.

ما و بر همه مردم لیکن مردمان شکر این عطا را به جا نمی آورند (یوسف تاکید دارد که نسب او به انبیاء بازمی گردد و خط و سیر طبیعی استمرار دعوت آنهاست).

### - علم: در گفته یوسف که :

﴿قَالَ لَا يَأْتِيكُمَا طَعَامٌ تُرْزَقَانِهِ إِلَّا تَبَاتُكُمَا بِتَأْوِيلِهِ قَبْلَ أَنْ يَأْتِيَكُمَا ذَلِكُمَا مِمَّا عَلَّمَنِي رَبِّي إِنِّي تَرَكْتُ مِلَّةَ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ﴾ (۱)

(باسخ آنها را گفت من شما را از ان بیش که طعام اید و تناول کنید به خوابتان آگاه می سازم که این علم را خدا به اموخته است زیرا که من ایین گروهی که به خدا بی ایمان و به آخرت کافرند را ترک گفته ام).

و گفته او که :

﴿... تَزْرَعُونَ سَبْعَ سِنِينَ دَابًّا فَمَا حَصَدْتُمْ فَذَرَوْهُ فِي سُنْبُلِهِ إِلَّا قَلِيلًا مِمَّا تَأْكُلُونَ \* ثُمَّ يَأْتِي مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ سَبْعٌ شِدَادٌ يَأْكُلْنَ مَا قَدَّمْتُمْ لَهُنَّ إِلَّا قَلِيلًا مِمَّا تَحْصِنُونَ \* ثُمَّ يَأْتِي مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ عَامٌ فِيهِ يُغَاثُ النَّاسُ وَفِيهِ يَعْرِوْنَ﴾ (۲)

(باید هفت سال متوالی زراعت کنید هر خرمن را که درو کنید جز کمی که قوت خود می سازید همه را با خوشه در انبار ذخیره کنید \* چون بعد از ان قحطی بیش اید که ذخیره شما به مصرف قوت مردم برسد که گرسنه نمیرند جز اندکی که در انبار نگهدارید).

و گفته او که :

﴿قَالَ اجْعَلْنِي عَلَى خَزَائِنِ الْأَرْضِ إِنِّي حَفِيظٌ عَلِيمٌ﴾ (۳)

(مرا به خزانه داری مملکت منصوب دار که من در حفظ دارئی و مصارف ان دانا و بصیرم).

(۱) یوسف: ۳۷.

(۲) یوسف: ۴۷-۴۹.

(۳) یوسف: ۵۵.



## - بیعت از ان خداست: در گفته یوسف که:

﴿يَا صَاحِبِي السِّجْنِ أَرْبَابٌ مُتَفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمِ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ \* مَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا أَسْمَاءٌ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ إِنْ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾ (۱)

(ای رفیقان من که در زندان با من هستید آیا خدایان متفرق بی حقیقت موثرتر اند یا خداوند یکتای قهار\* آنچه غیر از خدا می برستید اسماء بی حقیقت و الفاظ بی معنی هستند که شما وبدرانتان ساخته اید خدا هیچ نشانه الهیت و کمترین اثر خالقیت در ان خدایان باطل ننهاده و تنها حاکم فرمای عالم خداست و امر فرموده که جز ان ذات باک یکتا کسی را نبرستید این توحید ائین محکم است لیکن اکثر مردم از جهالت بر این حقیقت آگاه نیستند).

## روشنگری

### بعد از قانون معرفت حجت خدا

بعد از انکه دانستیم که قانونی از خداوند سبحان وجود دارد که با آن خلیفه خدا را بشناسیم و در قرآن کریم یاد شده است و تمام انبیاء و مرسلین با این قانون آمده اند حتی حضرت یوسف علیه السلام نیز با این قانون آمده؛ پس نیازمند و محتاج این قانون هستیم که با آن قانون الهی در زمان ظهور مقدس (زمان یوسف آل محمد صلی الله علیه و آله) او را بشناسیم و به آن عمل کنیم. زیرا کسی که به این قانون عمل نکند از سربازان ابلیس خواهد بود همانگونه که روشن شد و در انجیل می بینیم که حضرت عیسی علیه السلام تاکید می کند که انبیاءی سابق از بنی اسرائیل او را ذکر کرده اند و بشارت او را داده اند و به او وصیت کرده اند. و او نیز هم با علم و حکمت آمد و پرچم بیعت از ان خداست؛ و اینکه ملک، ملک خداست و حاکمیت از ان اوست؛ و ملک خداوند و حاکمیت خداوند سبحان را مطالبه می کرد.

همانگونه در کلام اهل بیت می بینیم بیش از چند روایت در مورد قانون الهی را تاکید می کنند تا شیعیان آنها گمراه نشوند. ولی با کمال تأسف می بینیم که کسانی که ادعای تشیع می کنند در آخر زمان روایت آنها را منکر و کافر شده اند و از کلام اهل بیت و قرآن باز مانده و تبعیت علمای غیر عامل را در پیش گرفتند و آنها را گمراه کرده اند و حق و باطل را غاطی کرده و قانونی جهت معرفت حجه خدا و خلیفه برایشان نماند.

با وجود اینکه این قانون معرفت حجه در قرآن یاد شده تا با آن وصی و خلیفه خدا را بشناسیم چون این خلیفه برای امتحان مردم آمده است و در قرآن این قانون را کاملاً با وضوح روشن کرده است تا کسانی که ادعای شیعه‌آل محمد عليه السلام و عامه اصحاب ادیان الهی این قانون را مشاهده کنند و خود را از آتش جهنم نجات دهند. پس صاحب حق الهی وصی قربانی شوند<sup>(۱)</sup>. برای انبیاء خدا و رسولانش وقتی در آخر زمان با این سه مورد آمد و آنها هم این هستند که:

وصیت: یعنی گذشتگان به آن وصیت کرده اند و در موردش نص صریح دارند با اسم، صفت و مسکن شخص مورد نظر. همانگونه که در مورد پیامبر اسلام انبیاء گذشته به آن وصیت کرده اند با نام و صفت و اینکه سوار بر شتر و مسکن او در فاران یا همان مکه و اطراف آن. و روایتی که در مورد وصی آخر زمان با اسم و صفت و مسکن آمده زیاد می باشد.

علم و حکمت: همانگونه که پیامبر عليه السلام با علم و حکمتی آمده است؛ خدا می فرماید:

---

(۱) عیسی عليه السلام فرمود: - و اما من حالا می روم بسوی کسی که مرا ارسال کرده و کسی از شما از من سوال نکند کجا می روم؛ ولی این را به شما می گویم چون قلب شما را حزن بر کرده است؛ ولی حق را به شما می گویم بهتر آن است که بروم زیرا اگر حرکت نکنم قربانی شونده برای شما نمی آید \* ولی اگر من بروم او را برای شما ارسال می کنم؛ و هرگاه او بیاید عالم را بر گناهانش رسوا می کند؛ و بر برائت؛ و بر دینونه \* اما گناه آنها (به من مومن نیستند) و اما برائت (رفتن من بسوی بدرم و نیز شما مرا نمی بینید) و اما دینونه (ریس این عالم مدیون است) من امور زیادی دارم که بشما بگویم ولی قدرت تحمل آن را حالا ندارید و هرگاه صاحب روح حق آمد شما را هدایت می کند به کل حق زیرا او از خود سخن نمی گوید بلکه آنچه را که می شنود می گوید) انجیل یوحنا - اصحاح ۱۶.

﴿هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ﴾ (۱)

(اوست خدائی که میان امتهای امی بیغمبری بزرگوار از همان مردم برانگیخت تا بر آنان وحی خدا تلاوت کند و آنها را باک سازد و شریعت و احکام سماوی و حکمت را به آنها بیاموزد با اینکه بیش از این در ورطه جهالت و گمراهی بودند).

واین پیامبر همان محمد ابن عبدالله صلی الله علیه و آله رسولی برای این امت اولی است و بعد می فرماید:

﴿وَأَخْرَجْنَا مِنْهُمْ لَمَّا يَلْحَقُوا بِهِمْ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾ (۲)

(و قومی در آخر از خودشان (هدایتگری) آنها را هدایت دهد که او همه کارش به حکمت و مصلحت است).

واین رسول فرستاده شده در آخرین همان مهدی اول از نسل امام مهدی علیه السلام است و از طرف امام مهدی علیه السلام ارسال می شود. و حتماً علم کتاب و حکمتی که محمد صلی الله علیه و آله که در آسمان نام او احمد است می آورد و به مردم یاد می دهد. و نیز مهدی اول در زمین نامش احمد و در آسمان محمد است. چون او انعکاس صورتی از محمد صلی الله علیه و آله است و لابد مبعوث میشود همانگونه که محمد صلی الله علیه و آله مبعوث شد. و اذیت و اذر می بیند همانگونه که رسول اکرم اذیت و اذر کشید پس باید قریش و حلفای آنها وجود دارند؛ و ام القریه هجرت مدینه ای نیز هست و آنچه در زمان محمد صلی الله علیه و آله و دعوت او اتفاق افتاده اتفاق خواهد افتاد؛ فقط مصداق آنها تبدیل شده است مثال آن مانند اینکه بگوییم این وان و اینها و آنها یکی است...

(۱) جمعه: ۲.

(۲) جمعه: ۳.

## حاکمیت خداوند:

مطالبه حاکمیت خداوند باید تحقق یابد آنهم در زندگی روز مره ما به شکلی که صاحب حق الهی حکمت و علم و معرفتش به عاقبت امور آشکار گردد. خداوند را شکر می کنید که این اتفاق افتاده است و تمام علمای غیر عامل مردم را به حاکمیت انسانها دعوت کردند. که همان شورای سقیفه آخر الزمان است (انتخابات در عراق امریکا و علمای آخر الزمان) و تنها وصی امام زمان علیه السلام بفضل خدا راضی به آن نمی شود؛ الا به حاکمیت خدا. و ملک او را از طریقی که محمد و آل محمد علیهم السلام انرا گفته اند دور نمیسازد.

اما علمای غیر عامل (بی عمل) از این مسیر خارج شده و برای مردم روشن شد که صاحب پرچم و حاکمیت رسول اکرم محمد صلی الله علیه و آله همان (بیعت ازان خداوند است) را وصی او؛ تنها حرکت می دهد. و بقیه مردم پرچم انتخابات و حاکمیت مردم را به دست گرفته و این بیعت در گلویشان مانده که با طاغوت بیعت کرده آنهم با رضایت کامل بلکه حتی مردم را به این دعوت کرده. و مردم به این سبب گول خورده که خداوند از این عملها راضی خواهد شد. با وجود اینکه اهل البیت این را روشن کرده انهم با وضوح کامل و بهترین شاهد به این خون شهید کربلاست. وقتی فاطمه زهراء علیها السلام حق امام علی علیه السلام را پایمال شده می دید قوم را مورد خطاب قرار می دهد و می گویند: (أما لعمر إلهك لقد لقحت فنظرة ريثما تنتج ، ثم احتلبوا طلاع القعب دما عبيطا وزعافا ممقرا ، هنالك يخسر المبطلون ويعرف التالون غب ما أسس الأولون ، ثم طيبوا عن أنفسكم أنفسا ، واطمأنوا للفتنة جأشا وأبشروا بسيف صارم وهرج شامل واستبداد من الظالمين ، يدع فيئكم زهيدا وزرعكم حصيدا . فيا حسرتي لكم وأنى بكم وقد عميت عليكم أنلزمكموها وأنتم لها كارهون).

(عمر از دست رفته و نتیجه عمل آنها دانه کاشتند که نتیجه آن خونها ریخته شود تا با آن اهل باطل خسران گردند و آخرین خواهند فهمید که اولینها چه دیوار کج و با عیب ساختند... سبب منتظر فتنه ای باشید. و شمشیری برنده؛ و هرج و مرج دامن گیر و استبداد ظالمین بر شما ...).

انها امروز می دانند که تن به چه کاری زده اند و از عاقبت کرده خود آگاهند. و نتیجه آن خون پایمال شده است..

در این حال در روزی شما که در آن هستید تفکر کنید آیا عذابی از خداوند نیست؟؟؟  
در نفس خویش می گوید عذاب از خداست ولی می ترسید به زبان بیاورید تا به شما نگویند (احمد الحسن) فرستادهای از امام مهدی علیه السلام است و این رسالتی از خداوند است و خداوند می فرمایند:

﴿وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولًا﴾

(ما قومی را عذاب نمی دهیم الا رسولی برای آنها فرستادهم و تکذیب شود).  
و اما معجزه مادی به تنهایی مسیر ایمان آوردن انسانها نیست. بلکه خداوند به آن ایمان مادی محض راضی نمی شود. و اگر آن را قبول می کرد ایمان فرعون را بعد از دیدن معجزه مادی قاهر؛ چون باز شدن دریا انهم چون کوه عظیم و آن را لمس کرد قبول می کرد. فرعون گفت:

﴿أَمِنْتُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا الَّذِي آمَنْتُ بِهِ بَنُو إِسْرَائِيلَ وَأَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ﴾ (۱)

(اینک من ایمان آوردم و شهادت می دهم که حقا جز آن کسی که بنی اسرائیل به او ایمان دارند خدائی در عالم نیست و من هم تسلیم فرمان او هستم).

خداوند چنین ایمانی را قبول نمی کند ﴿الآن وَقَدْ عَصَيْتَ قَبْلُ وَكُنْتَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ﴾ (۲)

(اکنون باید ایمان بیاوری؟ در صورتیکه از این پیش عمری را به کفر و نافرمانی زیستی).

خداوند جسد فرعون را بالا آورد تا آیه ای باشد ﴿فَالْيَوْمَ نُنَجِّكَ بِبَدَنِكَ لِتَكُونَ لِمَنْ خَلَقَ آيَةً وَإِنَّ

كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ عَنْ آيَاتِنَا لَغَافِلُونَ﴾ (۳)

(بس ما امروز بدنت را برای عبرت خلق و باز ماندگانت به ساحل نجات می رسانیم و با آنکه بسیاری از مردم از آیات قدرت ما عبرت نگرفته و از خدا غافل هستند).

ولی کسانی که از این آیه نفعی برده اند کم هستند

(۱) یونس: ۹۰.

(۲) یونس: ۹۱.

(۳) یونس: ۹۲.

﴿كثيراً من الناس عن آياتنا لغافلون﴾

(بسیاری از مردم از آیات قدرت ما عبرت نگرفته و از خدا غافل هستند).

معجزه برای هر کس که طلب کند نیست؛ و گر نه تمام مردم ایمان می آوردند آن هم با قهر و اجبار.

وقتی آن معجزه قاهر خداوند را ببینند و ضعف خود را بر اینکه نمی توانند با آن مقابله کنند. ولی این تسلیم نوعی از استسلام بر امر واقع شده است؛ و آن تسلیم کامل به غیب خداوند نیست. و اگر کمی تدبیر کنید معجزات انبیاء را می بینیم که همه آنها متشابه با علمی است که در آن زمان منتشر شده است آمده اند مانند موسی علیه السلام با عصا می آید که تبدیل به مار می شود که در زمان او اشخاص میبودند که این کار را انجام می دادند. و عیسی علیه السلام که بیماران را شفا می دهد در حالی که در زمان او طب و درمان منتشر بود. و حضرت محمد صلی الله علیه و آله با قرآن می آید در حالی که در زمان او شعر و کلام اشتهار بسیار فراوانی داشت و امر و آنچه که در آن است جهت پوشاندن امری است.

خداوند می فرماید:

﴿وَلَوْ جَعَلْنَاهُ مَلَكًا لَجَعَلْنَاهُ رَجُلًا وَلَلَبَسْنَا عَلَيْهِمْ مَا يَلْبَسُونَ﴾ (۱)

(اگر فرشته ای نیز برای رسالت فرستیم هم او را به صورت بشری درآوریم و بر آن همان لباسی که مردان بپوشند بپوشانیم).

و این پوشاندن متشابه چیست الا برای تاویل و تحریف محرفین؛ کسانی که به غیب ایمان نمی آورند و ساحتی برای غیب باقی بماند. ایمان مادی ایمان محض؛ در اسلام نیست.

و خداوند آن را قبول ندارد

﴿قُلْ يَوْمَ الْفَتْحِ لَا يَنْفَعُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِيمَانُهُمْ وَلَا هُمْ يُنظَرُونَ﴾ (۲)

(ای رسول به آنها بگو که روز فتح ایمان آنان که کافر بودند سود نبخشد و با نظر لطف ننگرند).

ایمان کامل ایمان به غیب است که صد درصد میباشد و این ایمان ایمان انبیاء و اوصیاء می باشد.

(۱) انعام: ۹.

(۲) سجده: ۲۹.

و هر چه ایمان با آیات یا اشاره یا اینکه در آن کرامتی باشد یا معجزه مادی داشته باشد آن ایمان مقام پایین تری دارد. و حتی اگر این معجزه قاهری باشد که نتوان در آن تاویلی یا تحریفی شود در این هنگام ایمان و اسلام آن را خداوند قبول نمی کند. همانگونه که ایمان و اسلام فرعون را قبول نکرد زیرا این ایمانایمان به مادیات صددرد است و خداوند مومنین را اینگونه وصف می کند

﴿الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ﴾ (۱)

(کسانی که به جهان غیب ایمان آورده و نماز بجا دارند و از هر آنچه روزیشان کردیم به فقیران انفاق کنند).

﴿إِنَّمَا تُنذِرُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُم بِالْغَيْبِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَمَنْ تَرَكِيَ فَإِنَّمَا يَتَرَكَ لِنَفْسِهِ وَاللَّهُ الْمَصِيرُ﴾ (۱)

(ای رسول تنها آنان را که در غیب از خدای خود خاشع هستند و نماز بجا دارند میتوانی برهیزگار گردانی و هر کس خود را از کفر و گناه باک و منزّه ساخت سود و سعادتش بر خود اوست و بازگشت همه بسوی خداست).

﴿إِنَّمَا تُنذِرُ مَنْ اتَّبَعَ الذِّكْرَ وَخَشِيَ الرَّحْمَنَ بِالْغَيْبِ فَبَشِّرْهُ بِمَغْفِرَةٍ وَأَجْرٍ كَرِيمٍ﴾ (۱)

(انانی را که بیروی ذکر خدا کرده اند و در غیب خشوع خدای رحمان را دارند تذکر بده و اینان را بشارت مغفرت خدا و باداشی با لطف و کرم خواهند داشت).

﴿مَنْ خَشِيَ الرَّحْمَنَ بِالْغَيْبِ وَجَاءَ بِقَلْبٍ مُنِيبٍ﴾ (۱)

(انکس که خدای مهربان را در غیب ترسد و با قلب خاشع و نالان به درگاه او باز آمد).

﴿لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ وَرُسُلَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ﴾ (۱)

(۱) بقره: ۳.

(۲) فاطر: ۱۸.

(۳) یس: ۱۱.

(۴) ق: ۳۳.

(۵) حدید: ۲۵.

همانا ما بیغمبران خود را با ادله و معجزات فرستادیم و بر ایشان کتاب و میزان عدل نازل کردیم تا مردم را به راستی و عدالت گرایند و آهن را که در آن سختی و هم منافع بسیار بر مردم است افریدیم تا معلوم شود که خدا ورسلس را با ایمانی غیبی یارای خواهند داد هر چند خدا بسیار قوی و مقتدر است).

﴿إِنَّ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُم بِالْغَيْبِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ كَبِيرٌ﴾ (۱)

همانا آنان که از خدای خود در غیب می ترسند آنها را امرزش و باداش بزرگ بهشت ابد خواهد بود).  
والحمد لله رب العالمین.

## روشنگری

﴿فَلَمَّا جَهَّزَهُم بِجَهَّازِهِمْ جَعَلَ السَّقَايَةَ فِي رَحْلِ أَخِيهِ ثُمَّ أَذِنَ مُؤَدِّنِ أَيَّتَهَا الْعِيرُ إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ﴾ (۱)

(چون باران قافله را مهیا ساختند جام زرین (وزنه یا ترازو) بادشاه را در بار برادر نهاد و نگاه منادی ندا داد که ای اهل قافله شما بی شک دزدید).

در این ایه یوسف برادرانش را به دزدی متهم می کند انهم جلوی چشم شهود (منادی ندا داد)؛ می شود گفت یوسف علیه السلام می خواست بگوید که آنها او را از پدرش دزدیدن؛ و باید ملتفت شد که یوسف با اجازه پدرش آمده است

﴿أَرْسِلْهُ مَعَنَا غَدًا يَرْتَعْ وَيَلْعَبُ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ﴾ (۱)

(ای بدر فردا او را با ما به صحرا فرست که بگردیم و بازی کنیم والبته ما نگهبان او ایم).  
با وجود اینکه او به همدستی و امر برادرانش از پدرش جدا شد ولیاو از ندا دادن و گفتن شما دزدید؛ چیز دیگری را از آنها میخواست که عظیم ترو خطرناکتران است؛ سببچیز دزدیده شده را محدود می کند:

(۱) ملک: ۱۲.

(۲) یوسف: ۷۰.

(۳) یوسف: ۱۲.



﴿قَالُوا وَقَبِلُوا عَلَيْهِمْ مَاذَا تَفْقَدُونَ﴾ \* قَالُوا نَفَقْدُ صُوعَ الْمَلِكِ وَلَمَنْ جَاءَ بِهِ حِمْلُ بَعِيرٍ وَأَنَا بِهِ زَعِيمٌ ﴿۱﴾

(رو به غلامان کرده و گفتند مگر چه چیزی از شما مفقود شده است \* گفتند جام زرین (وزنه؛ ترازو) بادشاه و یوسف میگوید من ضمانت کنم بر هر انکس که جام را پیدا کند يك بار شتر به او دهم).

چیز به سرقت رفته مشخص شد و ان هم ترازو و وزنه پادشاه است؛ و متهم برادران یوسف عليه السلام.

سوالی که پیش میآید چگونه یوسف برادرانش را متهم به سرقت ترازو پادشاه می کند و می داند که آنها آن را نذر دیده اند؟ و خود او ان را در برابرش بنیامین گذاشته؟

و یوسف تا این اندازه ساکت نمی ماند. بلکه تاکید می کند که او امر اتهام به دزدی را ضامن می شود (.. و من ضمانت کنم) سپس برادران یوسف از خود دفاع می کنند که وارد سرزمین مصر نشده اند که دزدی کنند و آنها در گذشته دزدی نکرده اند یا اینکه به این امر بد اخلاقی معروف نبوده اند

﴿قَالُوا تَاللَّهِ لَقَدْ عَلِمْتُمْ مَا جِئْتُمْ فِيهِ فَتَفْجَرُونَ﴾ \* (۱) (برادران گفتند به خدا سوگند که شما به خوبی حال ما را دانسته و شناخته اید که برای فساد در این سرزمین نیامده و دزد نبودیم).

و یوسف اعتراض آنها را نادیده می گیرد و این دفعه آنها را متهم به دروغ می کند. و می گوید آری برای سرقت نیامده اید ولی در قبل این کار را انجام داده اید (سارق بوده اید) یوسف چه چیزی رامی خواست از گفتن ترازوی پادشاه و ملک روشن کند؟

و این پادشاه و ملک چه کسی بود که صاحب آن ترازوست؟ در حقیقت یوسف آنها را متهم نمی کرد بلکه یقین داشت آنها سارق هستند. و به طور حتم مشخص کرده چه چیزی را سرقت کرده اند. انگونه که گفت ترازوی پادشاه و ملک و حتی در کلامش (دروغگو بوده اید) روشن کرد که در جواب آنها که گفته اند (وما سارق نیستیم) که آنها از قبل چیزی را سرقت کرده اند. حالا به مسیر حرکت یوسف در گذشته نگاهها می اندازیم. تا ببینیم که یوسف چه چیز را از گفته ترازوی پادشاه و ملک می

(۱) یوسف: ۷۱-۷۲.

(۲) یوسف: ۷۳.

خواست و این ملک و پادشاه چه کسی است و چرا خود یوسف مامور این کار می شود نه شخص دیگر (ومن ضمانت کنم) اگر این سوال اینگونه است پس چه چیزی در گذشته سرقت کرده اند؟؟؟

حالا دیگر مشکل نیست اگر بگوییم ترازو و میزان همان ولایت است یا خلافت خداوند در زمین است که مقام یا منصب یوسف علیه السلام است؛ که او وصی یعقوب است. و آنها مقام یوسف را سرقت کرده اند و مانع شده اند تا او میزان هدایت حقو معرفت برای مردم گردد. اما صاحب آن ترازو و میزان که خلیفه اش را یوسف قرار داده است. خداوند سبحان (ملک) است و اتهام یوسف به برادرانش جای خود دارد و آنها سارق بوده اند. و آن ترازوی ملک سبحان است؛ انهم از یوسف علیه السلام خلیفه خداوند سبحان.

کلام اهل بیت علیهم السلام و ملائکه علیهم السلام به گونه ای است که به ملکوت آسمانها نگاه می کند و تکلم می کند و در کلامشان چیزی را می خواهند که در ملکوت آسمانهاست و کلام آنها از حقایق معتبر نزد خداوند سبحان است. و مردم به دنیا نظر دارند و انبیاء به آخرت نظر دارند: زیرا آنها محل فیض نازل از خداوند هستند. و کلام آنها در دنیا در اکثر مواقع آخرت را می خواهند و چیز را که به آن تعلق دارد می گویند چون آن محل نزول رحمت خداوند است (و خداوند از ابتدای خلقت هیچ موقع به عالم اجسام نظر نکرده است) و اگر به حادثه دیگر منتقل شویم شاید بهتر و واضحتر متوجه قضیه حرکت یوسف علیه السلام شویم.

خداوند می فرماید در داستان داوود که:

﴿وَهَلْ أَتَاكَ نَبَأُ الْخَصْمِ إِذْ تَسَوَّرُوا الْمِحْرَابَ \* إِذْ دَخَلُوا عَلَى دَاوُدَ فَفَزِعَ مِنْهُمْ قَالُوا لَا تَخَفْ خَصْمَانِ بَغِي بَعْضُنَا عَلَى بَعْضٍ فَاحْكُم بَيْنَنَا بِالْحَقِّ وَلَا تُشْطِطْ وَاهْدِنَا إِلَى سَوَاءِ الصِّرَاطِ \* إِنَّ هَذَا أَخِي لَهُ تِسْعٌ وَتِسْعُونَ نَعْجَةً وَلِيَ نَعْجَةٌ وَاحِدَةٌ فَقَالَ أَكْفِلْنِيهَا وَعَزَّنِي فِي الْخِطَابِ \* قَالَ لَقَدْ ظَلَمَكَ بِسُؤَالِ نَعْجَتِكَ إِلَى نِعَاجِهِ وَإِنَّ كَثِيرًا مِّنَ الْخُلَطَاءِ لِيَبْغِي بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَقَلِيلٌ مَا هُمْ وَظَنَّ دَاوُدُ أَنَّمَا فَتَانَهُ فَاسْتَغْفَرَ رَبَّهُ وَخَرَّ رَاكِعًا وَأَنَابَ \* فَغَفَرْنَا لَهُ ذَلِكَ وَإِنَّ لَهُ عِنْدَنَا لَزُلْفَىٰ وَحُسْنَ مَّآبٍ \* يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَىٰ فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنَّ الَّذِينَ يَضِلُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا نَسُوا يَوْمَ الْحِسَابِ﴾ (۱)

( ایا حکایت دو خصم به تو رسیده که از بالای دیوار غرفه عبادت بر او وارد شدند \* هنگامی که داخل شدند در محراب؛ داود سخت هراسان شد آنها بدو گفتند مترس ما دوتن خصم یکدیگریم که بر هم ستم کرده ایم میان ما به حق حکم کن و به هیچیک طرفداری مکن و ما را به راه راست دلالت فرما \* این برادر من نود و نه میش دارد و من یک میش این یک را هم می گوید به من واگذار و با من به قهر خطاب می کند \* داود گفت البته بر تو ظلم کرده است که یک میش تو را به نود و نه میش خود اضافه کند و بسیار معاشران و شریکان در حق یکدیگر ظلم و تعدی می کنند مگر آنان که اهل ایمان و عمل صالح هستند که آنها هم بسیار کمند. داود دانست که ما او را سخت امتحان کرده ایم در آن حال از خدا عفو و امرزش طلبید و با تواضع و فروتنی به درگاه خدا بازگشت \* خدا هم از آن کرده عفو کرد و از او در گذشت و او را نزد ما بسیار مقرب و نیکو منزلت است \* ای داود ما تو را در روی زمین مقام خلافت دادیم تا میان خلق خدا حکم کنی و هرگز هوای نفس را بیروی نکنی که تو را از راه خدا گمراه سازد و آنان که از راه خدا گمراه شوند چون روز حساب را فراموش کرده اند به عذاب سخت معذب خواهند شد).

باید ملتفت شد که کلمه (تسور؛ درایه عبور از دیوار ...) و عبور دیوار امکان ندارد زیرا کسی که در محراب ایستاده سور و دیواری دور او نیست؛ الا محراب نماز عبادتش. بعد از این همه مکانی که داود در آن قرار دارد حراس (نگهبانان) شدیدی داشت و نمی توان از آن گذشت و نیز از این حراس (نگهبانان) ملائکه نیز از او حفاظتی کردند پس می بینیم که آنها او را به وحشت انداخته؛ بعد او را اطمینان می دهند که

﴿قَالُوا لَا تَخَفْ خَصْمَانِ بَغَى بَعْضُنَا عَلَى بَعْضٍ فَاحْكُم بَيْنَنَا بِالْحَقِّ وَلَا تُشْطِطْ وَاهْدِنَا إِلَى سَوَاءِ الصِّرَاطِ﴾ (۱)

(داود سخت هراسان شد آنها بدو گفتند مترس ما دوتن خصم یکدیگریم که بر هم ستم کرده ایم میان ما به حق حکم کن و به هیچیک طرفداری مکن و ما را به راه راست دلالت فرما).

و چون محراب (مکان نماز) مکانی بود که آن دو برادر وارد شدند و اعلام شکوی خویش نمودن. واضح است که آنها از طرف پروردگار آمده اند. یعنی از غیب آمده اند و آنها

ملک (فرشته) بودند نه انسان. و عبور آنها از دیوار همان عبورشان از آخرت به این دنیا از طریق عبادت آنهاست که در محراب است.

سوالی که پیش می آید چگونه ملک (فرشته) صاحب گوسفند باشد. و ملائکه را با گوسفند چکار؟ و چه رانزاع پیدا کرده اند و نزاع آنها سر چه بوده؟ پس قضیه همانگونه که شنیده اید قضیه گوسفند نیست. همانگونه که وقتی کسی آن داستان دو فرشته و داود را می شنوید متوهم می شوید قضیه گوسفندان است و ملائکه معصوم می باشند؛ و نمی توان در کلامشان دروغ باشد. آنها از عالم ملکوت هستند پس نمی توان چوپان گوسفند باشند و در مورد آنها درگیری و نزاع پیش آید.

در حقیقت آن دو فرشته جهت امتحان داوود علیه السلام به امر خداوند سبحان آمده اند. و یکی از آنها از نودونه اسم از اسماء خداوند خلق شده (از برای خداوند نود و نه اسم است که هر که اینها را بدست آورد وارد بهشت می گردد) و ملائکه از اسماء خداوند خلق شده اند همانگونه که قبل گفته شده و هر اسم بالی برای فرشته ها است

﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ جَاعِلِ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا أُولِي أَجْنِحَةٍ مَثْنَى وَثُلَاثَ وَرُبَاعٍ يَرِيذُ فِي الْخَلْقِ مَا يَشَاءُ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾ (۱)

(سباسب خدای که افریننده اسمانها و زمین است و فرشتگان را رسول بیغمبران گردانید و دارای دو سه و چهار بال و برقرار ساخت و هر چه بخواهد در افرینش می افزاید که خدا بر همه چیز قادر است).

و دومی از یک اسم از اسماء خداوند غیر از آنودونها اسم خلق شده است. و در زیر دست هر یک از این فرشته ملائکه دیگری هستند و آن دو بر آنها حکمرانی می کنند. و صاحب آنودونها اسم برنودونهنوع از ملائکه حکم می کرد چون اسماء آنها رامی دانست و منظور اینجا اسم لفظی یا معنی مقصود نیست بلکه حقیقت آن ملائکه مخلوق شده از اسماء خداوند است.

و این ملک یا فرشته از صاحب نودونه اسم دیگر طلب کرد که حقیقت اسماء او را به او یاد دهد. حقیقت آن اسمی که با آن دیگر ملائکه را قیادت می کرد و این معرفت نیاز به شناخت اسماء خداوند که این ملک (فرشته) از آن خلق شده را دارد.

و چون این ملک صاحب نودونها اسم از این اسم تک؛ مخلوق نشده است قادر به معرفت آن نبود؛ چون آن اسم را خداوند در فطرتش به ودیعه گذاشته است. و او نمی توانست آن ملک را حکم رانی کند. و ملک دوم می توانست آن را حکمرانی کند چون از اسمی خلق شده که ملک اول به آن جاهل بود.

و فرشته (ملک) اول از فرشته دوم خواست که به او یاد دهد این اسم و معرفت آن را به امر خداوند ﴿لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ﴾ (۱)

(از او در کلام بیشی نگرفته اند و به امرش عمل می کنند). و آن ملک یا فرشته از نودونه ملک یا فرشته و آن ملکی که آنها را قیادت و حکمرانی می کرد تعبیر به گوسفند کرد. زیرا گوسفند بیشترین حیوانی است که در امر طاعت صاحب خود معروف هستند و نیز ملائکه بسیار ساده زیست هستند؛ و امر صاحب خود را معصیت نمی کنند.

این اسلوبیاست جهت رساندن علم ملکوت به این عالم جسمانی. و این عملیات تبدیل یا استفاده از موجوداتی که در این عالم وجود دارند تا امر آن عالم ملکوتی و خبر ملکوت برای انسان آسان شود. همانگونه که در عالم خواب آنچه ملائکه به انسان نشان میدهند. مانند استفاده از گوسفند جهت تعبیر از رعیت و اتباع دارد. و خورشید و ماه نشانه هدایت است و خوردن چای تعبیر غم و اندوه است.

و اینگونه از رموز این عالم جسمانی استفاده می کنند تا ما را در این عالم جسمانی با آن علم ملکوت روشن کنند. پس گوسفند اشاره به ملائکه دارد که این دو ملک و فرشته آنها را حکمرانی و رعیت می کردند. این برای کلام انبیاء و ملائکه می باشد اما قرآن کلام خداوند سبحان است و خداوند همانندی ندارد و کلامش مانند کلام بشر نیست و قواعد کلام بشری بر آن جریان ندارد بلکه کلام او هیچ همانندی مانند او نیست.

## روشنگری

﴿قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ أَنْ نَأْخُذَ إِلَّا مَنْ وَجَدْنَا مَتَاعَنَا عِنْدَهُ إِنَّا إِذًا لَظَالِمُونَ﴾ (۱)

(یوسف گفت معاذالله که ما جز آنکه متاع خود را نزد او یافته ایم دیگری را بگیریم و اگر چنین کنیم بسیار مردم ستمکاری هستیم).

چرا یوسف به خداوند پناهبرد از اینکه مبادا کسی از آنها به او پناه برد اصلاً متاع یوسف چه بود؟؟؟

اگر یوسف به خداوند پناه برده است که فقط از کسی که متاعش در دست او است آن (میزان) را با پس گیرد او و تاکید داشت که بنیامین سارق بوده است؛ متاع یوسف چه بود؟ در حالی که بنیامین سارق نبوده است.

در حقیقت متاع یوسف علیه السلام چیزی دیگر است به غیر از آن میزان بلکه آن چیزی که از او به سرقت رفته ولایت ولی خداست و اعتراف به حاکمیت خداوند است. که همان سجود بر خلیفه خدا در زمین است. و آن فقط در قلب بنیامین وجود داشت. زیرا او اصلاً با برادرانش نبود و در غضب مقام یوسف با آنها شریک نبود.

اوبه یوسف علیه السلام اقرار داشت که خلیفه خداوند در زمین است. متاع یوسف در قلب بنیامین است چون متاع یوسف دین و ایمان حقیقی است.

همانگونه نیز مهدی قائم علیه السلام می گوید: پناه می برم به خدا و متاع خود را فقط از کسی پس خواهد گرفت که آن متاع نزد اوست. و متاع مهدی علیه السلام قرآن است؛ و او یارانش را پاک و مطهر سازد. آنهایی که قرآن را در دل خود دارند. چون آن قرآن متاع مهدی علیه السلام است و راضی نبودند که شریک جریمه کسی باشند که حق مهدی علیه السلام را پایمال کرده باشد. و آنها به همین سبب مستحق این بودند که از انصار (اصحاب) امام باشند. این متاعی که در دلشان وجود دارد سبک و ساده نبود ان هم در مجتمعی که در زیر آن مجتمع؛ علمای غیر عامل (بی عمل) و جهال آن زمان همه بسیج و جمع شده اند که یوسف آل محمد مهدی علیه السلام را فراری و به قتل برسانند. که همان چاه زمان اوست.

امام علي عليه السلام در وصف حال آنها مي فرمايند:  
 (و بعد از من بر شما زمانی خواهد آمد که در آن هيچ چيزی پنهان تر از حق و آشکارتر از باطل و بیشتر از دروغ بستن بر خدا و رسولش نخواهد بود، و در نزد اهل آن زمان متاعی بي ارزش تر از قرآن اگر تلاوت شود آنگونه که بايد تلاوت شود و پر مشتری تر از آن اگر تحريف شود نخواهيافت و در سرزمينها چيزی نا مأنوس تر از معروف (خوبی) و مأنوس تر از منکر (بدی) نخواهيافت حاملان کتاب، کتاب را پشت سر خود انداختند و حافظان کتاب آنرا فراموش کردند پس در آن زمان، قرآن و اهلش مطرود و کنار گذاشته می شوند و دو رفيقند که در یک راه با هم مسيرند و هيچ پناهگاهی آنها را پناه نمی دهد پس در آن زمان قرآن و اهلش در میان مردم هستند ولی نه در بين جمعهايشان و همراهشان، زیرا که گمراهی و هدايت یکجا جمع نمی شوند، مردم بر فرقه فرقه شدن و کنار گذاشتن جماعت با هم توافق کردند گویی که آنها امامان کتاب (قرآن) هستند نه اينکه کتاب، امامشان. پس در نزدشان باقی نخواهد ماند از آن (قرآن) جز اسمش و نمی شناسند از آن جز خط و حرکاتش را، و از قبل چه بلاهایی که سربنده هاي صالح خدا نياوردند و راستگوئيشان را دروغ بستن؛ بر خدا ناميدند و برای کار خير پاداش کار شر را قرار دادند)<sup>(۱)</sup>.

حالا بايد دانستکه معنی اين آيه: (فقط کسی که متاع مان نزد اوست ... چيست؟  
 سجود برادران يوسف چيزی نيست به جزء بازگشت به حق و اعتراف به حاکميت خداوند؛ چون يوسف و صبيعقوب و خليفه خداوند در زمين است. سجود يعقوب به يوسف تعليم و آموزش به برادران يوسف است. و سجود يعقوب بر يوسف عليه السلام تعليمی بود برای برادران يوسف و يعقوب معلم آنها بود.  
 پس يوسف بنيامين را به سمت خود برگرفت و او به خلافت يوسف اقرار کرد. زیرا متاع يوسف در قلب اوست؛ و برادرانش حالا حامل آن متاع هستند. آنهم در قلب خود پس با آن سجده کنندگان سجود کردند. و ابليس (لع) در امر تقويت آنها بازماند.  
 در نتيجه يوسف آنها را در آغوش گرفت چون متاعش حال در نزد آنهاست و در قلب آنهاست. بعد از اعتراف به حق يوسف و گناه خود و گفتند

﴿قَالُوا تَاللَّهِ لَقَدْ آثَرَكَ اللَّهُ عَلَيْنَا وَإِنْ كُنَّا لَخَاطِئِينَ﴾ (۱)

(به خدا قسم تو بر ما برگزیده شده ای و ما در حق تو مقصر و خطاکاریم). حال آنها اعتراف کردند که خداوند یوسف را انتخاب کرده که وصی یعقوب باشد. وقتی در این باره قسم می خورند که یوسف صاحب حق الهی است (و ما در حق تو مقصر و خطاکاریم....) و این امر به هنگام رسالت حضرت محمد صلی الله علیه و آله نیز حاصل شد و بامهدی علیه السلام حاصل می شود.

﴿سُنَّةَ اللَّهِ الَّتِي قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلُ وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا﴾ (۲)

(سنت الهی بر این بوده در این سنت بداء و تغیری نخواهی یافت).

امام علی علیه السلام به ابو سفیان بن حارث بن عبدالمطلب پسر عم رسول اکرم صلی الله علیه و آله که سابقاً از معاندین و معارضین رسول بود... تا اینکه فرمود نزد او سفیان رسید و به او گفت به نزد رسول اکرم بیا و آنچه که بردران یوسف به یوسف علیه السلام گفتند به او بگو (به خدا قسم تو بر ما برگزیده شده ای و ما در حق تو مقصر و خطاکاریم) زیرا او نمی خواهد کلامی جز این را از کسی قبول کند و این بهترین کلام است و ابو سفیان این چنین کرد و رسول صلی الله علیه و آله فرمود:

﴿لَا تَرْيِبَ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ يَغْفِرُ اللَّهُ لَكُمْ وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ﴾

(امروز بر شما گناهی نیست خداوند غفور و ارحم الراحمین است)

پس ابو سفیان فرزند حارث چند بیتیر برای عذر خواهی از رسول خدا صلی الله علیه و آله به این مضمون خواند که.. مراهدایت گری غیر از نفس خویش به سوی خداهدایت کرد... بعد از اینکه او را طرد کرده بودم... بر ضداو عمل می کردم و جاهل از محمد بودم. و ادعائی داشتم هر آنچه نسبتی با محمد ندارم.

مفضل بن محمد گفت از ابی عبدالله علیه السلام در مورد آیه: (و از اهل کتاب نمی میرند مگر آنکه به آن ایمان بیاورند) چیست؟ فرمود: این آیه خاص ماست زیرا از ما فرزندان فاطمه کسی فوت نمی کند و از دنیا خارج نمی شود تا به امامت امام زمانش اقرار کند همانگونه که فرزندان یعقوب به یوسف اقرار کردند وقتی گفتند...

(۱) یوسف: ۹۱.

(۲) فتح: ۲۳.



(به خدا قسم تو بر ما برگزیده شده ای و ما در حق تو مقصر و خطاکاریم).

## روشنگری

### از علم یعقوب علیه السلام

یعقوب علیه السلام یا اسرائیل علیه السلام پیامبر است؛ و خداوند هر چه را بخواهد از غیب به او یادمی دهد. حالا برادران یوسف علیه السلام می خواهند بنیامین برادریوسف را با خود به مصر ببرند و اگر یعقوب علیه السلام بگوید:

﴿لَنْ أُرْسِلَهُ مَعَكُمْ حَتَّى تُؤْتُوا مَوْثِقًا مِنَ اللَّهِ لَتَأْتُنَّنِي بِهِ إِلَّا أَنْ يُحَاطَ بِكُمْ فَلَمَّا آتَوْهُ مَوْثِقَهُمْ قَالَ اللَّهُ عَلَىٰ مَا نَقُولُ وَكِيلٌ﴾ (۱)

(تا شما برای من به خدا عهد و قسم یاد کنید که او را بر گردانید مگر آنکه به قهر خدا هلاک شوید هرگز بنیامین را همراه شما نخواهم فرستاد. پس چون آنها عهد و قسم به خدا یاد کردند یعقوب گفت خدا بر قول ما وکیل و گواه است).

یعقوب علیه السلام بگونه یسخن گفت که می دانست اگر بنیامین با آنها برود باز نمی گردد حتی بر آن تاکید می کند که آنها عاجز از باز گرداندن بنیامین هستند آنکه به قهر خدا هلاک شوید.

حالبعد از اینکه یعقوب برادران یوسف را دید که بازگشتند و بنیامین با آنها برنگشت و بر براءت خود تاکید داشتند و گفتند:

﴿يَا أَبَانَا إِنَّ ابْنَكَ سَرَقَ وَمَا شَهِدْنَا إِلَّا بِمَا عَلَّمْنَا وَمَا كُنَّا لِلْغَيْبِ حَافِظِينَ﴾ (۲)

(که فرزندان سرقت کرده و ما بدین جرم گرفتار شدیم ما جز آنچه دانستیم گواهی ندادیم و ما حافظ اسرار غیب نیستیم). و حتی کسی بر براءت آنان شاهد بود

﴿وَاسْأَلِ الْقَرْيَةَ الَّتِي كُنَّا فِيهَا وَالْعَيْرَ الَّتِي أَقْبَلْنَا فِيهَا وَإِنَّا لَصَادِقُونَ﴾ (۳)

(۱) یوسف: ۶۶.

(۲) یوسف: ۸۱.

(۳) یوسف: ۸۲.

(واگر باور نداری از آن شهر و آن غافله که ما در آن بودیم حقیقت را جویا شو تا صدق دعوی ما کاملا بر تو معلوم گردد).

و بعد از آن میبینیم که یعقوب علیه السلام می گوید:

﴿بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْراً فَصَبْرٌ جَمِيلٌ عَسَى اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَنِي بِهِمْ جَمِيعاً إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ﴾ (۱)

(یعقوب گفت این عمل نفس شما و اوهام آن است که بر شما جلوه کرده است پس باز صبری نیکو می کنم امید است خدا آنها را هر دم به من باز رساند که او خدائی حکیم دانا و درستکار است).

یعقوب با وجود آنکه فرزندان خود را از این اتهام مبرا داشتند و شاهد هم داشتند باز آنها را متهم ساخت.

یعقوب چه چیزی را می خواست ثابت کند از گفته خویش که (این عمل نفس شما و اوهام آن است که بر شما جلوه کرده است) در حقیقت یعقوب علیه السلام می خواست اول؛ امر یوسف علیه السلام را روشن کند می خواست نشان دهد که این امر جدید که همان جا گذاشتن بنیامین است. متعلق به جا گذاشتن یوسف است که آنها را اینگونه وصف می کند

﴿وَجَاءُوا عَلَى قَمِيصِهِ بِدَمٍ كَذِبٍ قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْراً فَصَبْرٌ جَمِيلٌ وَاللَّهُ الْمُسْتَعَانُ عَلَى مَا تَصِفُونَ﴾ (۱)

(و بپراهن یوسف را الوده به خون دروغ نزد پدر آوردند یعقوب گفت این امر زشت و قبیح را نفس مکار در نظر شما جلوه داده است در این مصیبت صبری نیکو کنم بر رفع این بلیه پس خدا ست که مرا یاری تواند کرد).

بله نفس اماره شما این عمل قبیح را به شما نشان میدهد و این نفس اماره همان گرگی است که در وجود شما ان امر قدیم یوسف را انجام داده است و امر بنیامین متعلق به همان است می بینیم که سخن خود را اینگونه کامل می کند ﴿عَسَى اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَنِي بِهِمْ جَمِيعاً إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ﴾

(امید است خدا آنها را هر دم به من باز رساند که او خدائی حکیم دانا و درستکار است).

(۱) یوسف: ۸۳.

(۲) یوسف: ۱۸.

حال او را اینگونه می بینیم وقتی بنیامین مفقود می شود بر او گریه و زار نمی کند بلکه گریه و زاریش بر ایوسف بود

﴿وَتَوَلَّىٰ عَنْهُمْ وَقَالَ يَا أَسْفَىٰ عَلَىٰ يُوسُفَ وَأَبْيَضْتُ عَيْنَاهُ مِنَ الْحُزْنِ فَهُوَ كَظِيمٌ﴾ (۱)

(انگاه یعقوب روی از آنها بر گردانید و گفت و اسفا بر فراق یوسف عزیزم و از گریه غم چشمانش سفید شد و سوز هجران داغ دل بنهفت).

تا تأکیدی برای آنها باشد که امر بنیامین متعلق به امر یوسف عليه السلام است پس یعقوب به حال یوسف آگاهی داشت و از حال بنیامین که با اوست. و از آزار و شکنجه ای که یوسف ان را تحمل کرده است آگاه بود و اینکه در مصر تنها حامل کلمه خداوند و دین خدا است.

و اگر این آیات را با دقت و تدبیر خوانده اید می بینید که یعقوب از حال یوسف و بنیامین مطلع و در حال یوسف عليه السلام اطلاع بیشتری داشت

﴿وَتَوَلَّىٰ عَنْهُمْ وَقَالَ يَا أَسْفَىٰ عَلَىٰ يُوسُفَ وَأَبْيَضْتُ عَيْنَاهُ مِنَ الْحُزْنِ فَهُوَ كَظِيمٌ \* قَالُوا تَاللَّهِ تَفًا تَذَكَّرُ يُوسُفَ حَتَّىٰ تَكُونَ حَرَضًا أَوْ تَكُونَ مِنَ الْهَالِكِينَ \* قَالَ إِنَّمَا أَشْكُو بَثِّي وَحُزْنِي إِلَى اللَّهِ وَأَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ \* يَا بَنِي إِدْهَبُوا فَتَحَسَّسُوا مِنْ يُوسُفَ وَأَخِيهِ وَلَا تَيَاسُؤْا مِنْ رُوحِ اللَّهِ إِنَّهُ لَا يَيْئَسُ مِنْ رُوحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ﴾ (۱)

(انگاه روی از آنها برگردانید و گفت و اسفا بر فراق یوسف عزیزم و از گریه غم چشمانش سفید شد و سوز هجران و داغ دل بنهفت \* فرزندانش به ملامت گفتند به خدا سوگند که انقدر در فراق او یوسف یوسف کنی تا از غصه فراق او مریض شوی و یا خود را به دست هلاکت سباری \* یعقوب گفت من با خدا غم و درد دل خود گویم و از لطف بی حساب خدا چیزی دانم که شما نمی دانید \* ای فرزندان بروید به ملک مصر و از حال یوسف و برادرش تحقیق کرده و جويا شوید و هیچ کس از رحمت خدا نو مید نیست).

و با وجود که اینجا مفقود بنیامین است می بینیم که یعقوب می گوید:

﴿عَسَى اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَنِي بِهِمْ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ﴾ (۱)

(امید است خدا آنها را هر دم به من باز رساند که او خدائی حکیم دانا و درستکار است).

(۱) یوسف: ۸۴.

(۲) یوسف: ۸۴-۸۷.

(۳) یوسف: ۸۳.

و یا انکه ﴿يَا أَسْفَىٰ عَلَىٰ يُونُسَ﴾

(.. وگفت ولسفا بر فراق یوسف... ) ودر نهایت امر می کند که به دنبال یوسف بگردند (... بروید به ملک مصر و از حال یوسف و برادرش تحقیق کرده) و این مفقود شدن بنیامین؛ فتح دربی بود برای برگشت یوسف به یعقوب؛ انگار یعقوب از ان مطلع بود و حتیقین داشت و می گفت:

﴿إِنِّي لَأَجِدُ رِيحَ يُونُسَ لَوْلَا أَن تَقْتَدُونَ﴾ (۱)

(اگر بر من ایراد نگیرد من بوی یوسفم را می شنوم).

## روشنگری

### اینکه از یک درب وارد نشوید

﴿وَقَالَ يَا بَنِيَّ لَا تَدْخُلُوا مِنْ بَابٍ وَاحِدٍ وَادْخُلُوا مِنْ أَبْوَابٍ مُتَفَرِّقَةٍ وَمَا أُغْنِي عَنْكُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ إِنْ أُلْحِمْتُكُمْ إِلَّا لِلَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَعَلَيْهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ﴾ (۱)

گفت ای بصران من سفارش می کنم از یک درب وارد نشوید بلکه از در های مختلف درآید و بدانید که از خدا چیزی شما را بی نیاز نتواند کرد که حکم از ان اوست و جز خدا کسی نیست که من بر او توکل می کنم و باید همه صاحبان مقام و توکل هم بر او اعتماد کنند).

یعقوب به این امر از خداوند اطلاع داشت، که بنیامین مفقود خواهد شد همانگونه که یوسف مفقود شد پس از آنها عهد گرفت که بنیامین راباز گردانند و آن استثناء قائل شد (واز انها عهد و میثاق گرفت) و می دانست که بر آنها احاطه خواهد شد و حتی در این آیه:

﴿لَا تَدْخُلُوا مِنْ بَابٍ وَاحِدٍ وَادْخُلُوا مِنْ أَبْوَابٍ مُتَفَرِّقَةٍ وَمَا أُغْنِي عَنْكُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ إِنْ أُلْحِمْتُكُمْ إِلَّا لِلَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَعَلَيْهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ﴾

(۱) یوسف: ۹۴.

(۲) یوسف: ۶۷.

از يك درب وارد نشويد بلکه از در های مختلف در آئيد و بدانيد که از خدا چیزی شما را بي نیاز نتواند کرد که حکم از ان اوست و جز خدا کسی نیست که من بر او توکل می کنم و باید همه صاحبان مقام و توکل هم بر او اعتماد کنند).

می خواست آنها را متفرق سازد که بنیامین نجات یابد و به سوي او بازگردد؛ چون او برادرانش رامی شناخت و عدد آنها را می دانست که جلب توجه می کند. و می دانست که این تدبیر نفعی و سودی نخواهد داشت چون مشیئت خداوند خواهد انجامید و تعلیم آنها به فرزندانش جزء،

﴿إِلَّا حَاجَةً فِي نَفْسِ يَعْقُوبَ قَضَاهَا﴾ (۱)

(...انکه در دل یعقوب غرضی بود که ادا گردید...).

ولی این اخطار یعقوب چه نفعی دارد؟؟؟ در مقابل تقدیر و قضاء الهی

﴿مَا كَانَ يُغْنِي عَنْهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا حَاجَةً فِي نَفْسِ يَعْقُوبَ قَضَاهَا﴾ (۱)

(چیزی از خدا انان را بی نیاز نکرد جز آنکه در دل یعقوب غرضی بود که ادا گردید).

یعقوب این رامی دانست که مشیئت خدا همان می شود؛

﴿وَمَا أُغْنِي عَنْكُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ﴾ (۱) (و من [با این سفارش] چیزی از [قضای] خدا را از

شما دور نمی توانم داشت فرمان جز برای خدا نیست)

﴿إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَعَلَيْهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ﴾ (۱)

(حکم از ان اوست و جز خدا کسی نیست که من بر او توکل می کنم و باید همه صاحبان مقام و توکل هم بر او اعتماد کنند).

بعد از این همه که گفته شد یعقوب صاحب علم و معرفتی از خداوند سبحان بود و به اندازه معرفت و علمش عمل کرد،

﴿وَأَنَّهُ لَذُو عِلْمٍ لَمَّا عَلَّمْنَاهُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾ (۱)

(۱) یوسف: ۶۸.

(۲) یوسف: ۶۸.

(۳) یوسف: ۶۷.

(۴) یوسف: ۶۷.

(۵) یوسف: ۶۸.

(واو به علم الهی دانشمند بود زیرا ما به او ان علم را یاد دادیم واکثر مردم ان را نمی دانستند).

ولی بالاتر از علم یعقوب علم یوسف علیه السلام بود و نتیجه ان (در پناه گرفتند برادرش بنیامین است) و تدبیر یعقوب نفعی نداشت که بنیامین بسوی او باز گردد

﴿كَذَلِكَ كِدْنَا لِيُوسُفَ مَا كَانَ لِيَأْخُذَ أَخَاهُ فِي دِينِ الْمَلِكِ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ نَرْفَعُ دَرَجَاتٍ مَنْ نَشَاءُ وَفَوْقَ كُلِّ ذِي عِلْمٍ عَلِيمٌ﴾ (۱)

(این تدبیر راما به یوسف اموختیم که در ائین ما ملك این نبود بتوان ان برادر را به گرو بگیرد جز انکه خدا بخواهد و ما که خدای جهانیانیم هر کس را که بخواهیم به مراتب بلند می رسانیم و فوق هر عالمی؛ عالم عالمتری وجود دارد).

## روشنگری

### چرا یوسف علیه السلام در مصر دعوتش را انجام داد؟

جواب دادن این سوال؛ دربی از معرفت و حکمت انتخاب مکان بعثت انبیاء و مرسلین را باز می کند.

همچنین روشن شدن حکمت نقل مکان یوسف علیه السلام از آغوش پدر به سرزمین مصر. و نیز معرفت این را خواهیم دانست. که امر اولو مهم که انبیاء و مرسلین آن را مکلف می شوند چیست؟ و جواب دادن بر این سوال سنگ مبارکیست که با ان سه گنجشک یا حتی بیشتر را خواهیم زد همانگونه که می گویند دو گنجشک با یک سنگ....!

و جواب ان بر می گردد به اولین خلیفه خداوند در زمین وان آدم علیه السلام است که تمام ادیان الهی و حتی در قرآن آمده است که خداوند ﴿إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً﴾

(..فرمود من در زمین خلیفه ای خواهم گماشت..). واین همان خلافتی است که ابلیس (لع) ان را رد کرد و به تبعیت او بیشتر مردم این کار را انجام دادند.

﴿إِلَّا مَنْ اتَّبَعَكَ مِنَ الْغَاوِينَ﴾ (۱)

(وسلطه تو بر مردم نادان گمراهی است که بیرو تو شوند).

در این سیر و مشیت دو جهت تشکیل شد؛ جهتی حق که خلیفه خدا و تابعین او در زمین ان را نمایان می کنند؛ و جهت باطل و منکر خلیفه خدا هستند. که انها حکما و علمای غیرعامل و اتباعشان می باشند؛ و چون خلیفه خدا در زمین آدم عَلَيْهِ السَّلَامُ و ذریه او اوصیاء هستند

﴿ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾ (۱)

(فرزندانی هستند برخی از برخی دیگر و خداوند به قول و احوال همه شنوا و داناست).

و خلیفه های خدا مثال خداوند در زمین هستند و حکم انها حکم خداوند و امر انها امر خداوند است. و نهی انها نهی خداوند است.

﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ \* إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ﴾ (۱)

(هرگز به هوای نفس سخن نمی گوید و سخن او وحی از خداوند است).

در مقابل آنها جبهه تشکیل یافته شد. که همان جبهه باطل است که بر علیه اوصیای خداوند و دعوت مبارک انها حرکت می کند به طوری که این شیطان صفت های دجال ادعای خلافت خدا در زمین را دارند و آنها به گروه های تقسیم می شوند. گروهی به دروغ ادعای نبوت باطل یا امامت و حاکمیت دروغین خداوند را داشته اند. و ادعا می کنند که همان مثال خداوند هستند ولی در اصل از شیطان و امثال شیطان می باشند. و تعداد کثیری از مردم را با این عمل به گمراهی کشاندن و مردم نیز از انها تبعیت کرده اند و برای همین است که انبیاء فرستاده شده اند تا از این مسیر الهی و دعوت حقیقی خداوند دفاع کنند. و برای مردم روشن کنند که حاکمیت خدا حق است و ان دجالان مغتصب حق الهیمی باشند و ردای انها و مقامشان را بر تن کرده اند.

و از بدترین و خطرناکترین مدعیان دروغین فراعنه مصر هستند.

(۱) حجر: ۴۲.

(۲) آل عمران: ۳۴.

(۳) نجم: ۴.

انها ادعا می کردند که از سلا له مبارک و طیبه ذریه آدم علیه السلام می باشند. و خلافت خداوند نزد انهاست و حتی ادعای بالاتر از ان هم کردند و ان هم اینکه انها بالاتر از بشریت اند و مرتبه ای از مرتبه الاهییت را دارند. و همه باید از انها اطاعتی چشم بسته و بدون تفکرو تدبر داشته باشند. با وجود ان همه حال و سلوک منحرف و شرم اوری که با تعالیم دینی و الهی خداوند کرده بودند.

پس باید شخصی باشد تا با ان انحرافات و تحریفات مواجه شود تا رمز و رموز انها را نمایان کند و حق و صاحبانش را بشناسند.

یوسف علیه السلام نبی فرستاده شده؛ همان شخص است که انتخاب شده از خداوند برای این امر مشقت بار است. و برای همین است که یوسف علیه السلام به مصر منتقل شد تا با این مدعیان دروغین مواجه شود تا حق را روشن کند و مقدمه ظهور قائم آل ابراهیم علیه السلام موسی علیه السلام باشد و در این امر یوسف علیه السلام پیروزی عظیم و کبیری داشت که نتیجه ان را فقط در عصر مردم ان زمان نمی بینیم بلکه با گذشت سالیان دراز در زمان حضرت موسی علیه السلام در قصر فرعون ان نتیجه را می بینیم که مومن ال فرعون خطاب خود را به اینگونه می گوید:

﴿وَلَقَدْ جَاءَكُمْ يُوسُفُ مِنْ قَبْلُ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا زُلْتُمْ فِي شَكٍّ مِمَّا جَاءَكُمْ بِهِ حَتَّى إِذَا هَلَكَ قَلْتُمْ لَنْ نَبْعَثَ اللَّهَ مِنْ بَعْدِهِ رَسُولًا كَذَلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ مُرْتَابٌ﴾ (۱)

(یوسف قبل از این با روروشنگری (ایات) از طرف خداوند آمد و شما در شک بودید تا وقتی که از دنیا رفت گفتید که دیگر خداوند بعد از او رسولی را مبعوث نمی کند و این گونه خداوند اسراف کاران را گمراه می کند).

یوسف علیه السلام به مصر منتقل شد تا ماموریت خاص و عظیم خود را تحقیق دهد و مکان بعثت یوسف علیه السلام مصر است. چون حکومت ان زمان مرکز و مثال حکومت شیطان بود و وقتی در خانه خود با دشمن بجنگی و پیروز شوی؛ نشانه قدرت و تسلطی که بر دشمن داری را نشان می دهی. و ان تسلط و قدرت از خداوند قادر بر همه چیز است؛ که قدرتش را نشان دهد که چگونه یوسفان کودک خردسال مملکت شیطانی انها را منهدم کرده و بر انها مسلط شد و بیشتر مردم را به حق هدایت کرد.



و این یوسف در مصر مردم را مورد خطاب قرار می دهد با اینکه آنها فرعون را بعنوان خلیفه خدا و مثال لاهوت خدا در زمین می دانند به آنها می گوید:

﴿إِنِّي تَرَكْتُ مِلَّةَ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ﴾ (۱)

(من ائین گروهی که به خدا بی ایمان و به آخرت کافرند را ترك گفته ام).

و با وجود اینکه معروف و ثابت است در تاریخ فراعنه که لعنت خدا بر آنها باد برای آخرت ترویج و تبلیغ می کردند. ولی در حقیقت تبلیغ آنها برای آخرت با یقین و ایمان نبود بلکه آنها به گونه ای تبلیغ می کردند که آنها مالک و بزرگ و حاکم انجا هستند؛ و هر کس که از آنها تبعیت نکند از انجا نصیبی نخواهد داشت و فقط به کسانی که از مشیئت آنها پیروی می کند از ان نصیبی خواهد داشت.

برای همین است که یوسف عليه السلام این حقیقت را با تمام وضوح روشن کرد و آنها به خدا بی ایمان و به آخرت کافرند) و آنها ادعای ایمان می کنند تا با ان دنیا را کسب کنند و با ان بر مردم مسلط شوند ان هم با حيله و نیرنگ.

و یوسف تنها به روشن کردن ادعای دروغین آنها اکتفا نمی کند؛ بلکه صاحب حق را برای اهل مصر با وضوح تمام روشن کرد و ان را با نام یاد می کند و نسب خود را به آنها باز می گرداند با وجود اینکه او نسبش برای آنها معروف نبود و کودکی بود که یکی از کاروانها او را در مسیر پیدا کرد

﴿وَاتَّبَعْتُ مِلَّةَ آبَائِي إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ مَا كَانَ لَنَا أَنْ نُشْرِكَ بِاللَّهِ مِنْ شَيْءٍ ذَلِكَ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ عَلَيْنَا وَعَلَى النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ﴾ (۱)

(و از ائین پدرانم ابراهیم و اسحاق و یعقوب پیروی کردم و در ائین ما شریکی برای خدا نگردانیم و این فضل و عطای خداست بر ما و بر همه مردم لیکن اکثر مردمان شکر این عطا را به جا نمی آورند).

و روشن می کند که عقیده او حق و ان عقیده پدرانش انبیاء عليهم السلام می باشد:

﴿مَا كَانَ لَنَا أَنْ نُشْرِكَ بِاللَّهِ مِنْ شَيْءٍ ذَلِكَ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ عَلَيْنَا وَعَلَى النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ﴾ (۱)

(۱) یوسف: ۳۷.

(۲) یوسف: ۳۸.

(۳) یوسف: ۳۸.

(این ما شریکی برای خدا نگردانیم و این فضل و عطای خداست بر ما و بر همه مردم لیکن اکثر مردمان شکر این عطا را به جا نمی آورند).

و در روشن شدن فضاحت فراعنه استمرار دارد که ربوبیت و الاهییت آنها باطل است. و خلافت آنها از خداوند سبحان نیست؛ و هیچ رابطه ای با الاهییت و ربوبیت خداوند ندارند

﴿يَا صَاحِبِي السَّجْنِ أَرَبَابٌ مُتَفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمِ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ﴾ (۱)

(ای رفیقان زندانی من ایا خدایان متفرق بی حقیقت بهتر و موثرترند یا خدای یکتای قاهر).

و در آخر یوسف علیه السلام دعوت خود را با حق روشن می کند و دعوت باطل و رابطه دروغین فراعنه با خدا را نمایان می کند

﴿مَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا أَسْمَاءَ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَأَبَاؤُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ إِنْ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ ذَلِكَ الدِّينُ الْقِيمُ وَلَكِنْ أَكْثَرُ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾ (۱)

(انچه غیر از خدا می پرستید اسماء بی حقیقت و الفاظ بی معنی است که شما و پدرانتان ساخته اید خدا هیچ نشانه الهیت و کمترین اثر خالقیت در ان خدایان باطل ننهاده و تنها حکمفرمای عالم خداوند است و امر فرموده که جز ان ذات پاک و یکتا کسی را نپرستید این توحید ائین محکم است لیکن اکثر مردم از جهالت بر این حقیقت اگه نیستند).

پس توجه داشته باشید ان فراعنه (دجال و علمای غیرعامل و حکام) متوجه شدند که دعوتشان از خداوند نیست بلکه ان قوانین و اسماء وضع شده از مردم است و انچه را که مردم انتخاب کنند از خداوند نیست بلکه از شیطان است و عبادتشان برای شیطان است ﴿مَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا أَسْمَاءَ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَأَبَاؤُكُمْ﴾ (۱)

(انچه غیر از خدا می پرستید اسماء بی حقیقت و الفاظ بی معنی است که شما و پدرانتان ساخته اید)

(۱) یوسف: ۳۹.

(۲) یوسف: ۴۰.

(۳) یوسف: ۴۰.

و همانگونه که رسول اکرم می فرماید:

(هر کس بر سخن شخصی گوش فرا دهد ان شخص را عبادت کرده و اگر سخنکلامدر باره خداوند است خدا را عبادت کرده و اگر از شیطان است پس شیطان را عبادت کرده است...).

پس اگر شما حق را طلب دارید پس ان در (ملک خداوند است) و حاکمیت خدا

﴿إِنَّ الْحُكْمَ لِلَّهِ أَمْرًا لَا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ﴾

(وتنها حکمفرمای عالم خداوند است و امر فرموده که جز ان ذات پاک و یکتا کسی را نپرستید).

و این همان دین حق است که خداوند از ان خشنود می شود حتی اگر مردم از ان جاهلند یا راضینباشند.

﴿ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾

(این توحید ائین محکم است لیکن اکثر مردم از جهالت بر این حقیقت اگه نیستند)

این همان حقی است که یوسف ان را با بهترین بیان روشن کرد.

و خداوند روشن کرد که حاکمیت و ملک از ان اوست و خداوند است که تعیین و نصب می کند، هر انکسی که خود بخواهد و مردم حق اعتراض یا تنصیب هر کس را که بخواهند ندارند و حق غضب ملک خداوند را ندارند؛

﴿قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكِ الْمَلِكِ تُؤْتِي الْمَلِكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمَلِكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَتُعْزِزُ مَنْ تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ بِيَدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾ (۱)

(بگو ای بیغمبر با ر خدایا پادشاه ملک هستی تو هر که خواهی ملک و سلطنت بخشی و از هر که خواهی باز ستانی و به هر که خواهی عزت و اقتدار بخشی و هر که را خواهی خوار گردانی هر خیر و نیکوئی به دست تو است و تنها تو بر هر چیز توانائی).

﴿الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا وَلَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ وَخَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ فَقَدَرَهُ تَقْدِيرًا﴾ (۱)

(۱) ال عمران: ۲۶.

(۲) فرقان: ۲.

(ان خدائی که هرگز فرزندی نگرفته و شریکی در ملك هستی نداشته و همه موجودات را او خلق کرده است و به حکمت کامل و تقدیر ازلی خود حد و قدر هر چیز را معین فرموده است).

﴿تَبَارَكَ الَّذِي بِيَدِهِ الْمُلْكُ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾ (۱)

(بزرگوار خدائی که سلطنت ملك هستی به دست قدرت اوست و بر همه چیز تواناست).

و خداوند سوا لیا استنکار از کسانی که حق خلفاء و انبیاء را در زمین گرفته اند می کند و همانگونه که خود آنها را انسانیا کرده است

﴿أَمْ لَهُمْ نَصِيبٌ مِنَ الْمُلْكِ فَإِذَا لَا يُؤْتُونَ النَّاسَ قِيعًا﴾ (۱)

(ای آنان که از احسان به خلق خدا به هسته خرما می ورنند بهره ای از ملك و سلطنت خواهد یافت؟).

چه سوالی و چه سوال کننده ای و وای بر فصاحت جواب دهنده و چگونه خواهند توانست جواب دهند؟؟؟؟!!

آیا می گویند که ملك ازان انهاست و نه برای خدا! یا اینکه می گویند در ملكش شریک هستند (بهره ای از ملك و سلطنت خواهد یافت) به حشرم بر انها باد که خود را به این مقام منصب کرده اند، یا کسی دیگر را تنصیب کرده اند انهم با انتخابات و شورا.

انهایی که با عمل ثابت کرده اند که ملك برای انهاست نه خداوند و یا با عمل ادعا کرده اند که شریک خداوند در ملكش هستند.

و اگر می خواهند که از این عار خلاص شوند در مقابل اعتراف کنند که ملك ازان خداست و اوست که به هر که بخواهد ان را می دهد؛

می خواست که حکم و ملكش ازان آل ابراهیم باشد و بعد آل محمد علیهم السلام و آنها از آل ابراهیم علیهم السلام هستند و سپس از آل محمد ابن حسن امام مهدی علیه السلام و آنها از آل محمد علیهم السلام و آل ابراهیم علیهم السلام می باشند؛

(۱) ملك: ۱.

(۲) نساء: ۵۳.

﴿أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَىٰ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا﴾ (۱)

(ایا حسد می ورزند با مردم چون آنها را خدا و به فضل خود بر خوردار فرمود که البته ما بر آل ابراهیم کتاب و حکمت فرستادیم و به آنها ملك و سلطنتی بزرگ عطا کردیم).

## روشنگری از پیراهن یوسف علیه السلام

در پیراهن یوسف علیه السلام چند نکته موجود است و آن ....

- سبب نجات یوسف شد زیرا برادران او طریقه ای برای مکر خود یافتند و از قتل او دست

کشیدند ﴿وَجَاءُوا عَلَىٰ قَمِيصِهِ بِدَمٍ كَذِبٍ﴾ (۱)

(و پیراهن یوسف را اغشته به خون نزد بدرشان آوردند ...).

(و دلیل برائت یوسف علیه السلام از تهمت فاشحه شد

﴿وَاسْتَبَقَا الْبَابَ وَقَدَّتْ قَمِيصُهُ مِنْ دُبُرٍ وَأَلْفَيَا سَيِّدَهَا لَدَى الْبَابِ قَالَتْ مَا جَزَاءُ مَنْ أَرَادَ بِأَهْلِكَ سُوءًا إِلَّا أَنْ يُسْجَنَ أَوْ عَذَابٌ أَلِيمٌ \* قَالَ هِيَ رَأودْتَنِي عَنْ نَفْسِي وَشَهِدَ شَاهِدٌ مِنْ أَهْلِهَا إِنْ كَانَ قَمِيصُهُ قُدَّ مِنْ قُبُلٍ فَصَدَقَتْ وَهُوَ مِنَ الْكَاذِبِينَ \* وَإِنْ كَانَ قَمِيصُهُ قُدَّ مِنْ دُبُرٍ فَكَذَبَتْ وَهُوَ مِنَ الصَّادِقِينَ \* فَلَمَّا رَأَى قَمِيصُهُ قُدَّ مِنْ دُبُرٍ قَالَ إِنَّهُ مِنْ كَيْدِكُنَّ إِنَّ كَيْدَكُنَّ عَظِيمٌ﴾ (۱)

(و هر دو به جانب درب گریختند و زن دست در گریبان او شد و پیراهن یوسف از پشت بدرید که در آن حال شوهر را بر درب منزل یافتند و زن گفت جزای کسی که با اهل تو قصد بد کند جز آنکه به زندان رود یا به عقوبت سخت کیفر کنند چه خواهد بود \* یوسف جواب داد چنین نیست بلکه این زن خود با وجود انکار من با من قصد مراوده کرد و بر صدق دعویش شاهی از بستگان گواهی داد گفت اگر پیراهن از پیش دریده زن راستگو

(۱) نساء: ۵۴.

(۲) یوسف: ۱۸.

(۳) یوسف: ۲۵-۲۶-۲۷-۲۸.

و یوسف دروغگو است\* و اگر پیراهن از پشت سر در یده زن دروغگو و یوسف از راستگویان است\* و وقتی شوهر دید پیراهن از پشت دریده شده گفت این مکر و حيله زنان بسیار بزرگ و حیرت انگیز است).

- آن آیتی بود بر برگشت بینای یعقوب علیه السلام و بعد از ان انتقال بنی اسرائیل بمصر است که جهت تمديد و زمینه سازی ظهور قائم آل ابراهیم موسی علیه السلام است ﴿اذْهَبُوا بِقَمِيصِي هَذَا فَالْقَوُةُ عَلَيَّ وَجْهَ أَبِي يَأْتِ بِصِيرَا وَآتُونِي بِأَهْلِكُمْ أَجْمَعِينَ﴾ (۱)

(اکنون پیراهن مرا نزد پدرم یعقوب برده و به روی او افکنید تا دیدگانش باز بینا شود انگاه او را با همه اهل بیت و خویشان از کنعان به مصر آرید).

- و در آن پیراهن سببی بود برای انصاف فرزندان یعقوب علیه السلام که باورکنند گفته یعقوب علیه السلام را بعد از اینکه گفتند

﴿قَالُوا تَاللَّهِ تَفَاتًا تَذَكُرُ يَوْسُفَ حَتَّى تَكُونَ حَرَضًا أَوْ تَكُونَ مِنَ الْهَالِكِينَ﴾ (۱)

(فرزندانش به ملامت گفتند به خدا سوگند انقدر در فراق یوسف یوسف کنی تا از فراقش بیمار شوی و یا خود را به هلاکت سپاری).

و نیز ﴿قَالُوا تَاللَّهِ إِنَّكَ لَفِي ضَلَالِكَ الْقَدِيمِ﴾ (۱)

(و گفتند به خدا قسم که تو از قبل تا کنون پریشان و عقلت مشوش است).

ولی در آخر وقتی،

﴿لَمَّا أَنْ جَاءَ الْبَشِيرُ الْقَاهُ عَلَيَّ وَجْهَهُ فَارْتَدَّ بِصِيرَا قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾ (۱)

(پس از آنکه بشیر بشارت یوسف پیراهن؛ را به رخسارش افکند دیده انتظارش به وصل روشن شد و گفت به شما نگفتم که از لطف خدا به چیزی اگاهم که شما از ان اگاه نیستید).

و بعد از این ﴿قَالُوا يَا أَبَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا إِنَّا كُنَّا خَاطِئِينَ﴾ (۱)

(۱) یوسف: ۹۳.

(۲) یوسف: ۸۵.

(۳) یوسف: ۹۵.

(۴) یوسف: ۹۶.

(۵) یوسف: ۹۷.

عرض داشتند بر تقصیراتمان از خدا امرزش طلب که ما درباره یوسف خطای بزرگ مرتکب شده ایم).

اینها همه در پیراهن یوسف علیه السلام بودند.

سر و رمز این پیراهن چیست که موضع و مکانی برای تجلی نزول فیض الهی و آیه از آیات خداوند سبحان شود. و حق این پیراهن ممسوس به آن قلب پاک و مطهر ملکوتی؛ قلب یوسف علیه السلام شده است. یوسف که کلمات خداوند در عالم روئیت و خواب صادق را باور کرد در حالی که فرزند کم سن و سالی بیش نبود و آن قلب پاک و مطهر به آن کلمات ایمان آورد. و به آنها کافر نشد و کرامت این پیراهن؛ ممسوس به قلب یوسف است. و این همان سر پیراهن است. و این پیراهن در تمام این آیات شاهد عادل بود که به پاکی و طهارت قلب یوسف شهادت می داد، این پیراهن سخن می گفت ولی با عمل نه با سخن، و چه مردم نیازمند این هستند که از پیراهن یوسف یاد بگیرند.

صداقت و امانت را و دادن حق؛ رابه صاحبش. و یاد بگیرند چگونه حد و منیت و اخلاق بد را ترک کنند. حالا این پیراهن جامد یوسف بدون تحرک را در مقابل انسان هایی که با یوسف علیه السلام اتباط و اتصال مستقیم داشته و یوسف را نشناخته اند؛ انگونه که پیراهن او را شناخت.

بینیم چگونه این انسانها در حق یوسف ظلم کرده اند و چقدر پیراهن در حق یوسف منصف و عادل بود و چقدر انسانها حق او را پایمال کرده و مدام در حال عوض شدن بودند انسانها همان انسانها و پیراهن همان پیراهن؛ مردم حق یوسف را پایمال کرده و در حقش ظلم نمودند ولی پیراهن منصف و یاور یوسف علیه السلام بود. و برای این پیراهن داستانی مانند داستان یوسف نداشت. خیلی کم معرفت آن را داریم که خداوند چه چیز را می خواست به انسانها بگوید آنهم از آوردن این پیراهن در داستان یوسف علیه السلام.

یاد بگیریم که خطاب خداوند که در این پیراهن متجلی شد چیست. در هر موقف و جایی که آمده است.

سپس چرا پیراهن و نه لباس دیگری که به تنیوسف اتصال داشت؟؟

در حقیقت این پیراهن اشاره واضح به قلب یوسف علیه السلام است؛ کسی که او را نجات می داد، همان پاکی قلب یوسف و اخلاص او برای خداوند سبحان است و خداوند در قلب یوسف است و با مردم از طریق پیراهن سخن می گفت.

خداوند در تمام این آیات اینگونه به ما می فهماند که من در قلب یوسف هستم و پیراهن ممسوس به من است همانگونه که قلب یوسف را مس کرده ام و خداوند از پیراهن اینگونه به مامی گفت:

(ای فرزند ادم مرا در حین غضب یاد کن تا تو را در غضبم یاد کنم؛ تا از عذابی که برای دیگران قرار داده ام نجات یابی، و اگر مظلومیتی برای تو پدید آمد به پیروزی من برای خود راضی باش، زیرا ان پیروزی برای تو بهتر از پیروزی خودت خواهد بود)<sup>(۱)</sup>

پس اگر در چاهی عمیق افتادی من تو را نجات خواهم داد و اگر اهل سوء و فحشاء بر تو مکر کنند من تو را نجات خواهم داد و اگر خواستی مرده ای را زنده کنی و بیماری را شفا دهی پس من همان زنده کننده و شفا دهنده هستم و خود رابه هرکسی که مرا یاد کند خواهم داد. پس من در قلب هرکسی که مرا یاد کند هستم. و پیراهنش رامس خواهم کرد همانگونه که قلبش رامس خواهم کرد.

و بعد از گذشته سالها از داستان پیراهن و معجزه آن آیات و نشانه‌های دیگری می آید مانند ید بیضاء موسی علیه السلام که در مقابل دیدگان مردم چگونه سفید و نورانی خارج می شود و خارج شدن نور سفید آن امکان پذیر نخواهد بود الا با مس به قلب موسی علیه السلام.

﴿وَاضْمُمُ يَدَكَ إِلَىٰ جَنَاحِكَ تَخْرُجُ بَيْضَاءَ مِنْ غَيْرِ سَوْءٍ آيَةٍ أُخْرَىٰ﴾<sup>(۱)</sup>

(دست خود به گریبان فرو بر تا دستی بی هیچ عیب چون خورشید درخشان بیرون آید و این معجزه دیگر تو خواهد بود).

وانگار آنچه پاکی و طهارت و عدل و نوری که زمین و آسمانها را نورانی می کند از درون قلب موسی علیه السلام خارج می کند و این دست نیز همچنین به چیزی که در قلب موسی علیه السلام است ممسوس شده است و ان خداوند سبحان است. و خبر از خداوند متعال می دهد که او همان است که در قلب موسی علیه السلام است و اوست که موسی علیه السلام را فرستاده است همانگونه که پیراهن در قبل به مردم خبر می داد که خداوند در قلب یوسف علیه السلام است و خداوند است که یوسف علیه السلام را برای ما ارسال کرده است؛ اوست که او را خلیفه خویش در زمین نصب کرده است.

(۱) کافی: ج ۲ ص ۳۰۴.

(۲) طه: ۲۲.



این معجزه پیراهن است و چقدر آیات و نشانه ها مانند این از خداوند متعال هست که انسانها با غفلت از ان عبور می کنند و حتی بر ان اعتراض دارند و اگر حق را می خواستند ان را می شناختند که چگونه در همه چیز برای انها تجلی می شود در درخت و سنگ و بر هر چیزی که جلوی چشمانمان رامی گرفت و یامی شنیدند و حتی حق را در پیراهن یوسف علیه السلام و دست موسی علیه السلام میدیدند انهم در زمان خود یاد ر زمان حال ولی انها از ان روی گرداندند

﴿وَكَايِنٍ مِنْ آيَةِ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يَمُرُّونَ عَلَيْهَا وَهُمْ عَنْهَا مُعْرِضُونَ﴾ (۱)

(این مردم بی خرد چه بسیار بر آیات و نشانه های قدرت حق در اسمانها و زمین می گذرند و از ان روی گردان هستند).

این روشنگری بود از پیراهن یوسف علیه السلام پس در ان انسانها تدبیر کنند و یاد بگیرند که اگر از یوسف نمی شنوید از پیراهن او بشنوید و به قلب او گوش فرا دهید

﴿لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةً لِأُولِي الْأَلْبَابِ مَا كَانَ حَدِيثًا يُفْتَرَىٰ وَلَكِن تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَتَفْصِيلَ كُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ﴾ (۲)

(همانا در حکایت آنان برای صاحبان دل و عبرت کامل خواهد بود این سخنی است که افترای در ان نیست لیکن کتب اسمانی است خود همه را تصدیق کرده و هر چیزی را که راجع به سعادت دنیا و آخرت خلق است مفصل بیان می کند و برای اهل ایمان هدایت و سعادت و رحمت خواهد بود).

﴿يَا حَسْرَةً عَلَى الْعِبَادِ﴾ (۳)

(وای بر حال این بندگان....).

پس امری محزون است که یوسف علیه السلام را در ان زمان و این زمان همه حتی پیراهن منصف و یاری می کنند الا انسانها.

(۱) یوسف: ۱۰۵.

(۲) یوسف: ۱۱۱.

(۳) یس: ۳۰،

و در آخر می گویم اگر امر به تکلم جامدات بر سد (پیراهن یوسف علیه السلام) و مردم به ان گوش ندهند و متوجه ان نشوند و تدبیر امر خویش را نکنند و آیات خداوند را به مسخره بکشند خداوند انها را انزار کرده و عذابی که برگشت ندارد را بر انها نازل می کند. در آخر وقتی پیراهن یوسف علیه السلام سخن گفت و داستان با کلام او ختم شد. وقتی چشمان یعقوب علیه السلام را برگردانید.

خداوند می فرماید:

﴿حَتَّىٰ إِذَا اسْتَيْسَسَ الرُّسُلُ وَظَنُّوا أَنَّهُمْ قَدْ كُذِّبُوا جَاءَهُمْ نَصْرُنَا فَنُجِّيَ مِنْ نَشَاءٍ وَلَا يُرَدُّ بَأْسُنَا عَنِ الْقَوْمِ الْمُجْرِمِينَ﴾ (۱)

(تا آنجا که رسولان مایوس شده و گمان کردند که وعده نصرت خدا خلاف خواهد شد در ان حال وقت یاری ما فرا رسید تا هر که را بخواهیم نجات بخشیم و نیز قهر و انتقام ما از بدکاران عالم باز نخواهد گردید).

ایا عاقل هست که خود را نجات دهد از عذابی که در دنیا و آخرت است. پس بشنوید و ببینید کلام خداوند و آیات او را بعد از اینکه از انها کور و ناشنوا بودهاید آیات خداوند در همه چیز است و انها را به سوی حق و صاحب حق هدایت می کند.

﴿قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُو إِلَى اللَّهِ عَلَىٰ بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي وَسُبْحَانَ اللَّهِ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾ (۲)

(بگو طریق من و پیروانم همین است که خلق را به خدا با بینایی و بصیرت دعوت کنم و خدا را از شرک و شریک منزّه دانم و هرگز به خدای یکتا شرک نیاوریم).

(۱) یوسف: ۱۱۰،

(۲) یوسف: ۱۰۸.

## روشنگری داستان یوسف علیه السلام در زمان ظهور مقدس

سوره یوسف اینگونه آغاز می شود که ﴿نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ﴾ (۱)  
 (ما بهترین حکایت را به وحی قرآن بر تو می گوئیم و هر چند بیش از این وحی از ان آگاه  
 نبودی).

و پایان آن:

﴿لَقَدْ كَانَ فِي قَصصِهِمْ عِبْرَةً لِّأُولِي الْأَلْبَابِ مَا كَانَ حَدِيثًا يُفْتَرَى وَلَكِنْ تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَتَفْصِيلَ كُلِّ شَيْءٍ  
 وَهُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ﴾ (۱)

(همانا در حکایت آنان برای صاحبان دل عبرت کامل خواهد بود این سخنی است که  
 افترای در آن نیست لیکن کتب اسمانی است خود همه را تصدیق کرده و هر چیزی را که  
 راجع به سعادت دنیا و آخرت خلق است مفصل بیان می کند و برای اهل ایمان هدایت  
 و سعادت و رحمت خواهد بود).

و در روشنگریهای داستان یوسف علیه السلام روشن کردم که داستان حول محور روئیت صادق  
 می گذرد در آن یوسف نبی خواب می بیند و زندانی خواب می بیند و در آخر فرعون  
 خوابی می بیند و همه اینها از خداوند هستند؛ بدون در نظر داشتن اینکه چه کسی این  
 خواب را می بیند. کافریا نبی خداوند سبحان؛ و این خوابها و روئیت صادق که در سوره  
 یوسف علیه السلام آمده محور اصلی داستان یوسف و تمکین دهنده او بر تخت و سلطنت مصر  
 است خداوند اینها را ﴿أَحْسَنَ الْقَصَصِ﴾ (بهترین حکایتها) می داند. حال در آخر آیات  
 سوره یوسف علیه السلام جستجو می کنیم تا بدانیم خداوند از بازگو کردن این داستان  
 و خوابهای آن چه چیزی را از ما می خواسته که آن را برای محمد صلی الله علیه و آله نقل کرده است؛  
 و در آخر برای کسانی که به خواب و روئیت صادق ایمان دارند خداوند از آنها چه چیزی

می خواست ﴿لَقَدْ كَانَ فِي قَصصِهِمْ عِبْرَةً لِّأُولِي الْأَلْبَابِ﴾

(همانا در حکایت آنان برای صاحبان دل).

(۱) یوسف: ۳.

(۲) یوسف: ۱۱۱.

درست است در این داستان نفعی هست و منفعتی عظیم؛ و از این منفعت باید انسانها پند گیرند زیرا انسان از دیگران باید پند بگیرد اگر کسی در چاهی افتاد باید دیگران از این راه و مسیر او عبرت گرفته تا در چاه نیفتند؛ و این همان کاری است که از ما خواسته شده است. و در واقع کسانی که عبرت گرفته اند و از این داستان یوسف علیه السلام نفع برده اند (... صاحبان دل...) و دل در این جا یعنی قلب و باطن انسان است. و اهل دلان که بانورالهی نوارنیگشته اند. و پاک شده بقداست خداوند هستند. از این داستان و روایت صادقه و مسیر نبوی و کریم یوسف نفع می برند.

ولی اصحاب باطن سیاه و ظلمانی از اهل دل نیستند چون قلبهای آنها خالی از نور خداوند است. چون ظلمت یعنی عدم و بی چیزی قلبهای آنها تهی کرده است و برای همین است که باطنی ندارند که به آن اهل دل گفته شود.

در حقیقت داستان یوسف علیه السلام برای تمام انسانها عبرت است ولی آن داستان عبرتی شد فقط برای مومنان و آن هم مومنی که به ملکوت انسانها ایمان دارد و در آخر کلام آمده. و نازل شده از ملکوت خداوندی که در آینده اتفاق خواهد افتاد را باور کرده اند و نگفته اند که این کلام از شیطان است.

و باور می کنند و تصدیق دارند کلامی که خواهد آمد آنهم با یوسف آل محمد علیهم السلام آنهم در آینده ﴿مَا كَانَ حَدِيثًا يُفْتَرَىٰ وَلَكِنْ تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ﴾ (... این سخنی است که افترای در آن نیست لیکن کتب اسمانی است...).

نه داستان یوسف علیه السلام و نه روایت خواب صادقه او و زندانی و فرعون افترا کذب و بهتان یا از شیطان نبود. بلکه از خداوند متعال است؛ تا عبرتی برایشما باشد و منفعتی از ان ببریم که ما نیز مانند آنها در حفره و چاهی که افتاده اند نیفتیم انهم و قتی یوسف آل محمد علیهم السلام خواهد آمد و این داستانی که خداوند از ان بعنوان بهترین داستانها یاد می کند چیزی جز (آیه قرآنی) یعنی تصدیق کردن کسیکه بین دستان محمد علیه السلام خواهد آمد. انهم در آینده بعد از محمد علیه السلام و او یوسف آل محمد علیهم السلام است و در این داستان خواب صادقه تفصیلی از اموری که مختص یوسف آل محمد علیهم السلام است وجود ندارد بلکه در ان تفصیلی برای همه چیز است. این داستان (برای اهل دلان) و قومی مومن است؛ نه کسی دیگر که در زمان ظهور یوسف آل محمد علیهم السلام قائم مهدی؛ (هدایت و رحمت است).

انها بانور خداوند می بینند؛ که زیخا همسر عزیز مصر<sup>(۱)</sup> همان دنیا است که سلطنت دنیوی به سوی آل محمد و علی و یوسف آل محمد علیهم السلام رو خواهد کرد. ولی او این را قبول نمی کند الا به طریقی و راهی که خداوند بخواهد و ان تنصیب الهی و حاکیت الله است.

و طرد و قبول نکردن زنا و طریق نامشروع خداوند همان (حاکمیت مردم است) که سبب می شود که سختی فراوانی در ابتدای حرکت امر خویش را باید تحمیل می کند. همانگونه که طرد و قبول نکردن یوسف باعث ورود او به زندان شود.

امیرالمومنین علیه السلام می فرمایند: (دنیا به ما باز خواهد گشت...؛ همانگونه که کودک خردسال دندان در خواهد آمد به ما باز می گردد و سپس این ایه قرآنی را تلاوت فرمود:  
**﴿وَرُبِّدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُوا فِي الْأَرْضِ وَبَجَعَلَهُمْ أُمَّةً وَبَجَعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ﴾** (۱)  
 (وما اراده کردیم که بر ان طایفه ضعیف ذلیل منت گذارده و انها را پیشوایان خلق قرار دهیم و وارث ملک و جاه فرعونیان گردانیم).

و به این طریق اهل دلان در داستان یوسف علیه السلام تفصیل همه چیز را پیدا خواهند کرد. هر چیزی که به یوسف ال محمد علیهم السلام وابسته باشد. با این برای (اهل دلان) و (قوم مومنین)

(۱) از امام صادق علیه السلام فرمود: وقتی زیخا اجازه ورود بر یوسف داشت به او گفته شد ما اکراه داریم که خبر ورد شما را به او بگوییم از آنچه با او انجام داده اید زیخا گفت ولی من ترسی ندارم از کسی که از خدا می ترسد. و وقتی وارد شد به او گفت تو را چه شده است که اینگونه رنگ پریده می بینم؟ گفت خدا را شکر می گویم که سلاطین را با معصیتشان برده کرد و بردگان را با طاعت سلطان؛ گفت چه چیزی تو را به اینکاری که انجام داده ای مجبور ساخت؟ گفت زیبایی رخ و رخسار شما. گفت اگر نبی را ببینی که به او محمد علیهم السلام می گویند که در آخر زمان ظهور می کند که از من زیباتر و با اخلاقتر و از من کریمتر است... زیخا گفت تو را باور و تصدیق می کنم. فرمود چگونه او را تصدیق می کنی و می گوی من صادقم؟ گفت زیرا همین که نام او را گفتمی حب او به دلم نشست. و خداوند وحی فرستاد او آنچه گفتمی تصدیق کرد و من او را به خاطر دوست داشتن محمد علیهم السلام دوست می دارم. و امر کرد که با او ازدواج کند. علل الشرایع شیخ صدوق: ج ۱ ص ۵۵.

(۲) قصص: ۵.

داستان را ترک می کنیم تا از این داستان یوسف علیه السلام خود نورانی گشته انهم با تلاوت  
و تدبر بران و از خداوند برای همه توفیق را خواهانم

﴿لَقَدْ كَانَ فِي قَصصِهِمْ عِبْرَةٌ لِّأُولِي الْأَلْبَابِ مَا كَانَ حَدِيثًا يُفْتَرَىٰ وَلَكِن تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَتَفْصِيلَ كُلِّ شَيْءٍ  
وَهُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ﴾ (۱)

(همانا در حکایت آنان برای صاحبان دل عبرت کامل خواهد بود این سخنی است که  
افتراي در ان نیست لیکن کتب اسمانی است خود همه را تصدیق کرده و هر چیزی را که  
راجع به سعادت دنیا و آخرت خلق است مفصل بیان می کند و برای اهل ایمانهدایت  
و سعادت و رحمت خواهد بود).



## فهرست مطالب

۳	.....	روشنگری .. چرا زندان
۹	.....	روشنگری .. آیات و بینات
۲۰	.....	روشنگری .. بعد از قانون معرفت حجت خدا
۲۳	.....	حاکمیت خدا
۲۷	.....	روشنگری
۳۳	.....	روشنگری
۳۶	.....	روشنگری .. از علم یعقوب <small>علیه السلام</small>
۳۹	.....	روشنگری .. اینکه از يك درب وارد نشوید
۴۱	.....	روشنگری .. چرا یوسف <small>علیه السلام</small> در مصر
۴۸	.....	روشنگری .. از بیراهن یوسف <small>علیه السلام</small>
۵۴	.....	روشنگری .. داستان یوسف <small>علیه السلام</small> در زمان ظهور
۵۹	.....	فهرست

سایت انصار امام مهدی خداوند در زمین تمکینش دهد

[www.almahdyoon.org](http://www.almahdyoon.org)

<http://www.almahdyoon.info/farsy/>

روم انصار امام مهدی در بالتوک

[middle east >> islam >> ansar imam almahdy](#)